گرفته تا به اقتصاد، اوضاع اجتماعی و سیاست خارجی همه آنها طور منظم آمده بود و ما در حین زمان خواستیم دیموکراسی طوریکه در قانون اساسی منعکس شده توسط حکومت تطبیق شود و طوریکه در قانون اساسی ذکر شده بود بطرف شاهی مشروطه حرکت کنیم. به این منظور من گاه گاهی خبرنگاران و گزارشگران را این طرف و آنطرف ارسال می کردم تا گزارشات وزارت خانه ها را در اخبار نشر کنند. یك بار وزرا بغاوت کردند. آنها به میوند وال گفتند شما ما را وزیر مقرر نموده اید و از طرف دیگر اخبار نیز از شما است درینصورت اگر بالای ما در اخبار انتقاد میکنید بهتر است ما را بر طرف سازید. حتی یکبار استعفی هم نمودند.

یعنی اینکه فشار اخبار آنقدر زیاد بود که حتی بالای میوندوال نیز انتقاد می شد. به این ترتیب هدف آن بود تا دیموکراسی به شکل مترقی بر تمام اوضاع فغانستان بمیان آید و ما اخبار را به اساس همان فلسفه دیموکراسی مترقی دوام میدادیم.

آن اخبار آهسته آهسته در جامعه حیثیت پیدا نمود. خصوصاً هنگام تقسیم آب هیرمند به یك جبهه تبدیل گردید و زمانیکه میوند وال از صدارت استعفی کرد اخبار به شکل یك اپوزیشن در آمد و در آن زمان اهمیت بسیار زیاد پیدا نمود.

محمد حسن ولسمل در آن زمان مدیر مسئول جریده افغان بود. او می گوید که اخبارش یك جریده ملی و آزاد بود.

جریده‌ء افغان یك نشریه آزاد و ملی و به هیچ حزب وابسته نبود. جریده افغان پشتیبان تطبیق قانون اساسی بود.

یك پروفیسر امریکایی بنام لویی دوپری در کتابش بنام افغانستان راجع به جریده افغان می نویسد که جریده افغان خواهان دیموکراسی پارلمانی در افغانستان بود.

در اینجا باید بگویم که با جریده افغان بر علاوه از نویسنده گان جوان،

اشخاصی چون مرحوم گل پاچا الفت، مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم محمد هاشم میوند وال، مرحوم عبدالروف بینوا و جناب سید شمس‌الدین مجروح بطور دائم همکاری قلمی داشتند. بناءً شما میتوانید به اهمیت جریده افغان پی برده معلوم نمایید که به چه سطح نشرات داشت. به همین ترتیب جریده افغان از حمایت قاطع وکلای منتخب ولسی جرگه برخوردار بود. حکومت در اوایل بطور مخفی و بعداً بصورت آشکار در مطبعه شخصی را موظف نموده بود تا مطالب جراید را قبل از نشر از نظر بگذراند و کدام موضوع که حساسیت زیاد پیدا کند و یا اینکه به مفاد حکومت نباشد فوراً حکومت را اطلاع بدهد. حکومت یا بالای مدیر مسئول فشار می آورد تا آن مطلب را حذف کند یا اینکه بعد از نشر جریده را در مطبعه مصادره می کرد که به این ترتیب بسیاری از شماره های جریدهء افغان به همان صورت مصادره میشد.
طوریکه قبلاً گفتم شخصیت های ملی و سیاسی با جریده همکاری داشتند و این مسأله سبب شد که حکومت جریده ما را تحمل نتواند. جریده افغان راجع به موضوع آب هیرمند موقف جدی گرفت. در آن زمان چهار بار از طرف پادشاه احضار شدم و حکومت با من تماس گرفت لاکن من قبول نکردم. بالاخره سه روز قبل از سفر امیر عباس هویدا صدر اعظم ایران به افغانستان در اخبار ساعت هشت شام اعلان شد که جریده افغان مصادره و گفته شد که جریده خلاف قانون نشرات می نمود و بعد از این نشر نمیشود.

اما مصادره جراید معنی آنرا نداشت که دیموکراسی وجود نداشت.

عبدالحمید مبارز، که در آن زمان رئیس آژانس خبر رسانی باختر بود، میگوید :

من فکر نمیکنم که آزادی کامل در تمام جهان وجود داشته باشد اما بطور نسبی به سویه مملکت ما دیموکراسی وجود داشت. با در نظر داشت مصالح ملی و اجتماعی یك اندازه دیموکراسی نسبی وحود داشت. بطور مثال من به شما گفته می توانم که آژانس باختر همه اخابر آزاد را نشر

میکرد. ما با کسی درین باره مشوره نمیکردیم لاکن در بعضی موضوعات بسیار مهم مشوره صورت میگرفت.
ما از آژانس های رویتر، فرانس پرس، اسوشیتد پرس، تاس وغیره آژانس ها اخبار را می گرفتیم و برای نشر به مطبوعات کشور می فرستادیم. من به شما گفته میتوانم که در باختر آزادی کامل موجود بود. زمانیکه حکومت نور احمد اعتمادی از طرف شورا سلب اعتماد شد در آن وقت خلاف رضایت حکومت این خبر به نشر رسید.

ساختـــارقومـــی

در سالهای اخیر از بعضی اقوام افغانستان شنیده میشد که گویا حقوق آنها سلب شده است.

اسحق کارگر، باشنده ولایت بلخ که با اقوام دیگر از قبیل ازبك ها و دیگران یکجا زندگی می کرد، به این حرف باور ندارد و می گوید:

در نزد مردم عوام این حرف ها وجود نداشت زیرا در بین مردم ازدواج ها صورت گرفته بود و خون آنها با هم دیگر یکجا شده بود مگر در بین طبقه روشنفکر و تعلیم یافته این مسأله وجود داشت. لاکن در بین عوام این نظر موجود نبود.

طوریکه به شما معلوم است، در بین روشنفکران افغان یك نوع افکار چپی حاکم بود. زمانیکه ستالین در روسیه حرف از اقوام مختلف می زد و به آنها ازادی می خواست، عده ای از روشنفکران اقوام مختلف افغانستان نیز به این فکر بودند یا این طور گمان می کردند که ملیت آنها از طرف ملیت حاکم یا پشتون زیر ظلم و تعدی قرار گرفته است. این نظر شاید به اساس کتاب و نوشته ها حقیقت داشته باشد ولی بصورت عملی حقیقت نداشت. بطور مثال در صفحات شمال افغانستان زمین وجود ندارد بلکه دشت های وسیع افتاده است که از طرف حکومت به مردم داده می شد. لاکن در آنجا آب وجود نداشت، مانند ولایت بلخ و جوزجان که در آنجا آب وجود ندارد و بر مسأله آب گاهگاهی بین اقوام کشمکش پیدا می شود لاکن این کشمکش در بین اقوام پشتون نیز صورت می گیرد و تصادم ایجاد می شود.

اهل تشیع که در مرکز ولایات مانند کابل، کندهار و سایر شهر ها مسکن گزین شده اند، به این باورند که با آنها معامله مساوی صورت نگرفته است.

آیت الله شیخ محمد آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان از شیعیان قندهار است و می گوید که این یك جریان طبیعی بود.

> طبعاً عقیده ما برین است که این کار ها صورت می گرفت. در قندهار یکبار این چنین جنگ بوقوع پیوست. در ناحیه چورا بسیار اشخاص معروف شهید شدند. این جهالت بین مسلمانان موجود است که بنام مذهب و قوم با یکدیگر می جنگند. حالا شما ببینید که یکی ازبك است و دیگری تاجك و دیگری پشتون. پشتونها،مثلاً در قندهار، به نام های «زایی» ها بین خود بی اتفاق اند. این همه مسایل جاهلانه بود، الحمد لله حالا حالات بهتر شده است. بعد از انقلاب اوضاع مناسبتر شده است اما قبلاً یك اندازه سیاست بود و تا اندازه ای هم جهالت. در کشور ها شرقی اینطور جهالت وجود دارد. تنها در افغانستان مسأله شیعه و سنی وجود نداشت بلکه مسایل و اختلافات قومی نیز وجود داشت. تعصبات بیجا موجود بود و در بعضی جاها در بین پشتون ها نیز این تعصبات موجود است.

در میان اعضای کابینه اهل تشیع وجود داشت و حتی از بعضی ولایات پشتون نشین نیز نمایندگان شیعه به پارلمان راه یافتند. یکی از جمله این اشخاص نور محمد اکبری بود که از شهر قندهار انتخاب شده بود.

آیت الله محسنی می گوید که در قسمت انتخاب اکبری حکومت مخالفت می کرد.

> در قسمت اکبری باید بگویم که یکروز والی قندهار بمن گفت که مواظب باش تا اکبری خود را کاندید نکند زیرا محیط قندهار او را تحمل ندارد که کاندید شود. من به او گفتم این کار را نمیکنم که به او بگویم تا خود را کاندید نه کند، من این حق را ندارم. اگر او از من بپرسد که ایا این کار غیر شرعی است یا نه؟ من نمیتوانم به او دروغ بگویم یا که می گویم که شرعی نی بلکه سیاسی است. او به من خواهد گفت که من

دستورات دینی ترا قبول میکنم لاکن دساتیر سیاسی ترا نخواهم پذیرفت. بناءً من به او نمیگویم.

والی قندهار اصرار کرد تا من او را از کاندید شدن منصرف سازم ولی نشد و او انتخاب گردید. این مسایل وجود داشت ولی به آن معنی نبود که صد در صد تعصبات وجود اشت. اگر جنگ بود و بد بینی بود در کنارش محبت هم بود. دختر دادن و گرفتن رواج داشت. ازدواج بین شیعه و سنی صورت میگرفت، تعصب زیاد نبود. آنجا یك اجتماع بود و هرگونه مسایل در آن وجود داشت.

مولوی محمد یونس خالص می گوید که مسایل اهل تشیع را ایرانی ها دامن می زدند.

این حرف حکومت ایران است که از زبان آنها شنیده می شود. شما چند شب قبل شنیدید که ایرانی ها گفتند باید به اهل تشیع وزارت داخله یا خارجه داده شود. این بدان معنی است که تحریك اهل تشیع توسط خودشان نه بلکه توسط ایرانی ها صورت می گیرد. ایرانی ها می دانند که در موجودیت تعداد کثیری از اهل تسنن، قدرت به اهل تشیع نمیرسد لاکن آنها میخواهند میان شیعیان و سنی ها آنقدر بی اتفاقی بیافتد، انقدر جنگ و خونریزی صورت گیرد که اتحاد شان نا ممکن گردد و اهل تشیع محتاج مانده به حیث مزدور و دست نشاندهٔ ایران کار کنند و هر حکومتی که به میان بیاید یا به مشکلات روبرو باشد یا حلقه غلامی ایران را به گوش داشته باشد.

من نمیگویم که اهل تشیع این کار ها را میکنند بلکه اهل تشیع در افغانستان زندگی میکنند. آنها حالات افغانستان را درك میکنند. آنها میدانند که کسی در افغانستان بالای آنها ظلم نکرده است. کسی آنها را به کوه ها فرار نداده است و نه کسی مانع کار و زندگی آنها در کابل شده است. آنجا وطن شان است و می توانند هر جا که بخواهند زندگی کنند. اگر تاریخ ثابت کند که کسی آنها را نگذاشته که در وطن زندگی

کنند باز حرف های شان درست است. مگر آنجائیکه منافع شان حکم میکند آنجا زندگی میکنند. کسب و کار در شهر کابل کاملاً در دست اهل تشیع است. ما دیدیم که داکتر شخصی ظاهر شاه بنام فتاح نجم از اهل تشیع بود. او را من میشناختم. من تحت عمل جراحی در شفاخانه ابن سینا قرار گرفتم، داکتر جراح من عظیم اسلمی نام داشت او هم از اهل تشیع بود. من تا حال منت دار او هستم زیرا برای عملیات من زحمت فراوان کشید. به همین ترتیب مردمان اهل تشیع بیکار نبودند. زمانیکه من در دارالعلوم تدریس می کردم مامورما یك نفر شیعه بود. فکر میکنم شما معلومات دارید که از مردمان اهل تشیع در مطبوعات بسیار اشخاص کار میکردند و بست های مختلف داشتند یعنی آنها در شعبات مختلف کار میکردند و حالا هم اگر حکومت به آنها کار بدهد مخالف نیستم. مگر ما اینرا قبول نمیتوانیم که به نام شیعه یا سنی یا به نام ازبك به اسم پشتون تاجك وغیره وظایف تقسیم شود زیرا این مساله اساس تجزیه شمرده میشود. به این اساس ما مخالف چنین عمل هستیم. ما اینرا نمیگوئیم که اهل تشیع از افغانستان نیستند یا اینکه دربین آنها اشخاص لایق و با تجربه نیست یا به آنها باید کار داده نشود. این یك تعبیر غلط است که گویا ما مخالف آنها هستیم.

آیت الله فاضل رئیس شورای اجرائیه حزب وحدت اسلامی به این باور است که نه تنها به قوم هزاره بلکه به اقوام دیگر نیز حق داده نشده است.

حزب وحدت تنها به فکر مردم شیعه نیست. ما همه بدبختی های خویش را مشترك می دانیم. همین حالا حزب وحدت میان شیعیان و نورستانی ها فرقی را قایل نیست. ما هیچ گونه تفاوتی میان اقلیت ها قایل نیستیم. همان حقوق را که به اساس تناسب نفوس برای هزاره ها می خواهیم برای نورستانی ها و ازبك ها نیز خواهانیم. حزب وحدت می خواهد که یك عدالت واقعی در افغانستان بوجود بیاید.

غلام زرملوال عضو انجمن پشتون میگوید باید از انصاف کار گرفته شود. آن چیزی

را که پشتون ها نسبت به دیگران زیاد داشتند چه بوده است؟

بیائید از انصاف نگذریم. آن چیزی را که پشتون ها منحیث یك قوم اکثریت از دیگران زیاد داشتند چه بود؟ در اصل اگر رو به جانب خدا نموده و پشت به بنده، گفته میتوانیم که برای پشتون ها حق شان نرسیده است. از نگاه اقتصادی غریب استند. برای اطفال شان مکتب وجود نداشت، برای صحت شان شفاخانه نبود. اگر شما دستگاه حکومت را بسنجید می بینید که در ادارات، در معارف و غیره حق به ایشان نرسیده، کتب منتشر شده در لسان پشتو تقریباً هیچ است. به همه شما معلوم است که به چه اندازه مردمان پشتو زبان به لسان دری حرف میزنند و می نویسند و لسان دری را زبان خویش انتخاب نموده اند. آنهائیکه میگویند بالای شان ظلم شده است باید سر خود را به گریبان خویش داخل نمایند. از طرف دیگر بیائید ببینیم که ایا زندگی مردمانی که در ولایات پکتیا، ننگرهار، پکتیکا، کندهار و هلمند که در دشت ها زندگی میکنند از ازبك ها، ترکمن ها، هزاره ها و تاجك ها بهتر است؟ بناءً این حرف هایی که میگویند در افغانستان بالای یك قوم ظلم شده است، به نظر من بی اساس است.

جمهوریت

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه ترس آن می رفت که حالات مملکت رو به خرابی نهاده‌است.

پیر سید احمد گیلانی، رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، می گوید که به همین دلیل او میخواسته است تا در مسایل سیاسی اشتراک نماید.

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه میخواستم تا در سیاست اشتراک کنم. درین باره با مرحوم موسی شفیق، زمانیکه صدر اعظم بودند و حتی قبل از آن که وظایف بزرگ دولتی داشتند، بحث ومذاکره نموده بودم. ما فیصله کردیم که باید به سیاست دخیل شویم. ما می ترسیدیم تا مبادا نظامی رویکار آید که مخالف خواسته های ملت باشد. مانند همین نظامیکه ما چندین سال علیه آن جهاد کردیم.

ما فیصله کردیم که باید جبهه سیاسی بسازیم تا از راه سیاسیت با آنها مقابله کند. لاکن متأسفانه داود خان رویکار آمد و نظام از بین رفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان می گوید که او پیشبین حادثات بود اما توقع کودتا آنهم توسط شخصی از خانواده خودش را نداشت.

من بصورت کامل پیشبین بودم زیرا هنگامیکه دیموکراسی در یک کشور حکمفرما باشد، آزادی موجود باشد این گونه مسایل طبیعی است. بناءً من در همه مسایل از اندیشه و تأمل کار می گرفتم. تا جائیکه بیاد دارم آن حرکات باعث تجزیه و بربادی افغانستان نبود لاکن من گمان نمیکردم که کودتا صورت گیرد. اما من فکر نمیکنم که تأمل و دیدگاه

وسیع من باعث به میان آمدن حالات کنونی شده باشد. اگر چه عده ای از کودتا علیه من حرف می زنند ولی من با کسی بدبینی ندارم و این اراده خداوند (ج) بود.

کودتا در بیست و ششم سرطان تحت رهبری سردار محمد داود خان صورت گرفت.

عزیز نعیم می گوید که از برنامه کاکایش اطلاع نداشت و از شنیدن آواز شلیك مسلسل ها و غرش توپخانه دانست که حادثات در حال رخ دادن است.

در روز بیست و ششم سرطان مریض و در خانه بودم. نیمه شب که آواز فیر و غالمغال مردم را شنیدم، چنان وانمود می کرد که یك عملیه نظامی در حال آغاز شدن است. آواز فیر ها دوامدار شد و خواب از چشمان ما رخت بر بست. رفتم و تلفون را برداشتم اما معلوم شد که تلفون ها قطع شده است. بالاخره من و خانمم تصمیم گرفتیم تا از خانه بر آئیم. زمانیکه از خانه بر آمدیم دیدم که خانه جنرال عبدالولی محاصره است. زمانکیه از خانه او گذشتیم یك زرهدار ما را تعقیب کرد. او ما را نشناخت که کی هستیم لاکن از نمبر پلیت موتر معلوم بود که مربوط ارگ شاهی است. من موتر را سریع راندم تا در منطقه وزیر اکبر خان توسط یك سرباز توقف داده شدم اما من ایستاده نکردم او فیر نمود و شیشهء پیشروی موتر شکست اما به ما کدام آسیبی نرسید. موتر را سویعتر راندم و بطرف خانه شهزاده احمد شاه که ولیعهد بود روان شدیم. در آنجا توسط سربازان توقف داده شدیم. سربازان ما را در موتر های خویش سوار نموده به خانه عبدالقدیر خان بردند. زمانیکه به آنجا رسیدیم دیدیم که بسیاری از بلند پایگان رژیم آورده شده اند. تا ساعت شش صبح آنجا بودیم بعداً به ساعت هفت صبح مرحوم سید عبدالله و مرحوم قدیر خان آمدند و بمن گفتند که شما را اشتباهاً آورده اند. درین وقت هم من نفهمیدم که چه واقعه رخ داده است. زمانیکه به خانه رسیدیم و رادیو را گرفتیم شنیدیم که مرحوم رئیس جمهور محمد داود خان بیانیه شانرا ایراد میکنند.

دست خویش نگهدارند.

محمد هاشم زمانی پسر میرزمان خان می گوید که این مسأله فراموش شده است که جبهه چهارم جهاد همان جبهه میر زمان خان بوده است.

> مجاهدین و غازیان کنر از راه اسمار[۴] و نری بالای تأسیسات و عساکر انگلیسها حملات شدید را انجام دادند و حدود یکصدو بیست و هشت نفر شهید دادند با آنهم مناطقی چون آرنوی، گد دره و لمبریت را از انگلیسها گرفتند و در ناحیه چترال نیز پیشروی نمودند و آنجا را محاصره کردند. اگر چه این جبهه را عده ای از مؤرخین فراموش نموده اند با آنهم ایشان توانستند تا شکست صالح محمد خان را در دره خیبر تلافی کنند.

هنگامیکه در کنر و پکتیا جنگ جریان داشت، طیارات برتانیه کابل را بمباران می کرد.

سید قاسم رشتیا آن بمباران را به خاطر دارد و می گوید :

> طیارات بسیار پائین می آمدند. در جوار ارگ که فعلاً هوتل کابل قرار دارد گدام های اسلحه و طویله اسپان بود. در آنجا بمب ریختند. خانه ما در چهلستون بود. زمانیکه طیارات از فضای خانه ما گذشتند ساعت شش صبح بود. در آن هنگام به زیرزمینی خانه رفتیم، من پرسیدم که چه خبر است؟ به من گفتند که طیارات آمده. هرچه دیدم طیارات معلوم نشد لاکن تمام روز در زیر زمینی بسر بردیم و می ترسیدیم تا مبادا طیاره آمده ما را بمباران نماید.

عده ای به این عقیده هستند که افغانستان در اثر فشار طیارات هند برتانوی و انگلیسها بخاطر مشکلات ستراتیژیکی مجبور شدند که آتش بس را بپذیرند و موافقتنامه استقلال افغانستان را قبول کنند.

در صبح همین روز محمد داود خان کنترول اوضاع را بدست گرفت و بیانیه خویش را از طریق رادیو طور ذیل آغاز کرد :

خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده در طول مدت مسئولیت های مختلف در خدمت وطنم همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان ما یك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای معنوی میسر گردد و در ان همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نماید.

مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم. من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یك دیموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان بر قرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم.

معلوم میشود که تصمیم به این حرکت از مدتها قبل گرفته شده بود، داکتر محمد حسن شرق درین باره می گوید :

به شما باید بگویم که در زمان حکومت داکتر محمد یوسف خان بصورت قطعی این مسأله موجود نبود. بعداً در زمان میوندوال نیز این مسأله نبود. اما در زمان حکومت اعتمادی، طوریکه به شما معلوم است قضایا به اشکال دیگر در آمد. حالا من نمیخواهم راجع به آنها صحبت کنم اما می گویم که ما به این عقیده شدیم که باید یك راه کوتاه جستجو شود که قدرت به مردم انتقال یابد و مردم سرنوشت خویش را خود شان تعیین کنند. بناءً یگانه راه کوتاه همان کودتا بود. ما راه کوتاه را پیدا کردیم و موفق شدیم که نقاط حساس و کلیدی را در اردو تنظیم کنیم تا جنرالان نتوانند حرکت کنند. نظر به همان تنظیم، ما توانستیم در وقت معین کودتا کنیم و کامیاب شدیم.

در میان جنرالان بلند رتبه جنرال حکیم خان کتوازی نیز شامل بود که قوماندانی یك

فرقه را به عهده داشت و در آن شب دستگیر شد. او میگوید :

مرا زندانی ساختند و گفتند تو به فرقه امر داده ای تا حرکت کند. من فکر کردم که این افراد آدم های بی عقل هستند و ساده و بی تجربه میباشند و گستاخی می نمایند. بطور خلاصه برایشان گفتم «زمانیکه تلفون را برداشتم لین ها قطع گردیده بود» آنها باز گفتند «ما خبر هستیم که شما امر داده بودید که قطعات شما حرکت کنند و حرکت هم نموده بودند» باز من گفتم که لین های تلفون قطع گردیده بود. آنها عصبانی شده گفتند که ما چه می پرسیم و تو چه جواب میدهی. من گفتم «همین سوالات شما و همین جوابات من. چون شما از حرکت قطعات می پرسید به همین طور جواب میدهم اما اگر بپرسید که اگر تلفون قطع نمیبود باز چه میکردید در آنصورت جواب خواهم داد». آنها پرسیدند که خوب، اگر تلفون قطع نمیبود چه میکردی؟ من گفتم «در آنصورت به قطعات خویش امر آماده باش می دادم و میگفتم که به امر هیچ کس حرکت نکنند و میکوشیدم تا معلومات جمع آوری کنم که این حرکت از کجا آغاز شده است و کی این حرکت را اداره میکند؟ دست کی در عقب این حرکت موجود است؟ به چه تعداد افراد درین حرکت شامل هستند؟ کجا هستند؟ بعد از معلوم شدن این مسایل تصمیم می گرفتم و به قطعات امر حرکت میدادم» آنها پرسیدند «اگر به شما این همه مسایل معلوم میشد و گفته میشد که سردار محمد داود خان در عقب این حرکت است و یك انقلاب براه انداخته شده که هدف آن جمهوری و نظام دیموکراسی است باز در آنصورت چه می کردید؟ من برایشان گفتم «همان ساعت و همان مصلحت». آنها باز عصبانی شده گفتند «شنیده ایم که گفته بودی که می خواهم قطعه را حرکت دهم و درکابل جوی های خون را جاری کنم». من گفتم «نه، فقط من میگویم همان ساعت و همان مصلحت». این بود جریان همان شب.

نظام شاهی در افغانستان سابقه چندین ساله داشت اما پادشاه گل وفادار که از جمله

کودتاچیان بود می گوید که نتیجهء فهم و مهارت خاص سردار محمد داود خان بود که نظام شاهی به بسیار اسانی از میان برداشته شد.

این یك مهارت خاص داود خان بود، یك دانایی و یك استعداد او بود. او یك رهبر واقعی بود یعنی با داشتن حددو هشتاد صاحب منصب او توانست یك نظام را از بین ببرد که این خودش یك مهارت و لیاقت فوق العاده میباشد. او در قوای هوایی قوای زرهدار، قطعه کوماندو و حتی صاحبمنصبان را موظف ساخته بود که چطور اشخاص مهم را دستگیر کنند. یعنی ما مطمئن بودیم اگر در کابل قدرت بدست ما بیافتد و نام داود خان اعلان شود در سایر ولایات افغانستان ضرورت به مقاومت و فرستادن قوا نخواهد بود زیرا او شخص شناخته شده بود.

من همراه با مسئول ارتباط ولایات بودم و ارتباط مخابروی داخل به عهده من بود و روز دوم هر دو وظیفه مخابره ولایات و داخل بدوش من افتاد. فردای همان روز از ولایات پیام های تبریکیه ارسال گردید و والیان و قوماندانان عسکری یکی پی دیگری پیام همکاری فرستادند. در حقیقت تمام افغانستان رهبری او را قبول نموده بود و کدام مخالفت بوجود نیامد.

جمهوریت و مخالفین

عده ای را عقیده بر این است که احزاب چپگرا با محمد داود خان همکاری داشتند. اجمل ختك شاعر پاکستانی که با محمد داود خان آشنایی نزدیك داشت این مسأله را رد کرده میگوید :

او خانه نشین بود. زمانیکه به افغانستان میرفتم با او ملاقات میکردم. او هم علاقه داشت تا مرا همواره ببیند، یا بصورت علنی یا بطور مخفی. او به آن فکر بود که افغانستان را مترقی و به معنی واقعی مستقل و قوی نگهدارد. او به وحدت ملی کشورش علاقه داشت و میخواست تا افغانستان کشوری باشد به پای خویش استوار و از نگاه اقتصادی و معنوی آزاد و سربلند. او همیشه گله مند بود که حکومات افغانستان برای کشور کار نمیکنند و نمیتوانند افغانستان را به سوی ترقی بکشانند. برنامه ای را که او در نظر داشت، حکومات افغانستان در جهت آن کار نمیکردند.

به شما معلوم است که در افغانستان یك نهضت بیداری پیدا شده بود و بسیاری از جوانان از حکومت ناراض بودند. در آن هنگام مسأله آب هلمند نیز ظهور کرد که در برابر آن یك نوع نا آرامی در افغانستان پیدا شد. آنها یك جبهه را تشکیل دادند و در آن جبهه تمام احزاب سیاسی سهیم بودند و بر علیه حکومت شعار میدادند و مظاهره مینمودند.

یك مسأله دیگر را به شما بگویم اینکه در عقب داود خان هیچ یك از حکومت های خارجی ایستاده نبود. اینرا من به مسئولیت تمام میگویم.

فقط با او جوانانی بودند که در اردو وظیفه داشتند و نزد آنها چنان احساسات موجود بود طوریکه نزد داود خان وجود داشت. بین داود خان و جوانان تعهد صورت گرفت که باید حرکت را آغاز کنند. در نتیجه آنها حرکت کردند و نظام را بدست گرفتند.

عبدالحمید مبارز میگوید که بعدها معلوم شد که اکثر صاحب منصبانیکه در کودتای محمد داود خان سهم گرفته بودند اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودند :

آن صاحب منصبان اکثراً در اتحاد شوروی تحصیل نموده بودند و بعداً معلوم گردید که اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودند. حالا ما قضاوت نموده میتوانیم که آنها کی بودند.پادشاه گل وفادار و امثال او که بعد ها معلوم گردیدند و شناخته شدند که اعضای حزب خلق هستند و بعد ها در کودتای ثور سهم گرفتند. البته با محمد داود خان عناصر ملی نیز همراه بودند و به هیچ جناح ارتباط نداشتند مانند غلام محی الدین خان رئیس ترافیک، فایق وزیر فوائد عامه، قدیر وزیر داخله. این سه شخص را من به خوبی می شناختم که رفقای نزدیك سردار محمد داود خان بودند. علاوه بر اینها قوماندان قوای کار سالنگ هم در کودتا سهم داشت ولی با احزاب چپی در ارتباط نبود. مسأله اینجاست که چه کسی کودتا میکند و بعد ها معلوم میشود که کودتا به طرفداری کی تمام میشود و کدام قوت ها از آن استفاده میکنند.

پادشاه گل وفادار که در کودتا سهم داشت میگوید :

کودتا طوری بود که این اشخاص با محمد داود خان در تماس نبودند و نه داود خان آنها را میشناخت. ما حدود هشتاد نفر بودیم فقط از هر ارگان یکنفر با داود خان در تماس بود مثلاً یك نفر از قوای زرهدار، یك نفر از قطعه کوماندو و یك نفر از قوای هوایی که مسئولیت آنرا من به عهده داشتم. ما با سایر افراد در تماس بودیم. آنها نمیتوانستند با داود خان ملاقات کنند یا اگر شخصی از گروپهای فرعی در احزاب خلق یا پرچم بوده باشند داود خان او را نمیشناخت و با او ارتباط نداشت. اینرا

گفته میتوانم که در کودتا با داود خان کسی دیگر شامل نبود، نه از لحاظ نظامی و نه از لحاظ سیاسی. ولی زمانیکه کودتا صورت گرفت و قوماندانان قطعات مختلف تعیین شدند عده ای از آنها بعداً با احزاب دیگر تماس گرفتند و جذب شدند، مانند اسلام وطنجار که بعد از کودتا به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان شامل گردید. من گفته میتوانم که در آن هنگام هیچ امکان موجود نبود که با کمونستان ارتباط مستقیم یاغیر مستقیم گرفته شود.

روابط داود خان با احزاب میانه رو رو به وخامت گذاشت. طوریکه صدر اعظم سابق محمد هاشم میوندوال به اتهام کودتا دستگیر شد. داکتر احسان روستامل تره‌کی وزیر در کابینه میوند وال میگوید که میوندوال سد راه در مقابل اهداف شوروی بود.

به نظر شوروی ها میوندوال فقید یك شخص قوی ملی و خطرناك محسوب میشد. او نفوذ شوروی در افغانستان را با موانع زیاد مواجه ساخته بود. از طرف دیگر داود خان نیز از نفوذ او می ترسید بنابرین این مرد مبارز افغان به اتهام کودتا دستگیر گردید و به زندان وزارت داخله افگنده شد وعده ای از جاسوان شوروی او را به شهادت رسانیدند. اکثر مردم افغانستان ازین حادثه دردناك اطلاع دارند.

محمد هاشم میوندوال کشته شد و حکومت ادعا کرد که او خودکشی نموده است. اما مردم افغانستان این حرف حکومت را باور ندارند و می گویند که میوندوال کسی نبود که خودکشی نماید. دوستان و هواخواهان میوند وال حکومت را مسئول مرگ او میدانند و اکثراً به این باورند که عبدالصمد ازهر قوماندان ژاندارم و پولیس آنزمان در کشتن او دست داشته است. ولی عبدالصمد ازهر در یك مصاحبه با جریده مجاهد ولس این مسئولیت را قبول ندارد و میگوید او خود کشی نموده بود.

علاوه بر میوندوال، روابط داود خان با احزاب اسلامی نیز خوب نبود.

انجنیر گلبدین حکمتیار میگوید که هدف از کودتای داود خان زیر فشار قرار دادن احزاب اسلامی بود.

فعالیت های مسلحانه آغاز گردید. در لغمان، در کنر، در ننگرهار، در

پکتیا، در پنجشیر و در کابل علیه رژیم مخالفت ها و تحریکات را آغاز کردیم و سلاح برداشتیم زیرا در آنجا قدرت بدست کمونیستان بود. او (محمد داود خان) دست به کودتا زد زیرا می دید که ظاهر شاه از حرکت مسلمانان جلوگیری نمیتواند. باید اوضاع را تغییر بدهد و او می دانست که اگر حالات به همین شکل ادامه پیدا کند در آن صورت گلیم کمونیستان جمع میشود. هدف کودتا این بود که تحریك اسلامی را از میان بردارد. ما این خطر را حس کردیم و مجبور شدیم که در مبارزه علیه دولت راه دیگری را پیش گیریم.

پروفیسر برهان الدین ربانی، که در آن زمان استاد پوهنتون کابل بود، میگوید که زیر نظارت پولیس قرار داشت و مجبور به ترك کشور شد:

عساکر حکومتی به منزل من و استاد غلام محمد نیازی حمله کردند. از روی تقدیر من در آن شب در منزل نبودم اما خبر شدم که استاد نیازی دستگیر شده است. بناءً من سه شب به خانه نرفتم و بعداً مجبور شدم به خانه بروم و خود را به حکومت تسلیم کنم. روز دیگر به موتر پوهنتون سوار شدم اکثر استادان حیران حیران بطرف من نگاه میکردند آنها گمان میکردند که من نیز گرفتار شده ام. درین هنگام من زیر تعقیب پولیس قرار داشتم و موتر آنها به دنبال من روان بود. زمانیکه به پوهنتون رفتم یك تعداد مونو گراف های محصلین صنف چهارم را که با من بود به آنها دادم. درین هنگام پولیس آمده برایم گفت که بیا. من گفتم خوب است همراه شما میروم. درین هنگام یك شاگرد که آنجا موجود بود با چشمان اشك آلود بمن گفت که استاد نرو و در فکر من نیز این بود که نروم. از آنجا به دهلیز فاکولته تعلیم و تربیه رفتم و از آنجا با چهار محصل به طرف گردنه سخی روان شدیم. در آنجا لباس محلی برایم آوردند، لباس های محلی را پوشیدم در حالیکه هیچ برنامه نداشتم و نمیدانستم به کجا بروم. یکتن از شاگردان گفت که باید به شمال کشور برویم و دیگری گفت باید به جلال آباد برویم. فیصله کردیم که به

جلال آباد میرویم. من زیر تعقیب پولیس بودم و برای آنکه مبادا در هده جلال آباد دستگیر شوم سه تن از شاگردان را وظیفه دادم تا به بس سوار شده در منطقه یکه توت از بس پایین شوند. آنها سوار شدند و ما توسط تکسی از راه پس کوچه ها به یکه توت رسیدیم و آنها از بس پایین شده ما سوار شدیم و به جلال آباد پیاده شدیم. از جلال آباد به کنر رفتیم و از آنجا راهی پاکستان شدیم.

سیاست اقتصادی و اصلاحات ارضی

بعد از اینکه محمد داود خان کودتا کرده قدرت را بدست گرفت، به حالات اقتصادی کشور توجه بیشتر نمود. عده ای به این باور اند که با به میان آمدن جمهوریت فراوانی نیز بمیان آمد.

محمد داود خان خودش در لویه جرگه سال ۱۳۵۵ راجع به انکشاف اقتصادی چنین گفت :

رشد عواید داخلی ١٤٤,٦ فیصد، سرمایه گذاری ٤٩٧ فیصد و مصارف عادی ١٠٦ فیصد تخمین شده است.
صادرات ٧٧,٦ فیصد بلند رفته است و واردات ٥٥ درصد تخمین گردیده تولیدات صنعتی از ٥٦ . ٥ ملیارد افغانی به ٢٠ . ١٠ ملیارد افغانی خواهد رسید. تولیدات زراعتی از ٥٣,٨ ملیارد افغانی به ٧٣ . ٥ ملیارد افغانی یعنی ٣٨٠ در صد افزایش یافته است. احداث سرك ها و جاده ها از ٩٢٠٠ کیلو متر به ١١٠٠٦ کیلو متر اضافه میشود.

نظر به عقیده محققین، اعمار سرکها و جاده ها درپیشرفت مملکت رول اساسی دارد.
داکتر محمد حسن شرق میگوید که داود خان قبلاً نیز بساختن راه ها علاقه داشت.

راه تورخم - جلال آباد ساخته میشد. محمد داود خان بلا استثنی هر روز پنجشنبه ساعت شش شام حرکت میکرد، گاهی با او همراه می بودم و گاهی نمیرفتم. او به تورخم میرفت و از آنجا به جلال آباد و ماهیپر می آمد و با کارگران ملاقات میکرد وشب به منزلش برمیگشت. هفتهء دیگر برنامه او رفتن به سالنگ میبود. شما سالنگ را دیده اید،

زمانیکه تونل وجود نداشت او سه بار با انجنیران به کوه بالا شد تا راه مناسبتر را پیدا کند و از آنجا تونل بکشد. من به شما گفته میتوانم که در افغانستان هر خشت که گذاشته شده است در آن خشت نشان انگشت داود خان موجود است.

داکتر عبدالصمد حامد میگوید که عمل بهتر از حرف است، اگر به دقت مطالعه شود دیده میشود که نتایج خوب از این کار ها بدست نیامد.

در کشور های عقب مانده مشکل اصلی این است که میان حرف و عمل تفاوت زیاد موجود است. در حرف چیز دیگر و عمل به راه دیگر روان است. بناءً بسیار مشکل است که انسان قضاوت را صرف به اساس بیانیه ها نماید.

اگر او موفق میشد افغانستان را از چنگال کمونیستان خلاص کند و میتوانست روابطش را با پاکستان، ایران، عربستان سعودی، هند و عراق و مصر خوب بسازد یعنی موفق میشد که افغانستان را از زیر تأثیر کمونیست ها دور کند، بدون شك نام و شهرت او در تاریخ افغانستان به حیث یك شخصیت بزرگ معرفی میشد. اما بدبختانه درین کار موفق نشد. اگر به قضاوت تاریخ گوش داده شود متأسفانه نتیجه خراب است. زیرا در دوره او و زیر سایه های حکومت او کمونیستان رشد کردند و در مرحله دوم قدرت را بدست گرفتند.

عزیز الله واصفی، که از دوستان نزدیك داود خان و وزیر زراعت بود، می گوید که داود خان در قسمت انتخاب اشخاص اشتباه می کرد و بعضاً اشخاصی را تعیین نموده بود که او را از اوضاع بیخبر نگه داشته بودند.

داود شخصاً دارای خواص عالی بود. او یك شخص بزرگ بود اما بدبختانه او افرادی را با خود نداشت که بتوانند به معنی واقعی فلسفه داود خان را درك کنند و در مقابل او حقایق را اظهار کنند. اینطور اشخاص با داود خان همراه نبودند.

یك عده مردم در اطراف او جمع شده بودند که از خود نظریات و مفکوره های جداگانه داشتند و مربوط به احزاب خلق و پرچم بودند و

ریفـورم های امان الله

بعد از استقلال افغانستان، امیرامان الله خان اولین پادشاه بود که اصلاحات را آغاز کرد ولی اصلاحات او بنابر عوامل گوناگون با مخالفت ها و ناکامی مواجه شد.

سید شمس الدین مجروح میگوید که در اوایل با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت.

> در ابتدا با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت. او مخصوصاً زمانیکه اعلان جهاد و استقلال را نمود یك شخصیت قابل قبول در افغانستان بود. مردم افغانستان او را واقعاً به چشم احترام می دیدند.
>
> امان الله خان در افغانستان اصلاحات زیاد آورد و به آوردن چنان اصلاحات مشهور گشت. در افغانستان فقط یك مکتب عصری بنام حبیبیه وجود داشت. او تعلیم ابتدایی را اجباری ساخت و به تمام دهات و قصبات در شهر ها و اطراف مکتب ها تأسیس نمود.

در کنار مکاتب عصری او در کندهار مکتب تلگراف را نیز تأسیس کرد.

مدیر جیلانی خان الکوزی یکی از شاگردان آن مکتب، امان الله خان را از نزدیك دیده بود می گوید :

> زمانیکه امان الله خان در قندهار آمد من متعلم مکتب تلگراف بودم. ما ده نفر شاگرد بودیم که از طرف مکتب های خویش به مکتب تلگراف معرفی شده بودیم. ما دو نفر معلـم داشتیـم. زمانیکه اعلیحضرت امان الله خان به مکتب آمد او خودش از ما امتحان گرفت. طوریکه نیم صنف را به یکطرف و نیم دیگر را به طرف دیگری مکتب فرستاد و

گروه دیگر عبارت از اشخاصی بودند که نظر به سوابق دوستی دور او جمع شده بودند که او نظر به همان آشنایی و دوستی که با آنها داشت آنان را آورده از ایشان کار می گرفت.

اصلاحات اراضی در زمان محمد داود خان روی دست گرفته شد. بعضی به این باورند که این برنامه احساساتی و قبل از وقت طرح ریزی شده بود.

اما انجنیر عبدالکریم عطایی، عضو کابینه محمد داود خان، میگوید :

اگر شما برنامه اصلاحات ارضی را به دقت مطالعه کنید می بینید که در برنامه از هیچ گونه احساسات کار گرفته نشده بود. اگر شما تاریخ زمینداران افغانستان را مطالعه کنید می بینید که زمینداران بزرگ حتی یك افغانی مالیه نپرداخته بودند. در افغانستان چنان زمینداران وجود داشت که مالك هزاران جریب زمین بودند. دهقانان زیاد نزد این خانان کار میکردند و استثمار میشدند. بناءً راهی سنجیده شد که باید به هر زمین دار یك اندازه زمین اختصاص داده شود که او بتواند از آن بهره برداری کند. پس همان بود که برنامه اصلاحات ارضی روی دست گرفته شد. بشما معلوم است که در افغانستان همه ساله تمام زمین ها کاشته نمی شد، یك سال یك قسمت و سال دیگر قسمتی دیگر زمین کشت میگردید. مالیات مترقی راه حل مناسب برای تمام این مسایل بود و از طرف دیگر باید زمینداران به همان اندازه زمین میداشتند که میتوانستد از آن بهره برداری کنند. آن زمین ها که بی حاصل باقی می ماند از آنها چه فایده بدست می آید؟ من میگویم که برنامه اصلاحات ارضی یك برنامه منظم و خوب بود. دانشمندان زیادی روی آن کار نموده بودند و یك پلان مناسب بود.

عزیز الله واصفی میگوید که برنامه اصلاحات ارضی قبل از تقرر وی به تصویب رسیده بود.

برنامه اصلاحات ارضی قبل از من به تصویب رسیده بود. حتی قرار داد خریداری دو صد عراده تراکتور کوچك که برای زارعان کم زمین داده میشد، نیز قبل از من صورت گرفته بود.

زمانیکه من وزیر شدم در بانك زراعتی مجلسی دایر و این مسأله

مطرح شد. بمن اطلاع داده شده بود که بسیاری از اشخاص بنام کمیشن از طرف یك کمپنی جاپانی پول گرفته اند و از طرف دیگر برایم اطلاع دادند که این تراکتور های کوچك به اراضی افغانستان سودمند نیست. آن مرحله ریفورم زمین بسیار مهم بود و خاصیت ها و ذهنیت مردم افغانستان برایم معلوم بود که این کار تقریباً ناممکن است و اگر ممکن باشد کار بسیار دشوار است و در حالات موجوده ما موفق شده نمیتوانیم. من در همان مجلس که اسناد آن موجود است و تاریخ زنده است بالای برنامه اصلاحات ارضی انتقاد شدید نمودم. من به بانك زراعتی اعتراض نموده گفتم اول باید شما میدیدید که برنامه اصلاحات ارضی چطور پیش میرود بعداً قرارداد می نمودید. شما آب را نا دیده موزه را از پا کشیده اید. من گفتم اول باید زمین های دولتی آبیاری شود. از آنها استفاده صورت گیرد و نهر ها کشیده شود بعداً دیده شود، اگر اصلاحات ارضی صورت گرفت در آنصورت در قسمت حاصلات افغانستان چه تأثیر خواهد افگند؟ در حال حاضر شما می بینید که زمینداراتی که زمین های شان آبیاری می شود بسیار محدود است و حتی زمینداران متوسط و کم زمین زیر نقشه آمده بودند. یعنی فورمول اصلاحات ارضی یك فورمول بسیار صالح نبود. من شخصاً به آن مخالف بودم یکی از نشانه های مخالفت من جواب دادن تراکتور ها بود. من به داود خان پیشنهاد کردم که مصرف درین راه بیهوده است این پروگرام باید با مشوره مردم افغانستان طی یك برنامه دقیق و پلان شده عملی گردد. هرگاه ریفورم طی یك برنامه دقیق پلان شده بمیان آید و مردم قبلاً در آن راه تربیه شوند آن ریفورم قابل احترام و سعادتمند خواهد بود. اگر اینطور اصلاحات صورت گیرد که زمینها از مردم گرفته شود و به هر خانوداه هفت جریب زمین داده شود و به او گفته شود که با همین هفت جریب زمین گذاره کند بنظر من این نمیتواند مردم افغانستان را سعادتمند بسازد. بناءً این پلان ناکام بود زیرا دارای محتویات علمی و عملی نبود.

پروژه آب هیرمند

پروژه آب هیرمند میدان های وسیع را در جنوب غرب افغانستان آبیاری و این منطقه را یکبار دیگر به گدام غله افغانستان تبدیل می نمود.

داکتر فاروق اعظم مامور بلند پایه پروژه هلمند میگوید که حتی در زمان امیر حبیب الله خان چنان پروژه در نظر گرفته شده بود.

> اگر شما به تاریخ مراجعه کنید دیده میشود که در سال ۱۹۱۰ سردار محمد عثمان خان در زمان امیر حبیب الله خان کار چنین پروژه را آغاز نموده بود. بعد از آن وزیر محمد گل خان کار پروژه را از سر گرفت. در زمان جنگ دوم جهانی افغانستان به پول خویش بدون کمك خارجی به این راه دوام داد و نهر بغرا به مسافه ۲۵ کیلو متر کشیده شد.

سید قاسم رشتیا میگوید که این پروژه از نگاه سیاسی اهمیت زیاد پیدا نموده بود.

> هدف پروژه هلمند که در زمان محمد هاشم خان شروع شده بود این بود که بعد از خروج انگلیس ها از هندوستان در شرق افغانستان یك نوع خلای سیاسی پیدا شد و حکومت فکر کرد که باید این خلا پر شود آنها کوشش میکردند تا امریکایی ها به این پروژه دلچسپی پیدا کنند و تمام مواد خام افغانستان که دست ناخورده باقی مانده است مورد توجه آنها قرار گیرد و آنها در اینجا سرمایه گذاری کنند. گویا در آن زمان محمد هاشم خان کوشش میکرد تا یك کمپنی امریکایی بیاید و سرمایه گذاری کند. این زمان سال ۱۳٤٦ بود که قرارداد صورت گرفت. اول نهر بغرا از سرمایه همان پول بود که در زمان جنگ دوم از درك فروش پوست قره قل در امریکا باقی مانده بود. عبدالمجید خان پیشنهاد کرد

که پول در این راه مصرف شود. ما مبلغ پانزده میلیون را مصرف کردیم تا نهر بغرا تکمیل شد. لاکن در ان سال خشکسالی آمد و سطح اب پایین شد و در نهر بغرا آب نیامد. درین زمان ما متوجه شدیم که همه مصارف ما بیهوده است و یك نوع عکس العمل شدید علیه امریکا نشان داده شد. در زمان حکومت شاه محمود خان نیز بحران بمیان آمد. با امریکایی ها مذاکرات صورت گرفت، آنها گفتند که نزد ما ریکارد موجود نبود تا از روی آن بدانیم که بعد از هر ده سال یا پانزده سال یکبار چنین خشك سالی می آید و حالات اینطور میشود. امریکایی ها گفتند اگر شما میخواهید مطمئن باشید باید در اینجا دو بند اعمار گردد. بند کجکی، ارغنداب و کاسه بند هم برای نهر بغرا جور شود. پرسیدیم : چند تمام میشود؟ مبلغ ۲۵ میلیون افغانی میشود. پول از کجا تهیه شود؟ امریکایی ها گفتند ما قرض میدهیم. آنها قرض دادند و بند ها اعمار گردید لاکن یك مصیبت دیگر پیدا شد و آن عبارت از شوره بود که در زمین پیدا شد و باید رفع میگردید. برای رفع این شوره باید جر کنده میشد برای آن کار پانزده میلیون افغانی ضرورت بود و در آن زمان بنظر مردم کار امرکایی ها یك عمل منفی بود و پروژه به ضرر افغانستان پنداشته میشد لاکن در سالهای هفتاد معلوم شد که این پروژه با ارزش بود.

عده ای از مردم پروژه هلمند را ناکام معرفی کردند اما فاروق اعظم این نظر را نمیپذیرد و می گوید :

پروژه هلمند در حقیقت یك پروژه پیچیده است و مانند یك پوهنتون میباشد. من با کسانیکه می گویند پروژه ناکام بود موافق نیستم. روسها با تمام قوا و امکانات تبلیغاتی شان علیه پروژه بودند.
کمونیستان در هر گوشه علیه آن تبلیغ میکردند. ایرانی ها مخالف این پروژه بودند و نمیخواستند آب هلمند در افغانستان استعمال شود. حکومت ایران و طرفداران آن در داخل افغانستان علیه پروژه هلمند

بودند لاکن زمانیکه حکومت افغانستان فیصله کرد و جنگ تمام شد ما باید تمام آن آب را به داخل بگردانیم و مشکلاتی را که ایران برای ما ایجاد کرده باید آنرا حل کنیم.

اگر چه دریای هلمند از کوه های افغانستان سرچشمه میگرید و دشت های افغانستان را آبیاری میکند باز هم بالای استحقاق کشور ایران جنجال وجود دارد. بار آخر در سال ۱۹۷۳ حکومت موسی شفیق و پارلمان موافقه آب هلمند را قبول کردند.

عزیز الله واصفی که در آن زمان عضو پارلمان بود، معاهده هلمند را نپذیرفت و میگوید :

قبلاً مسأله «حقابه سیستان از دریای هلمند» موجود بود. ما با ایرانیان چند بار مذاکره کردیم، نام اصلی معاهده همین «حقابه سیستان از دریای هلمند» بود.

من تا حال مخالف این مسأله هستم که ایران در آب دریای هلمند حق ندارد. نظر به معاهده بین المللی حقابه سیستان بود اگر معاهده به همان نام می بود شاید مخالفت من کمتر می بود. من حالا هم با آن مخالف هستم زیرا حقابه سیستان بود نه ایران. افغانستان تا حال در تمام روش های دیپلوماتیک خویش سیستان را جز ایران نه شمرده است زیرا بین ما و ایرانی ها کدام معاهده یا سند وجود ندارد و این مسأله لاینحل باقی مانده است. برای بررسی این معاهده تفتیش وجود داشت و ایران را حق میداد که در ملکیت افغانستان تصرف کند. مثلاً ایرانی ها در دریای دهر اود یك آله اندازه گیری آب نصب نموده بودند و کمیسار آنها می آمد و آنرا اندازه میکرد و گفته میشد که شما میتوانید یا نمیتوانید به این اندازه آب مصرف کنید، درین آب ایران حق دارد. ما به ایرانی ها در دریای ارغنداب و دهراود و امثال آنها حق نمیدهیم.

در کنار اشخاص مانند واصفی، احزاب سیاسی نیز موافقه را قبول نداشتند.

سلیمان لایق عضو بیروی سیاسی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان می گوید که وکلای آنها در پارلمان موافقه آب هلمند را قبول نکردند.

نمایندگان حزب ما در پارلمان و سایر اعضای حزب در آن زمان توافق دولت در باره اب دریای هلمند را تائید نکرده آنرا رد نمودند و در مقابل آن ایستادند. نه تنها حزب ما بلکه احزاب و گروههای دیگر مانند افغان ملت، حزب دیموکراتیك مترقی میوندوال، احزاب کوچك ودیگر گروهها مانند گروه داکتر صاحب فرزان، گروه عصمتی صاحب، همه بطور دسته جمعی مظاهره نمودیم. مانند امروز بیاد دارم که همه بطور مشترك در پارك زرنگار جمع شدیم و رهبران احزاب و گروههای که شکل یك جبهه متحد را پیدا نموده بود فیصله حکومت را رد نمودیم.

مظاهره از جانب جبهه متحد علیه موافقه حکومت در پارك زرنگار براه انداخته شده بود. در آن جلسه صدر اعظم سابق محمد هاشم میوند وال نیز سخنرانی کرد.

داکتر احسان الله روستا مل تره‌کی که تنظیم کننده آن تظاهرات بود و بیانیه افتتاحیه را ایراد نمود. او میگوید :

از میوند وال فقید منحیث شخص ملی و سیاسی و رئیس دیموکرات مترقی دعوت شده بود تا در مظاهره سخنرانی کند. در آن جبهه نقش میوندوال بسیار با اهمیت و بارز و قابل توجه بود. آن اعتراضات شدید که از طرف جبهه متحد، احزاب و گروههای سیاسی، شاگردان پوهنتون و معارف و جراید و جنبش ها صورت گرفت بالای حکومت سخت تمام شد. من از پوهنتون اخراج شدم و زیر تعقیبات قانونی قرار گرفتم زیرا من گردهم آیی را ترتیب و بیانیه افتتاحیه را ایراد نموده بودم.

باید اضافه کنم که ببرك کارمل و خلیل زمر منحیث نمایندگان حزب پرچم در جبهه متحد ابتدا از موضوع هلمند حمایت نکردند ولی بعداً در موقف شان تغیر آمد و تا آخر به حیث مشاهد و بی تفاوت در جبهه اشتراك میکردند و حرفهای میوندوال را تا آخر به دقت تعقیب میکردند. جلسات جبهه شش ماه دوام کرد و تا کودتای سردار محمد داود ادامه داشت.

داکتر فاروق اعظم میگوید که این موضوع تخنیکی بود و مخالفت مردم به مفاد

افغانستان تمام نمیشد.

نظرات مردم در مسایل تخنیکی مدار اعتبار نیست. در آن زمان موضوع دو بعد جداگانه داشت: یکی تخنیکی و دیگری حق وحقانیت. بعض مردم زیر تبلیغات سیاسی قرار گرفتند و بعضی حق به جانب هم میباشند. هر روزیکه از مسأله هلمند میگذشت و مسأله هلمند لاینحل باقی میماند به ضرر افغانستان بود.

دریای هلمند از کوههای پغمان سرچشمه میگیرد و تا آخر در خاك افغانستان جریان داشته سرحد طبیعی بین افغانستان و ایران را تشکیل میدهد. در زمان امیر دوست محمد خان، حتی در زمان تیمور شاه، در آنطرف یعنی ایران کمتر خانه وجود داشت و کمتر مردم زندگی میکردند. چون در ایران آرامی بود و متأسفانه در افغانستان همیشه نا آرامی بناءً مردم آنطرف بیشتر از آب دریا استفاده می کردند و آهسته آهسته قریه های آنطرف آبادتر گردید و آهسته آهسته حق آنها در استفاده از اب هلمند بیشتر شد.

اسناد معاهده هلمند که در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه امضا گردید از طرف رئیس جمهور محمد داود خان نیز پذیرفته شد.

رئیس جمهور محمود داود خان در یکی از بیانیه هایش به این موضوع چنین اشاره کرد :

روابط افغانستان با کشور همسایه -ایران- نظر به علایق دینی و برادری استوار است. یگانه موضوع اختلاف آب دریای هلمند بود که چندین سال سبب سردی روابط میان دو کشور گردیده بود ولی بعد از آنکه قرار داد به پارلمان پیشنهاد و توسط پادشاه توشیح و اسناد آن تبادله گردید، حالا کدام مانع وجود ندارد که جلو توسعه روابط ما را بگیرد.

حزب انقلاب ملـــی

محمد داود خان در زمان ریاست جمهوری خویش لویه جرگه را دعوت کرد.
عزیز الله واصفی که ریاست آن لویه جرگه را به عهده داشت می گوید که بخاطر بیعت گرفتن و طرح بعضی مسایل لویه جرگه دعوت شده بود.

داود خان در سالهای آخر ریاست جمهوری خویش به خاطر اینکه یك بیعت واقعی بدست آورده باشد فرمان دعوت لویه جرگه را صادر کرد.
اکثر اعضای لویه جرگه انتخابی بودند و عده ای هم انتصابی که در انتصاب اشخاص داود خان حق قانونی داشت. از نگاه قانون علاوه بر انتصاب اشخاص او صلاحیت داشت تا مردم را بگوید که نمایندگان شانرا انتخاب کنند. نمایندگان آمدند و جلسه را ترتیب دادند.
اگر شما لویه جرگه داود خان را از نزدیك مطالعه کنید بنظر من بعد از لویه جرگه امان الله خان که در آن مولوی عبدالحی پنجشیری با امان الله خان دعوا کرد و آزادی در آن موجود بود، لویه جرگه داود خان از آزادترین لویه جرگه ها بشمار میرود. در لویه جرگه داود خان شخصی بنام عبدالمجید که فعلاً یکی از بلند پایگان حزب اسلامی حکمتیار است با صراحت و آزادی کامل بالای وزرای داود خان و قوانین اعتراض میکرد. او مرا نیز مخاطب قرار میداد و من جوابات قانع کننده بیان میکردم و در اکثر جاها وکلای شورا از من پشتیبانی میکردند.
من در لویه جرگه بالای وزارت داخله انتقاد کردم. اکثر وکلای شورا با آن طرح موافق نبودند و من با پشتیبانی وکلا طرح را رد کردم، یعنی پیشنهاد دولت را رد کردم.

لویه جرگه داود خان بسیار خوب بود. من به شما بگویم که داود خان دشمنان زیاد داشت. پاکستان دشمن افغانستان بود، حتی امریکا نیز دشمن افغانستان بود، حتی ایران هم اما نه برابر پاکستان. از طرف دیگر حزب دیموکراتیك خلق افغانستان برای از بین بردن داود خان کار میکرد. همچنان اشخاصیکه در حکومات سابق کار میکردند و داود خان از آنها نفرت داشت و آنها اشخاص ملوث بودند نیز مخالف داود خان بودند و چون آنها را از قدرت دور نموده بود و آنها از داود خان نفرت داشتند بنابران قوت های مخالف داود خان را تقویت میکردند. در کنار آنها وزیران قبلی که ازطرف داود خان از وزارت ها برطرف گردیده بودند و جنرالان سبکدوش شده و خانان که بی اعتبار شده بودند علیه داود خان قرار داشتند.

محمد داود خان در لویه جرگه بیانیه ایراد کرد و در مقدمه بیانیه اش چنین گفت :

بنام خداوند بزرگ و توانا.

نمایندگان محترم مردم افغانستان!

دیموکراسی در عنعنات مردم ما ریشه عمیق دارد و طوریکه به شما معلوم است لویه جرگه یك نمونه واضح از خصوصیات ملی ماست. شما امروز به نمایندگی از مردم افغانستان در اولین لویه جرگه دوره جمهوری، درین تالار جمع شده اید و بعد از غـور و بررسی قانون اساسی نظام جمهـوری تصمیم خویش را خواهید گرفت.

من وظیفه خویش میدانم تا از طرف خود و رفقای خویش تشریف آوری شما را به شهر کابل از صمیم قلب خوش آمدید بگویم. از دربار خداوند متعال آرزومندم تا مسوده قانون اساسی بعد از غـور و بررســی شما در راه سعادت افغانستان عزیز سودمند واقع شود.

عـده ای از مـردم به این باورند که تمـام وکلای لـویه جرگـه از راه اصـولی و دیموکراتیك به شورا نیامده بودند.

عبدالقیوم وردك عضو کابینه آن زمان میگوید که در انتخابات وکلا دست درازی

بعضی اعضای حکومت دور از امکان نیست.

التبه دز تمام حکومات، خصوصاً در کشور های عقب مانده، حکومت دست درازی میکند. من نمیتوانم انکار کنم. شاید من شخصاً اینکار را نکرده باشم ولی دیگران درین حصه دست داشتند. طوریکه بعضی اشخاص را مطابق به آرزو های خود به شورا آورده بودند.

علاوه بر انتخابات وکـیـلان بعضی اشخاص به تشکیل لویه جرگه موافقه ندارند.

عزیز الله واصفی این نظر را رد میکند و میگوید که لویه جرگه جز عنعنات مردم افغانستان است.

من تمام لویه جرگه های افغانستان را واقعی می نامم. بعضی اشخاص درین باره نظر انتقادی دارند و می گویند که لویه جرگه یك سیستم دیموکراتیك نیست. من به شما میگویم که در جامعه افغانستان دیموکراسی غربی و دیموکراسی ملی تفاوت زیاد دارند زیرا در افغانستان خطوط و راهها معلوم است و همه سیاست ها مطابق قوانین اسلامی معین می باشد.

به شما معلوم است که یك زمامدار بعد از اخذ بیعت شخص انتخاب شده از طرف مردم می باشد سپس آن شخص شرعاً صلاُحیت دارد. من همان لویه جرگه را یك لویه جرگه ملی و اسلامی می شمارم و داود خان چنان زمامدار بود که شرعاً صلاحیت داشت باوجودیکه او حکومت را به زور تصاحب نموده بود. در شریعت ما یك حکم هست و آن اینکه اگر شخصی حکومت را بزور بگیرد و علیه او بغاوت صورت نگیرد اطاعت او واجب است مانند شخصیکه از طرف مسلمانان به حیث خلیفه یا امیر تعیین شده باشد. بناءً لویه جرگه یك سیستم امتزاج شده در بین قوانین افغانستان و افغانیت است و در همه لـویه جـرگه ها پدران مـا و شماعضویت داشتند و در دو لویه جرگه من عضویت داشتم.

در همان لویه جرگه قانون اساسی تائید شد و سیستم یك حزبی قبول گردید اما قبل از آنکه اساسنامه حزب تعین شود یکتعداد اشخاص به حزب جذب شدند.

برای ما مطلبی را نوشت و گفت این متن را مخابره کنید. زمانیکه مطلب را مخابره کردیم آنطرف رفت و متن مخابره شده را به دقت خواند و دید که کاملاً صحیح است. او برای هرشاگرد مبلغ سیصد روپیه که ما آنرا کابلی میگفتیم و برای هر معلم مبلغ هزار کابلی بخشش داد. البته این مقدار در آن زمان پول زیاد بود.

در کنار مکاتب به مسایل دولتی نیز توجه صورت گرفته بود.

سید شمس الدین مجروح می گوید که قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود.

قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود. درین دوره ادارات دولتی بوجود آمد و وزارت خانه ها به صورت عصری و مدرن تشکیل شد. کارها و وظایف تقسیم گردید. به اصطلاح حساب و کتاب به میان آمد و برای بار اول بودجه تعیین گردید.

از طرف دیگر به طبقه نسوان تعلیم و سهم داده شد و در راه رفع حجاب توصیه گردید. درین برنامه ها خدمات عسکری به اتباع افغانستان البته باساس نفوس، که در آن زمان مردم به آن هشت نفری می گفتند، در نظر گرفته شد.

امان الله خان در کنارمسایل اداری به تاریخ و رسم و رواج های مردم افغانستان نیز توجه داشت.

عزیزالله واصفی، که در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان رئیس لویه جرگه بود می گوید که در لویه جرگه امان الله خان آزادی کامل وجود داشت.

شما میبینید که در لویه جرگه امان الله خان شخصی بنام مولوی عبدالحمید پنجشیری از شخص امان الله خان سوال می کرد و او جواب میداد. درین هیچ شك وجود ندارد که امان الله خان یك دوره مدنی را آغاز کرد. میان علما که در آن زمان اشخاص محافظه کار بودند و تا حال نیز همینطور هستند و باید هم باشند و اشخاص مترقی تفاوت های کلی وجود دارد.

نه تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان میان محافظه کاران و اشخاص

عزیز نعیم میگوید :

در سال دوم ریاست جمهوری با مرحوم رئیس جمهور راجع به اوضاع و حالات مملکت حرف میزدم. او می گفت که در حالت موجوده باید به اوضاع اجتماعی و اقتصادی توجه صورت گیرد زیرا دیموکراسی سیاسی بدون دیموکراسی اجتماعی و اقتصادی موفق شده نمیتواند. درینصورت باید دولت نقش رهبری را داشته باشد و برای از بین بردن انارشی باید تا یك مدت فقط یك حزب سیاسی فعالیت کند تا منافع اکثریت را در نظر بگیرد. رئیس جمهور می گفت این به آن معنی نیست که سایر احزاب وجود نداشته باشد زیرا بدون حزب مخالف دیموکراسی معنی ندارد. به همین منظور حزب انقلاب ملی به تشکل آغاز کرد.

ولی قبل از آنکه اساسنامه حزب تهیه شود عده ای از اشخاص بخاطر منافع شخصی خویش به جذب افراد آغاز کردند.

یك روز در وزارت خارجه بودم که چند تن از محصلین فاکولته حقوق نزدم آمدند و گفتند ما به حزب انقلاب ملی دعوت شده ایم ما چه کار کنیم؟ من گفتم اگر کسی مرا به حزب دعوت کند اول اساسنامه حزب را میبینم اگر آن اساسنامه به افکار و نظریات من مطابقت داشت جذب میشوم در غیر آن دعوت را رد میکنم. آنها گفتند حرف های شما درست است مگر ما را در لست سیاه گرفته اند اگر در حزب جذب نشویم برای ما خطر دارد.

من این موضوع را به مرحوم رئیس جمهور عرض کردم او گفت تا حال اساسنامه حزب زیر کار و مطالعه است و راجع به شمولیت حزب هیچ مجبوریت وجود ندارد. همان بود که موضوع از طریق رادیو اعلان شد و گفتند که شمولیت در حزب اجباری نیست.

پوهاند عبدالقیوم وردك که در اوایل عضو حزب نبود میگوید که هدف حزب تربیه کدر ها بود.

اول حزب را تشکیل کردند بعداً در رادیو اعلان شد که عده ای از

عناصر ناپاك در حزب داخل شده اند و حزب را از میان برداشتند باز بار دوم حزب ساختند که مرا در کمیتهء مرکزی منحیث عضو قبول نموده بودند. هر حزب که ساخته میشود یکی از اهداف آنان اینست که باید نظام سیاسی و حکومت را بدست بگیرد. هدف این حزب نیز همین بود ولی میخواستند برای اینکار اشخاص و کدر ها را تربیه کنند تا امور دولت را بدست بگیرند و کار ها را به پیش ببرند.

اگر رئیس جمهور محمد داود خان طرفدار جمهوری و نظام دیموکراسی در کشور بود پس چرا سستم یك حزبی را ترجیح داد؟

(آصف) پاس یوسفی که محمد داود خان را از نزدیك می شناخت در جواب این سوال میگوید :

او میدانست که شاید عده ای از گروه های نو بنیاد قدرت سیاسی را بدست بگیرند و اگر قدرت سیاسی بدست آنها افتاد عواقب وخیم خواهد داشت که به نفع مملکت و مردم نخواهد بود. بناءً او بسیار احتیاط میکرد. روی همین مسأله بود که سیستم یك حزبی را اعلان نمود. من هم این نظر را تائید میکنم زیرا در وطن ما بیسواد زیاد است و اخلاق حزبی و گروهی وجود نه داشت. اکثر به احزاب جذب شدند تا استفاده شخصی نمایند، بسیاری به اهداف حزب خویش صادق نبودند و در راه اهداف حزبی خویش پرورش نیافته بودند. زمانیکه سیستم حزبی می آمد در آن صورت مشکلات حل می شد که ما نیز این نظر را قبول می کردیم. او (محمد داود خان) حرف ها و عملش را به سود کشور می پنداشت و انگیزه شخصی در آن وجود نداشت و در چنان سن و سال هم نبود که برای آسایش آینده خویش فکر کند. ما فکر میکردیم که او تمام کار ها را به سود کشور می نماید.

مسأله پشتـونستان

در اثر توسعه طلبی امپراتوری برتانیه مسأله پشتونستان به میان آمد. طوریکه در قرن نزدهـم یك قسمت اعظـم خاك افغانستان با هندوستان یکجا گردید.

عزیز الله واصفی میگوید که مسأله پشتونستان یك واقعیت بود و به اثر معاهده دیورند یك قسمت خاك افغانستان از آن جدا ساخته شد :

> مسأله پشتونستان یك مسأله سیاسی، طبیعی و حقوقی بود که در ماحول ملت افغانستان وجود داشت. شما که شاگردان بودید به یاد دارید که بالای امیر عبدالرحمن خان این اتهام وارد بودکه‌گویا او معاهده دیورند را امضا کرد و به اساس آن یك قسمت خاك پشتونها به تصرف انگلیس ها در آمد.

اکثر افغانها این جدایی را قبول ندارند.

سید شمس الدین مجروح میگوید که حتی مردم عام نیز متوجه این حرفها بودند :

> بعد از جنگ استقلال اکثر مردم تبصره کرده می گفتند که امان الله خان غازی یك شخص نیکو بود و دیگران می پرسیدند که چه کار کرد؟ جنگ نمود ولی آن قسمت خاك افغانستان را که در تصرف انگلیسهاست پس نگرفته آنجا را به دست شان گذاشت. یعنی اینکه در این قسمت پشاور و در آن طرف کویته بلوچستان از افغانستان بود و این مسأله در ذهنیت مردم افغانستان نقش بسته است که اینجا ها از ماست.
>
> انگلیسها از هندوستان بر آمدند و آنجا ها را تقسیم کردند. یعنی پارتیشن شد و پاکستان تشکیل گردید. درین هنگام اکثر مردم حتی خارجی ها می پرسیدند که شما چه میکنید؟

یك حصه خاك تان که در آنطرف باقی مانده است چطور می شود؟ از ما بطور رسمی سوال می شد که شما چه فکر میکنید؟ در آن زمان محمد هاشم خان حکومت میکرد نه شورا وجود داشت و نه اخبار و جراید آزاد. لاکن این فکر نزد منورین و روشنفکران افغان وجود داشت و سوال میکردند چرا اقدام نمیشود؟ در حالیکه فرصت مساعد است و زمانیکه انگلیسها از هندوستان خارج میشوند باید مال هریك را برایش پس بدهند و مسلمانان خاك جداگانه دارند و باید خاك افغانستان برایشان دوباره داده شود.

بیاد داوم زمانیکه شاه محمود خان صدر اعظم بودند به سفر رفته و به عوض آنها شاه ولی خان وکالت میکردند. ایشان یك شب چند تن از روشنفکران یابه اصطلاح اهل نظر را خواسته مجلسی را دایر نمودند تا راجع به مسأله پشتونستان صحبت کنند. در آن مجلس غبار نیز شامل بود. روی این موضوع بحث صورت گرفت که انگلیس ها از هندوستان خارج میشوند و بخاطر پاکستان یك ریفراندم آغاز می گردد و پشتونها به آن ریفراندم مقاطعه نموده اند و عبدالغفار خان اعلان نموده است که مانه هندوستان را میخواهیم و نه پاکستان را، ما پشتونستان میخواهیم. این آواز را اولا او بلند نموده بود.

این خواست به حیث راه سوم در ریفراندم در آمد.

عبدالولی خان، رهبر حزب عوامی ملی، آن زمانه را بیاد دارد و می گوید:

زمانیکه فیصله شد که انگلیس ها از اینجا می روند و در سوم جون فیصله تقسیم هند و پاکستان صورت گرفت، از تفصیلات معلوم شد که کسی برای پشتونخواه از ما پرسان نمیکند. صرف ریفراندم میشود و در آن پرسیده میشود که با پاکستان یکجا می باشید یا با هندوستان می پیوندید؟ ما مخالف این چیز بودیم، ما گفتیم که این فیصله تقسیم هندوستان نه بلکه تقسیم مسلمانان است بناءً مخالفت کردیم.

زمانیکه تقسیم هند فیصله شد در آن وقت هر دو حزب کانگریس و

مسلم لیگ آنرا قبول کردند. چونکه بادشاه خان با حزب کانگریس تعلق داشت و خودش عضو کمیتهء مرکزی حزب کانگرس بود بناءً فیصله شد که ما حصهء از پاکستان باشیم و ضرورت به ریفراندم نشد. چون انگلیس ها به این حرف گرفتار بودند و از طرف دیگر مسلم لیگ هدف داشت تا یك پاکستان مستحکم ایجاد نماید و اینرا ما پذیرفته بودیم بناءً ما یعنی خدایی خدمتگاران جرگه را تشکیل دادیم و گفته شد که در قسمت پاکستان و هندوستان ما فیصله کرده ایم که با پاکستان می رویم. لاکن اگر از ما پرسیده شود ما میگوییم که خواهان حق خود ارادیت هستیم و اصول طوری است که باید راه سوم بما اجازه داده شود مانند اینکه در مسأله کشمیر پیش شده است. فیصله راه سوم آن بود که آیا با پاکستان میروید یا با هندوستان و یا مملکت آزاد دیگر را تشکیل میکنید؟ فیصله شده بود که ما با پاکستان میرویم، لاکن اگر شما قبول نه میکنید پس مهربانی کرده ما را اجازه راه سوم را بدهید تا ما فیصله کنیم که با کدام کشور یکجا میشویم. این جنجال از همان روز و همان جا شروع شده است.

حق سومی داده نشد و پشتون ها به رهبری خدایی خدمتگاران در ریفراندم سهم نگرفتند و مناطق آنها با پاکستان یکجا شد.

درین هنگام افغانستان خاموش نبود. سید شمس الدین مجروح می گوید درین باره نظریات زیاد موجود بود.

بصورت عمومی سه نوع طرز تفکر در افغانستان وجود داشت.
اول اینکه گفته میشد این قسمت از خاك افغانستان است باید اعاده شود زیرا افغانستان با انگلیسها معاهده نموده بود. بناءً انگلیسها رفته اند و خط دیورند وجود ندارد و باید آن قسمت ها با افغانستان الحاق شوند. طرز تفکر دومی این بود که گفته میشد مردم پشتونستان نمیخواهند با افغانستان یکجا شوند. منورین آنجا مانند عبدالغفار خان و دیگران شاید بخواهند یك مملکت مستقل داشته باشند باید آنها تائید

شوند و خواسته های آنان به نظر قدر دیده شود.
فکر سوم این بود که هیچ اقدام باید صورت نگیرد. پشتون ها می دانند با پاکستان و انگلیسها. ما تنها تماشاچی باشیم و به آینده نگاه کنیم و خود را به مشکلات مواجه نسازیم.

گفته میشود که حکومت افغانستان اولا به فکر خودش بود یعنی از برتانیه تقاضای برگرداندن خاك خودش را نمود ولی این خواسته پذیرفته نشد.

عزیز الله واصفی میگوید که در کنار حکومت ولسی جرگه نیز این موضوع را زیر بحث گرفت.

شورا تحت ریاست پدرم خط دیورند را فسخ کرد و گفته شد که خط دیورند را نمیپذیریم. همین وقت بود که افغانستان قضیه پشتونستان را مطرح ساخت. اگر این کار نمیشد امروز ظاهر شاه مانند عبدالرحمن خان درین معاهده متهم میبود زیرا این مسأله ظاهر شاه نبود بلکه مسأله ملت بود.

سرادر محمد داود خان طرفدار مسأله پشتونستان بود و این مسأله را در سطح بین المللی مطرح ساخت. زمانیکه در سال ۱۳۵۲ به اتحاد شوروی سفر کرد و با بریژنف در مسکو ملاقات نمود در جریان سخنرانی اش به این موضوع اشاره نموده گفت:

طوریکه دوستان ما خبر دارند باید با تأسف بگویم که سرنوشت پشتون ها و بلوچ ها نه تنها بهبود نیافته بلکه زمامداران پاکستان که بطور غیر قانونی راه و روش را در مقابل مردم وطن دوست پشتون و بلوچ اختیار نموده اند حالات را در آن منطقه بیشتر نا آرام و بحرانی ساخته اند.

اگر رفتار زمامداران پاکستان به همین ترتیب دوام پیدا کند و از خواسته های ملی مردم سرسری و سطحی بگذرند نه تنها برخلاف تمام موازین و پرنسیب های حقوق بشر و عدالت رفتار میشود بلکه تشویش آن میرود که در آن قسمت قاره آسیا صلح و آرامی با خطر مواجه شود. به هر حال ما با یك نظر مثبت به تلاش های خود برای

حل این قضیه دوام میدهیم.

مسأله پشتونستان بطریق صلح آمیز در سازمان ملل متحد مطرح شد. عبدالرحمن پژواك در آن زمان نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد بود و حق خود ارادیت را برای پشتون ها پیشنهاد کرد.

زمانیکه موضوع پشتونستان مطرح گردید هیچ کس حرف افغانستان را نشنید. در مقابل پیشنهاد افغانستان متأسفانه پاکستان نیز با موضع مخالفت کرد. ولی حالا دیده میشود که خودش در موضوع کشمیر بند مانده است و برای آن ها همان چیز را می خواهد که ما برای پشتونستان میخواستیم. این دو مسأله نقاضت دارد. طوریکه اگر برای کشمیر خواستار حق خود ارادیت است باید به پشتونستان هم حق خود ارادیت را قایل شود. زیرا در اثر خاصیت های استعماری انگلیس کشمیر به هندوستان واگذار شد و در اثر همین خاصیت های استعماری خط دیورند کشیده شد و افغانها را از همدیگر جدا ساختند. پس در آنجا یك نوع حل را میخواهد و در اینجا حل دیگر را. حالا برایشان معلوم میشود که این نقیصه شان است. طوریکه دو حرف کاملاً متناقض را میزنند اگر میخواهند در کشمیر حق داشته باشند بناءً افغانستان در پشتونستان حق دارد و اگر افغانستان در پشتونستان حق ندارد پس پاکستان نیز در کشمیر دعوا نموده نمیتواند.

در زمان های اخیر زمامداران افغان توانسته بودند قناعت پشتون ها را حاصل نمایند. حالا رهبری پشتونها و عبدالولی خان میخواهند تا اسم ایالت سرحد تبدیل شود.

حالا میگویم که صرف همین نام ایالت سرحد تبدیل شود. این صوبه سرحد شمال مغربی چیست؟ پنجابی ها ایالت پنجاب را دارند، سندی ها در ایالت سند میباشند و بلوچ ها ایالت بلوچستان را دارند و بنگالی ها در بنگال میباشند بناءً باید مناطق پشتون نشین را به اسم خود شان یاد کنند. نامیکه به خود شان می زیبد. اما اینطور نشد آنها میگویند که پشتونستان بسیار بدنام شده است و در سطح بین المللی به ما مشکلات

ایجاد میکند و پای افغانستان در آن داخل میشود. ما میگوییم بسیار خوب، پس نام تاریخی را که در تاریخ و ادبیات نیز ذکر شده است و در شاعری و حتی در زمان احمد شاه بابا و حتی قبل از آن آمده است و آن عبارت از پشتونخواه است بالای این منطقه بگذارید و بیایید این منطقه را به نام پشتونخواه بنامیم که این مسأله تا حال در همینجا باقی مانده است.

سیاست خارجی افغانستان

در کنار مشکلات داخلی و منطقوی، سیاست خارجی افغانستان همواره در صدر برنامه های حکومات قرار داشته است و افغانستان کوشیده تا در میان ابر قدرت ها حالت بیطرفی را اختیار نماید.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان درین باره میگوید :

این سوال مربوط توانائی یك شخص نیست حتی مربوط توانائی قوای حکومتی نیز نمیباشد. این مسأله تابع شرایط عمومی است که بعضی حکومات خود را به چنان شرایط عیار می سازند. درین شك نیست که امریکا و شوروی هر دو میخواستند ما را به طرف خویش جلب کنند. اما این امکان برای ما موجود نبود که خود را به دامن شوروی بیاندازیم. اگر ما از شوروی کمك دریافت میکردیم به همان اندازه از امریکایی ها نیز کمك تقاضا می نمودیم و موازنه را نگه می داشتیم. به همین ترتیب زیر بنای اقتصادی مملکت تقویه شد و حکومت از ابتکارات ضروری نیز پشتیبانی میکرد. به این ترتیب هر کس صاحب زندگی خویش شد.

اما عده ای به این باورند که نزدیکی با شوروی یکی از اشتباهات حکومات افغانستان بود و مخالفین محمد داود خان میگویند که کمك های نظامی شوروی در آن زمان سبب بربادی افغانستان گردید. اما صمد حامد به این نظر موافقه ندارد و میگوید چاره ای جز آن موجود نبود.

من به این مسأله قناعت دارم که روابط افغانستان با اتحاد شوروی پس از جنگ عمومی دوم خصوصاً در زمان صدارت محمد داود خان و

زمانیکه تقاضای کمک های نظامی از آن کشور صورت گرفت و صاحب منصبان نظامی به تحصیل رفتند و در استخراج نفت و گاز شوروی ها سهم گرفتند خطرات زیاد را بوجود آورد اما حاضر نیستم از اقدامات دوره شاهی دفاع کنم ولی فکر میکنم که قضاوت در باره سیاست خارجی بدون درنظرداشتن میکانیزم محدود داخلی غیر واقعبینانه است. بطور مثال به شما گفته میتوانم که همین اشخاص که نظر به دلایل معقول راجع به سیاست هاي همان دوره انتقاد میکنند خود شان عملاً همان کار ها را انجام دادند. بعضی گروههای مجاهدین قدرت را بدست گرفتند و عملاً با کمونیست ها یکجا کار میکنند.

در دورهء دیموکراسی نظام شاهی نقش زیاد نداشت. عده ای از وکلای شورا با کمونیستان از قبیل ببرك کارمل و وکیلان دیگر با شوروی ها روابط نزدیك داشتند. در داخل پارلمان زد و خورد کردند و همان شورا محمود حبیبی را سلب اعتماد کرد زیرا در یکی از روزنامه های دولتی یك کاریکاتور به چاپ رسیده بود و او وزیر اطلاعات و کلتور بود. همان اشخاص امروز رهبران مجاهدین هستند که با کمونیستان یکجا کار میکنند و در اثر کمك آنها رویکار شدند و آنها نیز بواسطه این مجاهدین خویش را حافظت میکنند. من حالا بر اینها انتقاد نمیکنم زیرا شرایط منطقوی و سیاست بین المللی ایشانرا مجبور ساخته تا به قدرت برسند و باید قیمت زیاد در راه رسیدن به قدرت بپردازند و قیمت زیاد اینست که دشمن دیروز مسلمان خوب امروز است.

من اینرا قبول میکنم که عامل بزرگ بدبختی افغانستان این بود که امور بدست مشاورین کمونیست افتاد و از نگاه ملی باید این کار صورت نمیگرفت و صاحب منصبان باید برای تحصیل به اتحاد شوروی نمیرفتند. لاکن یك کشور کوچك در مناسبات بین المللی مجبور است به یك طرف یا طرف دیگر برود. اما آن کشور (اتحاد شوروی) نیز بدبخت شد و سلامت باقی نماند یعنی به هر طرف این خطرات موجود است و

مترقی تفاوت وجود دارد و این مخالفت در زمان امان الله خان فوراً شدید شد زیرا او میخواست افغانستان را به صورت آنی همگام با کشورهای اروپایی به پیش ببرد.

من نمیگویم که در آن لویه جرگه امان الله خان حق بجانب بود یا مولوی پنجشیری. شما میتوانید روش یك پادشاه را در مقابل یك ملا و یا سایر وکلایی که خودش انتخاب نموده بود، ببینید. این نشاندهنده آنست که پادشاه با چه لطافت و نرمي و شرافت با مردم حرف میزد.

اعلیحضرت نه تنها در داخل لویه جرگه بلکه در بیرون تالار نیز شخص نرم خوی بود.

سید قاسم رشتیا که در آن زمان نوجوان بود بدون داشتن لایسنس در کابل موتر می راند و اتفاقاً در نزدیك قصر دارالامان با شخص امیر امان الله خان روبرو شد.

من شانزده ساله بودم و پدرم یك موتر داشت و تازه رانندگی را آموخته بودم. در جاده دارالامان همراه با پسرکاکایم گشت و گزار می کردیم که موتر امان الله خان از کنار ما گذشت من موتر را به کنار جاده کشاندم امان الله خان از کنار ما گذشت و دوباره برگشت و چراغ های موترش را روشن نمود. من موتر را توقف دادم او نیز موتر را توقف داد. او از موتر پایین شد ما نیز پایین شدیم. من و پسرکاکایم هر دو سلام دادیم. او پرسید که رانندگی میکنید آیا لایسنس دارید؟ اجازه نامه دارید؟ من نمیدانستم که اجازه نامه چیست. من گفتم که ندارم او گفت رانندگی ترا دیدم خوب استی موتر را رانده میتوانی. فردا به وزارت دربار برو آنجا یکنفر باشی کار میکند نزد باشی رفته بگو که برایت لایسنس بدهد او از تو امتحان خواهد گرفت.

فردای آنروز نزد باشی رفتم او به شخصی هدایت داد تا امتحان بگیرد.

آن شخص مرا در یك میدان که حالا کتابخانه عامه قرار دارد برد و از من امتحان گرفت.

امان الله خان علاقه داشت که افغانستان مانند سایر کشورها به پای خود بایستد به

اینرا باید بگویم که نسل نو از آن اشتباهات باید نتیجه بگیرد.

اجمل ختك یکی از رهبران حزب عوامی پاکستان که از نزدیکان محمد داود خان بشمار میرود میگوید که محمد داود خان مخالف هر گونه مفکوره و تسلط خارجی ها بود.

او در چوکات یك افغانستان آزاد و مستقل طرفدار دوستی با اتحاد شوروی بود. او نمیخواست از نگاه نظامی یا سیاسی زیر تسلط اتحاد شوروی باشد. من به اطمینان میتوانم بگویم که او مخالف هر نوع تسلط مفکوروی و سیاسی خارجی ها بود. او به تمام معنی طرفدار آبادی و آرامی افغانستان و استقلال کشورش بود. او در اواخر ریاست جمهوری اش به خارج سفر کرد، به ایران رفت و با پاکستان مذاکره نمود، اما هدفش این نبود که خود را به کشور دیگر وابسته سازد. او در راه یك افغانستان آزاد و مستقل و خوشحال و اباد می خوا ‌ت با هر که ارتباط برقرار سازد.

در آخرین سالهای ریاست جمهوری محمد داود خان تلاش کرد تا با کشور های اسلامی روابط برقرار سازد و از نفوذ شوروی ها بکاهد.

عبدالحمید مبارز میگوید که سفر وی به ایران و کشور های همسایه روی همین هدف استوار بود.

زمانیکه محمد داود خان به کشور های لیبیا، ایران، مصر و عربستان سعودی سفر کرد شخصیتهایی مانند سیدوحید عبدالله وفی الله سمیعی نیز همراه او بودند. اسناد در باره سفر او موجود است و شایعات هم بود که گفته میشد کشور های ایران و عربستان سعودی کمك های فراوان را به او وعده نموده بودند در صورتیکه او بتواند از زیر نفوذ شوروی بدر آید.

به همین ترتیب گفته میشد که انور السادات، رئیس جمهور مصر، در مذاکرات با سردار محمد داود خان از مشاورین روسی صحبت نمود و به محمد داود خان عوامل بیرون کشیدن مشاورین از مصر را بیان کرد.

زمانیکه محمد داود خان این سفر را آغاز کرد روسها تکان خوردند و پروژه از بین بردن او را سریعتر ساختند. گفته میشود که در از بین بردن او حکومت بریژنیف مستقیماً دست داشت.

افغانستان کشوری بود که درسازمانهای بین المللی رول مهمی را بازی میکرد.

عبدالرحمن پژواك نماینده افغانستان در سازمان ملل متحد سه بار به حیث رئیس عمومی اسامبلی ملل متحد تعیین گردید. او می گوید :

من سه بار ریاست اسمبلی ملل متحد را به عهده داشتم البته در یك سال، موضوع اول مسأله شرق میانه بود و موضوع دوم مسأله افریقا. لاکن من هر سه بار گفتم که باید انتخابات صورت گیرد زیرا کشورم در ملل متحد از مسلمانان طرفداری میکند و در آنصورت اسرائیل اعتراض خواهد کرد زیرا ما طرفدار مسلمانان هستیم. در اثر پیشنهاد من انتخابات صورت گرفت در انتخابات بعد از شمردن رای باز هم بحیث رئیس انتخاب شدم.

به حکومت کشور نوشتم که مرا از نمایندگی افغانستان سبکدوش سازند تا بتوانم وظیفه ریاست اسمبلی ملل متحد را منحیث یك رئیس بیطرف به پیش ببرم. حکومت قبول کرد و مرحوم عبدالمجید خان را که در آنوقت سفیر افغانستان در واشنگتن بود به حیث نمایندهٔ افغانستان فرستاد و من تنها منحیث رئیس اسمبلی کار میکردم.

در همین سالها بود که جنگ سرد میان ابر قدرت ها آغاز گردید و کشور های بیطرف جنبش عدم انسلاك را تأسیس کردند. افغانستان یکی از کشور های موسس جنبش عدم انسلاك بود و در این راه سهم فعال گرفت.

یحیی معروفی مامور بلند پایه وزارت خارجه درین باره میگوید :

البته دفتر ما با چنین مسایل سروکار داشت. کنفرانسهای کشور های بیطرف به هر سویه که بود توسط دفتر ما بررسی میگردید و از طرف دفتر ما در آنجا یك نماینده دایمی موظف گردیده بود. چون افغانستان یکی از کشور های موسس جنبش عدم انسلاك بود بناءً به کشور ما

توجه بیشتر میشد. خصوصاً زمانیکه جنگ سرد میان ابر قدرت ها جریان داشت.

اگر شما به یاد داشته باشید افغانستان تصمیم داشت تا کنفرانس کشور های عضو جنبش عدم انسلاک را در کابل دایر نماید اما در اثر کودتا این کنفرانس دایر نشد.

من مسئول برگزاری کنفرانس کشور های عدم انسلاک بودم و آخرین فعالیت من در چوکات شعبه ملل متحد وزارت خارجه همان تدویر کنفرانس بود. کار به بسیار خوبی به پیش میرفت اما در کشور کودتا شد. زمانیکه کودتا شد من مسئول بودم تا به کشور های عضو جنبش عدم انسلاک اطلاع بدهم که شرایط در کابل تغییر نموده است و باید محل کنفرانس به جای دیگر منتقل شود. در آن زمان رژیم از کیوبا خواهش نمود تا جلسه را برگذار نماید.

جای بسیار تأسف است جلسه ای که از اهمیت زیاد برخوردار بود در افغانستان دایر نشد و متأسفانه در اثر نامساعد بودن اوضاع آن موقع از دست ما رفت.

کودتای ثور

در سالهای اخیر جمهوری محمد داود روابط میان رئیس جمهور و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان رو به تیره گی نهاده بود و در آن وقت حزب خلق و پرچم با هم اتحاد نمودند. در همین هنگام یکتن از رهبران حزب دیموکراتیک بنام میر اکبر خیبر در کابل ترور شد. سلیمان لایق که از دوستان نزدیك خیبر بود، میگوید :

> در آن زمان هر دو فرکسیون حزب با هم یکجا شدند و در آن هنگام میر اکبر خیبر شهید شد. تشییع جنازه و فاتحه خیبر طی مراسم با شکوهی تجلیل شد که حکومت آن زمان تحمل آنرا نتوانسته بالای رهبران ما حمله کرد و آنها را زندانی ساخت که در عکس العمل آن یك قیام نظامی بوجود آمد. چون پایه های حکومت ضعیف شده بود و اعتماد مردم را از دست داده بود بناءً به زودی حکومت از پا در آمد. در آن قیام اکثر صاحب منصبان نظامی اشتراك داشتند که بنام خلقی یاد میشدند و از طرفداران ترەکی صاحب بودند. اگر چه تعداد صاحب منصبان پرچمی زیاد و قوی هم بودند لاکن به آنها قوماندە نرسیده بود. بناءً آنها بطور ضمنی اشتراك نموده بودند و زمانیکه دیدند افسران خلقی قیام نموده اند در قشله ها و مراکز عسکری به آنها کمك کرده با ایشان یکجا شدند، لاکن در حقیقت تره کی و حفیظ الله امین در بین خود به موافقه رسیده بودند و به افراد خویش دستور داده بودند.

چند تن از اعضای حزب دیموکراتیك خلق افغانستان به شمول نور محمد تره کی و ببرک کارمل زندانی شدند اما حفیظ الله امین در خانه اش بود.

خانم حفیظ الله امین میگوید که در همان شب عساکر حکومتی به منزل شان برای

تلاشی آمده بودند.

زمانیکه آنها زندانی شدند تلاشی به خانه ما آمد. ما در خواب بودیم که یکبار عبدالرحمن پدرش (حفیظ الله امین) را صدا زد که تلاشی آمده است و به دیوار ها بالا میشوند. ساعت یك شب بود که بیدار شدیم. او تعدادی از اسناد را همراه با شال خویش بمن داد و گفت از خانه بیرون شو، من شال را بالای سر خویش انداخته تعداد ی از اسناد را با خود گرفتم چنانکه کسی آنرا در زیر شال نبیند. عساکر و صاحب منصبان به خانه و دیوار ها بالا شدند. از یك اتاق بر آمده به اتاق دیگر داخل شدم و در آنجا دخترانم را بیدار ساخته گفتم «بلند شوید که عساکر حکومتی برای تلاشی آمده اند» و برایشان گفتم که اسناد را در سینه هایتان بگیرید تا کس نفهمد زیرا در بین عساکر زنان نبود بناءً مردان ما را تلاشی نخواهند کرد. آنها تلاشی کردند، چند کتاب را با تفنگچه امین صاحب و چند روپیه پول با خود گرفتند بعداً گفتند که شما در خانه بوده میتوانید و اولاد های شما به مکتب رفته میتوانند. لیکن شما نمیتوانید از خانه بیرون بروید. در جیب امین صاحب یك خط بود آن خط را بیرون آورده به زودی پاره نمود. یك صاحب منصب فریاد زد که دست هایش را ولچك کنید. لاکن امین صاحب آن خط را به زودی پاره نموده بود. عساکر در بیرون دروازه ایستادند و خانه را محاصره کردند.

امین صاحب گفت که لباس هایم را بشوی. آن وقت دو جوره لباس داشت و دیگر نداشت و گفت «باید لباس هایم شسته شود زیرا اگر مرا به زندان بردند لباس هایم پاك باشد». من لباس هایش را شستم. فردای آن روز پسرم که اسمش خوازك بود و در هنگام حمله روسها کشته شد، در بیرون با سایر اطفال بازی میکرد. زمانیکه او در بیرون بود انجنیر ظریف نزدیك خانه ما آمده یك پسر خورد سال را پنج افغانی داد و برایش گفت که خوازك را صدا بزن. انجنیر ظریف توسط پسرم به داخل

خانه اطلاع رسانید. پسرم برایم گفت کسی برای پدرم احوال فرستاده است. من گفتم برود پدرت را بگو. پدرش به خوازك گفت برو انجنیر ظریف را بگو که داخل بیاید اگر عساکر مانع شدند چند روپیه پول یا چیزی به آنها بدهد. انجنیر ظریف داخل آمد به تعقیب آن فقیر محمد فقیر آمد او را نیز گذاشتند که داخل بیاید. بعد براي پسرش عبدالرحمن گفت «برو ببین که آیا تره کی صاحب را زندانی نموده اند یا آزاد است». او بعداً اطلاع آورد که بلی زندانی شده است. بعداً او (حفیظ الله امین) زود زود چیزی نوشته کرده برای کسانیکه می آمدند داد. او نوشته میکرد که چطور انقلاب کنند. یعنی اینکه کی باید قوماندان باشد. این مسأله اینطور شود و آن آنطور. زمانیکه این اوراق را به انجنیر ظریف و فقیر محمد داد پسرم احوال آورد که گلاب زوی آمده است، در نزدیکی سیلو جایی را نشانی گفت که آنجا نشسته است و گفت او میگوید که با امین صاحب کار دارم. برای دیدن گلاب زوی عبدالرحمن را فرستاد و گفت به او بگو که اینجا آمده نمیتواند و به عبدالرحمن چیزی گفت و برایش دستور داد که در آنجا با گلاب زوی باشد. بعداً موتر آمد دست های امین صاحب را ولچك کرده به زندان بردند ولی به فضل خداوند همه چیز را نوشته کرده به اتمام رسانیده بود. زمانیکه امین صاحب را ولچك کردند اطفالم گریه و ناله و بد حال میکردند. من به ایشان گفتم که آرام باشید، همین کار شدنی بود و ما میفهمیدیم که همین کار می شود. شب گذشت، همین طور به خانه نشسته بودیم که آواز فیر شنیده شد و ما نمیدانستیم که چه اتفاق افتاده است و چه شده است. فردای آنروز اطفالم به مکتب رفتند. من هم غافل شدم تا به آنها بگویم که نروند. این ببری (پسر حفیظ الله امین) و اطفال دیگر همه خورد سال بودند. یکی شان صنف اول بود و دیگرش صنف دوم. من به دنبال شان رفتم تا آنها را بیاورم که از تانکها نترسند یا زخمی نه گردند. زمانیکه بر آمدم دیدم که آنها بطرف خانه می آیند.

من برایشان گفتم که خوازك من به دنبال شما آمده ام تا نترسی. درین هنگام تانکی را دیدم که بالایش «خلق» نوشته شده بود.

روز پنجشنبه هفت ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی به ریاست محمد داود خان کابینه تشکیل جلسه داده بود.

پوهاند عبدالقیوم وردك وزیر سرحدات که در آن زمان عضو کابینه بود میگوید :

روز پنجشنبه مجلس وزرا بود و روی قانون کار و کارگر بحث میکردند. من با سفیر شوروی در وزارت سرحدات ملاقات داشتم و روی بعض مسایل با آنها صحبت میکردم. ملاقات ساعت ده صبح تمام شد و من به طرف ارگ رفتم. در ارگ مجلس دایر بود که تقریباً حوالی ساعت یازده کودتا شد. به جز از دو یا سه نفر وزیر باقی همه در ارگ بودیم و تا فردا آنجا ماندیم. جنگ زمینی جریان داشت و چند بمب به ارگ نیز فرود آمد. چند بار طیارات آمدند ولی بعداً اخطار دادند که ارگ را بصورت شدید بمباران خواهند کرد.

رادیو کابل و سایر نقاط کلیدی شهر کابل از طرف افسران خلقی تحت رهبری حفیظ الله امین اشغال گردید. مگر در اطراف ارگ هنوز هم مقاومت جریان داشت اما برای محمد داود خان کمك نرسید.

اسلم وطنجار قوماندان قوای زمینی از طرف حفیظ الله امین موظف گردید تا اعلامیه رادیویی ذیل را بخواند :

این اعلامیه را اسلم وطنجار قوماندان قوای زرهدار بیان میکند :

برای بار اول در تاریخ بقایای ظلم و استبداد و سلطنت و قدرت خانواد ه نادری به پایان رسید. تمام قدرت دولتی کاملاً بدست و اختیار شورای انقلابی نظامی است.

هموطنان گرامی : دولت مردمی شما که در دست شورای انقلابی است اطلاع میدهد که هر شخص ضد انقلاب را که میخواهد از اوامر و هدایات شورای انقلابی سرپیچی کند گرفتار نموده به مراکز نظامی تسلیم کنید.

پوهاند قیوم وردك میگوید که در همان شب از ایشان خواسته شد تا تسلیم شوند.

لاکن در آن حمله او نیز کمین گرفته بود و فیر میکرد.

با گذشت شب قوای ارگ جمهوری تسلیم شد.

شهنواز تنی که در آن هنگام قوماندان کوماندو و در جمله آن افرادی بود که در حمله سهم گرفته بودند، میگوید که رئیس جمهور داود خان تسلیم نشد و توسط کلاشینکوف فیر میکرد.

افراد اشتراك کننده در انقلاب ثور به داود خان گفتند که تسلیم شود و اسلحه اش را به زمین بگذارد وخود را به قومانده انقلاب ثور تسلیم کند، و ما شما را آنجا میبریم. این حرف را داود خان قبول نکرد. داود خان و افراد خانواده او حرف را قبول نکردند و توسط یك کلاشینکوف قاتکی جرمنی که با او بود فیر میکرد. افراد اشتراك کننده در انقلاب ثور برای دفاع از جان خویش فیر کردند که در نتیجه داود خان با یك تعدا افراد کشته شد و امام الدین همراه چند تن دیگر زخمی گردید و دو یا سه تن از سربازان از بین رفتند.

اختلافات داخلی حزب خلق

حکومت و اعضای حزب تغییر حکومت را انقلاب ثور خواندند اما عزیز نعیم میگوید که آن یك کودتا بود که با همکاری قوای شوروی صورت گرفت.

زمانیکه کودتای ثور صورت گرفت من در خارج بودم. باز هم سلسله حوادث ثابت میسازد که این واقعه بدون مداخله شوروی ناممکن بود. کسانیکه درین به اصطلاح انقلاب به قدرت رسیدند همه هواخواهان شناخته شده شوروی بودند.

یك و نیم ماه قبل از کودتای ثور من برای اجرای پاره ای از امور به کابل رفته بودم و آنوقت با مرحوم رئیس جمهور دیدم. و ایشان برایم گفتند که چنان اسنادی بدست آمده که نشان میدهد خلقی ها و پرچمی ها ارتباط مستقیم با شوروی ها داشته خویش را به تمام معنی به آنها تسلیم نموده اند و این اسناد عنقریب به اطلاع مردم افغانستان رسانیده خواهد شد.

علاوه بر اینها یك تن از ماموران سازمان کی‌جی‌بی بنام ولادیمیر کوزسکین که به غرب پناهنده شده در مجله تایم طی مصاحبه‌ای گفته است که کمونیستان افغانستان در ماه اپریل با یك حالت پریشانی و مجبور روبرو بودند و با سفارت شوروی ارتباط میگرفتند و در نتیجه مسکو از کودتای آنها پشتیبانی کرد.

سلیمان لایق میگوید که این قیام نظامی یك ابتکار تازه نبود.

در زمان ما یك قیام نظامی شد. بعضی از رهبران ما مانند حفیظ الله امین میگفتند که این یك تجربه نو در انقلاب است و باید مردم جهان

همین لحاظ او تصمیم گرفت تا ترقی کشورهای اروپایی را از نزدیك ببیند و از تجربیات آنها استفاده نماید.

پوهاند حسن کاکر می گوید که سفر اروپای اعلیحضرت امان الله خان فواید بسیار داشت ولی کمی طولانی بود.

سفر شش ماهه یك پادشاه که صدراعظم نداشت، غیابت او از کشور یك عمل با مصلحت نیست. لاکن سفر اعلیحضرت امان الله منحیث پادشاه یك کشور مسلمان به اروپا فواید بسیار نیز داشت. اولاً از او در کشورهای اسلامی استقبال فراوان صورت گرفت. در مصر استقبال گرم شد، در هندوستان استقبال شد.

اگرچه درین سفر پول فراوان مصرف شد لاکن تحفه های را که بدست آورده بود از مصارف بیشتر بود. اما مساله مهم این است که افغانستان را به حیث کشور آزاد و مستقل به دنیا معرفی کرد.

ولی نقطه منفی آن سفر در این بود که او منحیث شخص اول کشور در حالیکه اوضاع مملکت کاملاً خوب نبود و نا رضایتی وجود داشت به سفر شش ماهه رفت و دو ماه بعد از آمدن به کشور به اصلاحات فوری دست زد. چنان اصلاحات که مراحل اولی آنها مهم و اساسی بود. این کار دور از مصلحت بود.

اما سردار احسان الله خان پسر اعلیحضرت امان الله خان، که فعلاً در سویس زندگی میکند، می گوید که علت دوام سفر به اساس مجبوریت صورت گرفت.

اول آنکه او میخواست فقط چند کشور را ببیند ولی مجبور شد که به چند کشور دیگر نیز برود. زمانیکه از فرانسه، انگلستان و ترکیه دیدن کرد سایر کشور ها او را دعوت نمودند. آن کشورها مانند ایران و ترکیه بودند که در نزدیکی افغانستان قرار داشتند و نمیشد که دعوت آنها را رد کرد.

هدف امان الله خان از این سفر گردش نبود بلکه او میخواست برای افغانستان راه ترقی و پیشرفت را جستجو کند.

بیایند و اینرا از نزدیك مطالعه کنند. در آن وقت شخصاً به این عقیده بودم که این یك ابتکار جدید نیست بلکه یك اقدام عسکری است. در نهایت تفاوت آن با سایر کودتا ها در این است که بعد از قیام، نظامیان قدرت را به یك حزب انتقال نمودند نه به گروهي از جنرالان نظامی. بناءً فقط یك اقدام نظامی یا کودتای نور مال بود. تا حال انسان نمیتواند دقیقاً حکم کند که آن اقدام بر اساس علمی و استندرد یك انقلاب استوار بود.

عبدالرحیم مندوخیل معاون حزب پشتونخواه عوامی ملی به این نظر است که آن یك اقدام مترقی بود.

آن یك تغییر کلی در افغانستان بود. یك تبدیلی و تغییر مترقی بود یك تغییر جمهوری در افغانستان بود و اگر به اصطلاحی گفته شود آن یك جمهوري قوی یعنی جمهوری مردم افغانستان بود که در آن زمان استقلال و تمام دارایی بدست مردم افغانستان بود، جنگلات، ذخایر و همه خاك در دست افغانستان بود. کم از کم آنها اختیار داشتند که مردم خویش را ترقی بدهند. امروز هر کسی که علیه آن میجنگد اگر ربانی صاحب است یا حکمتیار صاحب یا سیاف صاحب در نتیجه همه شان می گویند که آزادی افغانستان و جمهوریت.

بعد از سقوط رئیس جمهور محمد داود خان اعضای بیروی سیاسی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان در وزارت دفاع گرد آمده بودند.

عبدالکریم میثاق عضو بیروی سیاسی میگوید :

آنجا بحث میشد که در آینده چه باید شود؟ چگونه حکومت و دولت را بسازیم؟ درین مباحثات اکثراً تره‌کی، کارمل و قادر و وطنجار در یك اتاق جدا که اتاق خواب وزیر دفاع بود می نشستند و بحث میکردند. من به امین گفتم که جریان از چه قرار است که شما میروید و می آئید. شما باید بیروی سیاسی را در جریان بگذارید. او در جواب گفت که من صلاحیت ندارم، شما از تره‌کی صاحب پرسان کنید. من از تره‌کی صاحب

پرسان کردم. او برایم گفت که قادر و دیگران میگویند که باید اختیارات بدست نظامیان باقی بماند و حزب باید به عقب نظامیان ایستاده شود. من جواب میگویم که نظامیان اعضای حزب هستند باید قدرت به حزب انتقال یابد. کارمل نیز با قادر سرگوشی کرده او را تحریک می نماید.

بعداً ما موضوع را جدی گرفتیم و گفتم که باید موضوع در کمیتهء مرکزی مطرح شود و این حرف پذیرفته شد و جلسه کیمته مرکزی ترتیب یافت. تره‌کی صاحب یك بیانیه احساساتی داده گفت که نظامیان اعضای حزب هستند، این موضوع هیچ مطرح نیست، باید قدرت به دست حزب باشد. در آن زمان وطنجار که قدرت کامل داشت همراه با اعضای کمیتهء مرکزی حرف های تره‌کی را تائید کرد و فیصله شد که شورای نظامی لغو و شورای ملکی انقلابی تشکیل شود و در این رابطه اعلامیه رادیویی نیز به نشر رسید.

بعداً بر سر تعیین وزرا و حکومت مخالفت آغاز گردید. کارمل علاوه بر معاونیت صدارت، معاونیت شورای انقلابی و وزارت خارجه را نیز میخواست و وزارت داخله را برای نور احمد نور تقاضا میکرد.

حفیظ الله امین وزارت خارجه را برای خویش میخواست. لاکن در آخر فیصله شد که نور محمد تره‌کی رئیس جمهور، ببرك کارمل معاون صدر اعظم و حفیظ الله وزیر خارجه باشد و وزارت داخله به نور احمد نور رسید.

همزمان با تشکیل حکومت رئیس جمهور نور محمد تره‌کی راجع به خطوط اساسی دولت خویش و روابط آن با اتحاد شوروی سخنرانی کرده گفت :

تحکیم مناسبات همه جانبه، انکشاف و توسعه با کشور بزرگ شمالی اتحاد شوروی.

حکومت متحد تحت رهبری نور محمد تره کی زیاد دوام نکرد و بسیار زود اختلاف

شدید شد.

سلیمان لایق مسئولیت اختلافات را بدوش ببرک کارمل و نور محمد تره‌کی انداخته میگوید :

شما میدانید که در آن زمان حکومت در دست حزب بود و من عضو کمیتهء مرکزی حزب بودم. اساس مسأله فقط همین بود که بین تره‌کی صاحب و کارمل صاحب مخاصمت های قدیمی دوباره آغاز گردید و کارمل صاحب از طرف تره‌کی صاحب با عده ای از رهبران پرچمی به حیث سفیر به کشور های خارجی مقرر شد. طبیعی است که من آنجا ماندم من کدام موضعگیری خلقی یا پرچمی نداشتم و زمانکیه حزب یکجا شد تا حال در فرکسیون ها و اختلافات با ایشان نبودم. من شرم بزرگ می دانستم که بخاطر رسیدن به قدرت درین بازی ها علاقه بگیرم. لاکن انجا فکر میشد که من پرچمی هستم، شاید به پرچمی ها علاقه مند باشم، بناءً زمانیکه تصفیه کاری پرچمی ها آغاز گردید من هم از وزارت برطرف شدم.

صدر اعظم سابق سلطان علی کشتمند نیز زندانی گردید و محکوم به اعدام شد. او درین باره میگوید :

خلقی ها میخواستند به تنهایی حکومت کنند و پرچمی ها را دور نمایند. چون من پرچمی بودم بناءً زندانی شدم. دلیل دیگر این بود که من عضو بیروی سیاسی بودم و در حزب نفوذ زیاد داشتم و از پشتیبانی مردم برخوردار بودم.

متأسفانه در جامعه ما مسایل نژادی و زبانی نیز رول دارد و میتواند نقش بازی کند.

دوبار از طرف محاکم نام نهاد به اعدام محکوم شدم و مرا چنان شکنجه دادند که حتی تصور آن برای دیگران مشکل است.

عبدالرشید جلیلی عضو حزب خلق و وزیر زراعت این مسئولیت را به دوش پرچمی ها می اندازد و میگوید که پرچمی ها برای اخذ قدرت دست به جنگ و کودتا

میزدند.

جنگ بالای چوکی ها بود و از طرف دیگر کودتا نمودن آغاز یافت. علیه دولت کودتا برنامه ریزی شد، البته درین مسایل اتحاد شوروی نیز دخالت داشت. زیرا آنها در اول نمیخواستند تا ما به قدرت برسیم و زمانیکه ما به قدرت رسیدیم از همان اول اتحاد شوروی به دسیسه سازی آغاز کرد. یکی از دسایس این بود که باید کودتا شود. کودتا کشف شد و بعد از آن اختلافات میان جناح های خلقی و پرچمی واقعاً شدید گردید. بعداً تصمیم گرفته شد که پرچمی ها از پُست های کلیدی دور شوند. شما طوریکه در اخبار نیز خواندید، کشتمند اعتراف نموده بود که در کودتا اشتراك داشت و او به خط خودش نوشته بود که میخواست کودتا کند. آواز او ثبت شده بود و شواهد وجود دارد که کودتا میکرد.

اجمل ختك میگوید که علاوه بر اختلافات مردم افغانستان ذهناً برای تغییرات آمادگی نداشتند.

افغانستان (افغانها) یك مزاج خاص دارند و دارای یك روح ملی خاص میباشند و آن عبارت از استقلال است و یك عنعنه تاریخی دارند که آن عبارت از اسلام است. علاوه برین سه چیز هر مفکوره که از خارج بیاید مردم افغانستان آنرا قبول کرده نمیتوانند. اینرا که انقلاب ثور میگویند یك نوع مفکوره خارجی را با خود آورد و میخواست به زور بالای افغانها بقبولاند.

سه روز بعد از نقلاب به دیدار تره کی صاحب رفتم، او از جایش برخاسته بیست قدم به استقبالم آمد. او دوست من بود، بزرگ من بود. زمانیکه با او نشستم برایش گفتم که این انقلاب توسط اسلحه بمیان آمده است، سیاست این نقلاب را بمیان نیاورده بناءً کامیابی این انقلاب را پیشبینی کرده نمیتوانم. او برایم گفت که شما حرف از عدم تشدد میزنید. به همین ترتیب زمانیکه پاچا خان (خان عبدالغفار خان) آمد

پاچا خان برایش گفت «ببین، اینکه خودت در اینجا نشسته ای و حکومت را به دست گرفته ای و اینکه چطور آمده ای آنرا بحث نمی کنم لاکن برایت میگویم اگر افغانها را به زور به جنت ببری با تو نمیروند و اگر به رضا به دوزخ هم رهنمایی شان کنی خواهند رفت». او برایش گفت که تمام وزیران و کسانی را که انقلاب نموده انداینجا بیاور تا با ایشان حرف بزنم. او روز دیگر تمام وزیران را خواست.

پاچا خان برایشان گفت «پسرانم مست این نباشید که شما انقلاب کرده اید. امروز شما جنرالان و وزیران هستید، بروید مردم را تفهیم کنید زیرا مردم روز بروز از شما آزرده می شوند».

مطلب من اینست که انقلابی را که اینها آنرا انقلاب ثور می گویند مفکوره ای بود که از خارج آمده بود و افغانستان بطور بنیادی برای آن گونه انقلاب آمادگی نداشت و بالاخره این حرف ثابت هم شد که آمادگی نداشتند.

اصلاحات ارضی

زمانیکه حزب خلق به قدرت رسید به صدور فرامین آغاز کرد.

عبدالکریم میثاق که وزیر مالیه بود، میگوید که چنان فرامین در تاریخ افغانستان بی مثال اند.

> شاید در تاریخ افغانستان آن فرامین بی مثال باشند. فرمانی که در آن حقوق زن و مرد مساوی اعلان شد در آن فرمان به اساس حکم شریعت محمدی (ص) مهر زن سیصد افغانی تعیین گردید. ما ملا ها را خواسته یکجا کردیم و آنها فتوی صادر کردند و مهر زن سیصد افغانی تعیین گردید. فرمان دیگر در باره سود بود که در آن فرمان سودخوری منع شده بود. بطور مثال شخصی مبلغ هزار افغانی را به سود داده بود و در مدت سی سال از آن مبلغ سود میگرفت و در اخیر ده برابر پول اصلی را دریافت نموده بود بناءً پول اصلی قرض بخشیده شد. یا اینکه اصلاحات اراضی طوری بود که هرکه بالای زمین کار میکرد زمین مال او بود.

در اکثر ساحات افغانستان زمین کم و مالکان بالای آن کار می کردند لاکن در ولایات غربی افغانستان مسأله طور دیگر بود.

نعیم فراهی صاحب زمین های وسیع در بالا بلوك است و اصلاحات اراضی را به این شکل قبول نداشته میگوید:

> بدترین کاری که اینها آغاز کردند همان اصلاحات اراضی بود. اصلاحات اراضی در زمان داود خان نیز اغاز شده بود و آن طوری بود که از شخصی که زمین زیاد داشت زمین را گرفته به شخصی بی زمین میدادند و پول زمین را از آن در مدت بیست و پنج سال بطور اقساط

حصول میکردند و به مالك زمین بطور قسط میپرداختند.
او هم اصلاحات را شروع نموده بود ولی اصلاحات اینها طوری بود که اول صاحب زمین را به مکتب ابتدائیه یا غیر ابتدائیه خواسته شاگردان را جمع میکردند و به ریش سفیدان لعنت و مرگ میگفتند و آنها را به نام فیودال و زمیندار دشنام میدادند و بعضی را زندانی میساختند و یك تعداد را از خانه هایشان کشیده به گلوله می بستند و زمین های شانرا گرفته به مردم می بخشیدند. چنانکه اکثر مردم زمین نگرفتند. صرف کسانی که با آنها همکاری داشتند و در کمیته هایشان کار می کردند به آنها زمین تقسیم شد. لاکن بدبختانه آنها نه قلبه گاو داشتند و نه تراکتور و نه کود کیمیاوی و نه تخم بزری. بناءً زمین های شان بیحاصل باقی ماند. این یك برنامه بسیار بدبخت بود که نه به مفاد آنها بود و نه به مفاد افغانها تمام شد.

عبدالرشید جلیلی که وزیر اصلاحات اراضی بود میگوید که این اصلاحات بنابر یك ضرورت روی دست گرفته شده بود اما در اثر بد بینی مشاورین شوروی با مشکلات و موانع روبرو گردید.

در آن وقت چنان فکر میشد که اصلاحات ارضی باید مطابق خواسته ها و ضروریات تطبیق شود. سی جریب از زمین درجه اول برای صاحب زمین واگذار می گردید و برای اشخاص بی زمین پنج جریب زمین داده میشد. ما می دانیم که در افغانستان مردم زمین نداشتند و زمانیکه پنج جریب زمین درجه اول به یك خانواده داده میشد آن خانواده کم زمین گفته نمیشد.
بعض مردم میگفتند که راه پیشرفت گرفته میشود. لاکن این کوپراتیف های برای همین مقاصد بودند. باز هم درین قسمت مشاورین دست داشتند. طبعاً ما حالا قضاوت میکنیم که امکان دارد نیت های آنان طوریکه قبلاً گفتم خوب نبود و یك اندازه بد بین نیز شده بودند. ما امروز میتوانیم قضاوت کنیم که لازم نبود تا اصلاحات ارضی به

زودی روی دست گرفته شود و اگر میشد باید شرایط به خوبی ارزیابی میگردید و بعد از آن اصلاحات اراضی صورت میگرفت. با وجود آنهم در آن سال که اصلاحات اراضی تطبیق شد حاصلات کم نبود. حاصلات زمین زیاد بود اگرچه تراکتور و کود کیمیاوی نیز توزیع گردید ولی حوادث بعدی نشان داد که برای اینکار عجله صورت گرفت. خصوصاً در کار های بزرگ باید اول تمام جوانب سنجیده میشد بعداً اقدام صورت میگرفت.

در آن وقت مشکلات دیگر نیز وجود داشت.

عبدالرحیم هاتف میگوید که در افغانستان سروی اساسی صورت نگرفته بود :

اصلا حرف در اینجاست که در افغانستان سروی کامل اراضی موجود نبود. تقسیم آب و تعیین زمین مانند بالای آب، زیر آب، سردانه و آخر دانه این مسایل بطور عادلانه صورت نه گرفته بود. بناءً اول لازم بود تا سروی مکمل زمین صورت گیرد و اندازه آب آن معلوم میشد و از طرف دیگر عواید سالانه یك دهقان سنجیده میشد و ارزیابی میگردید که زندگی وی با مقدار عایدی که سالانه اخذ میکند در چه سطح است؟ ایا او با همان عواید زندگی میتواند یا نه؟ بعضاً اتفاق افتاده که عواید یك دهقان از زمین خودش کمتر از سهمیه ای بود که او بنام جریبانه دریافت میکرد. یعنی این عواید که از پنج یا اظافه تر از آن تا سی جریب زمین بدست می اؤرد به مراتب کمتر از آن مقداری بود که او قبلاً دریافت میکرد.

عامل دیگر آن بود که مردم به این عقیده اند که جنس کسی را بدون پرداخت پول تصاحب شدن حرام میباشد بنا برین مسایل اصلاحات ارضی موفقانه نبود.

علاوتا در افغانستان مزد دهقانان بلند بود. زیرا کار زیاد پیدا میشد و مردم غریب کار ما به کشور های خلیج فارس و ایران برای کار میرفتند و عموماً در آن کشور ها به کار های پر سود مشغول بودند. بناءً اهمیت

دهقان در کشور بسیار زیاد شده بود و عاید سالانه آنها خصوصاً در ولایات غربی که زمین های وسیع وجود دارد عموماً یك بر ششم ، یك بر پنجم، یك بر چهارم حق نصف حاصلات می بود که به مراتب بیشتر از آن حاصلات بود که از پنج جریب زمین یا معادل آن الی سی جریب بدست می آورد. بنابرین مسایل آن برنامه که آنها اصلاحات اراضی برایش میگفتند موفق نشد.

بنابر مشکلات و دشواری هایی که در بعض مناطق ایجاد شد زمین توزیع نگردید.

نعیم فراهی میگوید که دهقانان او حاضر نشدند تا صاحب زمین شوند.

زمین های ما تقسیم نشد بخاطریکه زمین های زیاد داشتیم و از زمان عبدالرحمن خان تا حال مالیه می پرداختیم و اسناد آن نزد ما بود و از طرف دیگر به دهقانان خویش کمك میکردیم. بطور مثال در تمام افغانستان یك چهارم حصه حاصلات به دهقانان داده میشد در حالیکه ما سه حصه حاصلات را می گرفتیم و حصه چهارم آنرا به دهقانان می دادیم.[؟]

ما بالای زمین های خویش تجارت نمیکردیم بلکه آنرا به استفاده قوم بکار میبردیم. بناءً کسی حاضر نشد تا زمین های ما را بگیرد و تا آخر باقی ماند. پس از آن بخاطر ضدیت مبنی بر اینکه زمین های ما توزیع نگردید آنها تمام بند های آب و جوی های زمین های ما را خراب کرده هموار ساختند تا کسی از آنها استفاده ننماید.

در اصلاحات اراضی خساره سنگینی به مالکان زمین ها وارد آمد.

عبدالرحیم هاتف میگوید :

اکثر زمینهای افغانستان بنام نیاکان شان یاد میشد و کسی آنرا تقسیم ننموده بود و ورثه آنها با هم ترکه نکرده بودند و حد بخشی نشده بود و به همان نام مالیه تحویل میکردند. با وجودیکه سه یا چهار نسل قبل ان اشخاص مرده بودند. اگر اصلاحات اراضی به اسم همان شخص در نظر گرفته میشد معنی آنرا داشت که به حقوق چند خانواده ظلم میشد. اگر

آن زمین ها در بین اعضای خانواده تقسیم میشد شاید حتی کفایت انها را نمیکرد چه رسد به دیگران.

در اصلاحات اراضی داود خان یك شیوه آن بود که سطح اصلاحات ارضی را بلند انتخاب نموده بودند و مسأله دوم آن بود که مالیه زمین ها مانند مالیه ای که در تجارت معمول است گرفته می شد. یعنی مالیه مترقی بود و بخاطر همان مالیه بود که زمینداران هر چه زود تر زمین های شانرا ترکه نمودند یا اینکه حاضر بودند تا زمین های شان توزیع گردد و از دادن مالیه فارغ گردند. مگر این دولت انقلابی که رویکار آمد فرصت مطالعه را پیدا نکرد و بسیار به عجله فرمان صادر کرد که باید اصلاحات اراضی صورت گیرد. شما بیاد دارید که تره‌کی صاحب گفت : «مردم زمین های شانرا توسط لنگی هایشان خط اندازی میکنند» شما میتوانید قیاس کنید هرگاه تقسیم اراضی توسط لنگی صورت گیرد معنی آن اینست که این پلان به بسیار عجله روی دست گرفته شده بود. من بیاد دارم جنازه اولین کسی را که در جنگ علیه حکومت کشته شده بود به قندهار آوردند. از جیب آن شخص قباله زمین بر آمد که از طرف حکومت به وی داده شده بود. و الی آن زمان به بسیار دقت و تعجب نگاه میکرد و می پرسید که چطور شده میتواند شخصی را که ما به او زمین دادیم علیه ما می جنگد؟

مسأله اینجاست که مطالعه همه جانبه صورت نگرفته بود و به این مناسبت برنامه ناکام شد.

اگر چه اعلیحضرت امان الله خان در سالهای اول دست به اقدامات و اصلاحات بسیار زد اما بعد از سفر اروپا اکثر اصلاحاتی را که بوجود آورد برای بسیاری از مردم قابل قبول نبود.

عزیز نعیم مورخ ورزیده کشور از پدرش سردار محمد نعیم خان نیز شنیده است که اعلیحضرت امان الله خان بیشتر زیر تأثیر جوانان قرار گرفت که از اوضاع کشور آشنایی چندانی نداشتند.

- اعلیحضرت امان الله خان شامل حرکت جنبش جوانان افغانستان بود این جوانان اکثراً زیر تاثیر جوانان ترکیه بودند. آنها آرزو ها و امیدهایی برای افغانستان در دل داشتند. لیکن آنها اکثراً شهری بودند و با محیط دهاتی آشنایی نداشتند. آنها زیر تاثیر کشورهای قرار گرفته بودند که در آنجا تحصیل نموده بودند که میتوان از کشورهای اروپایی به طور خاص نام برد. نزد آن جوانان معنی ترقی اروپایی ساختن یك کشور بود که در آن دوره زمامدارانی چون اعلیحضرت امان الله خان، کمال اتاترك و رضاشاه شامل بودند. آنها شرایط ذهنی و عینی جامعه را در نظر نداشتند. آنطور ریفورم ها و اصلاحات را معرفی میکردند که هدف شان اروپایی سازی بود و چنان تحولات را به میان آوردند که برای محیط قابل هضم نبود.

سید قاسم رشتیا به این باور است که ریفورم ها و اصلاحات دورهء دوم با عنعنات مردم مطابقت نداشت.

اصلاحات دوره دوم بیشتر اصلاحات ظاهری بود و آنطور عجولانه معرفی شد که با عنعنات مردم تصادم نمود و محافظه کاران توانستند سلطنت امان الله خان را به پایان برسانند.

جهاد و مقاومت

نور محمد تره کی راجع به مخالفین حکومت سخنرانی نموده گناه را بر دوش آنان انداخته بود.

دشمنان انقلاب ما این اتهام را وارد میکنند که ما خانه ها و جایداد آنها را ضبط میکنیم. حتی آنها میگویند که لباس های شانرا از تن ایشان بیرون میکشیم. من در اینجا اعلان میکنم که به جادیدا شخصی هیچ کس چشم بد ندوخته ایم و نه جایداد کس را ضبط کرده ایم البته دشمنان مردم ما از این امر مستثنی اند. ایترا باید به تکرار بگویم که زیر بیرق پر افتخار سرخ رنگ افغانستان اتحاد تمام ملیت ها با درنظر داشت خصوصیت های گوناگون و موقف طبقاتی متفاوت ایشان تأمین میشود.

من به قوای مسلح خلقی و پولیس خلقی خویش امر نموده ام تا با آن عناصر ضد انقلاب که خلاف مردم زحمتکش افغانستان عمل میکنند و منافع آنها را در خطر می اندازند با قاطعیت مبارزه کنند. من به این نکته پافشاری میکنم که تمام آن هموطنان ما که وطنپرستانه عمل میکنند و در راه انقلاب خلقی ما مزاحمت نمی نمایند مصئونیت کامل دارند و یك تار مو هم کسی به آنها ضرر رسانیده نمیتواند و این گونه هموطنان از تمام حقوق مدنی و حقوق خلقی خویش برخودار می باشند.

من این نکته را با صراحت بیان میکنم که حزب و دولت خلقی ما برای عملی کردن خطوط اساسی خویش مبارزه همه جانبه مینماید و با اقدامات مخلصانه و قاطع خویش امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

مردم افغانستان را به اساس دیموکراسی بصورت بسیار خوب به پیش می برد.
ما جامعه خویش را آنطور به زودی و اساسی آباد میکنیم که کسی گمان نتواند و نه تنها نسل قدیم ما به آن حیران میشود بلکه تمام منطقه و جهان به آن حیران خواهند شد.
اینرا باید بگویم که اگر دوست است یا دشمن بخاطر انقلاب کبیر ثـور ما انگشت به دهن گرفته است.

واقعاً اوضاع افغانستان نه تنها کشور های منطقه بلکه کشور های قدرتمند را نیز حیران ساخته است. جنگ هایی که آغاز شد تا حال ادامه دارد.

حضرت پیر ابوبکر مشهور به آغا جان میگوید که ترتیبات جهاد را برای بار اول او روی دست گرفت:

زمانیکه تره‌کی حکومت را بدست گرفت من بعضی اشخاص از جمله خواجه محمد خان پسر عبدالعزیز خان و وکیل احمد جان و اشخاص مانند آنها را گفتم لاکن هیچ کس آماده نشد تا ما جهاد کنیم. آخر شخصی کوچی بنام بوستان را که چند خانواده با او همراه بودند گفتم او برایم گفت که آغا جان اگر ما را به جهاد می فرستی باید از حضرت صاحب فتوی بگیری. من در آخرین روز های نور محمد تره‌کی به دیره غازی خان رفتم، زمستان را در دیره غازی خان سپری کردیم و از آنجا به کراچی رفتم. در آنجا از پدر حضرت صاحب فتوی گرفتیم. چون او مریض بود بناءً خودش نوشته نمیتوانست، در مقابل صد یا یکصدو پنجاه نفر اعلان جهاد را نمود و مرا گفت که سر و مال خویش را در راه جهاد مصرف کن.

جهاد شروع شد و من با مولوی سید احـمد، کامـران و اینجا به حضرت صبغت الله مجددی کمك کردم و برای آنها دفاتر باز کردیم. صبغت الله مجددی از من کمك خواست. او را در پشاور برای پیدا نمودن مکان و جا کمك کردم تا بالاخره جهاد شروع شد. جهاد آهسته

آهسته آغاز گردید و حکومت پاکستان نیز به آنها کمک کرد و ارسال اسلحه را آغاز نمودند.

عده ای از اینها نزد من آمده گفتند که آغا جان یك مقدار پول بما کمك کن تا از بازار اسلحه بخریم. در منطقه اپوزی عده از افسران اسلحه می فروختند و من پول زیاد آوردم و برای آنهـا دفتر باز نمـودم بعداً ملا نقیب الله، ملا عبدالباری و محب الله اخوند زاده از طرف ملاها نزد من آمده گفتند حالا چه کنیم. من در منطقه سنزاوی به آنها برنامه ترتیب دادم. همزمان برای آنها و برای مردم خویش گفتم بروند درمنطقه با دینه جهاد را آغاز کنند. رهبران آنها یکی محمد اکبر و دیگری طالب العلم موسی کلیم بود که هر دوی آنها شهید شدند، آنها اعلی جرگه ولایت کلات را گرفتند بعداً منطقه درخت یحیی را تسخیر نمودند و بعداً تمام تهانه ها الی قلات را یکایك تسلیم کردند و بعداً جهاد چنان شعله ور گردید که قوماندان عبدالرزاق که همرای موسی کلیم و محمد اکبر خان جهاد میکرد و رهبر شان حافظ صاحب و ملا شرین بود به قندهار رفتند و افراد موسی کلیم و محمد اکبر در قلات ماندند.

گفته میشود که قیام ها در ولایت کنر، بدخشان، هلمند، هرات و سایر نقاط کشور آغاز شد و این مخالفت ها در اکثر نقاط جریان داشت.

پوهاند داکتر جاوید که در این هنگام در پوهنتون کابل بود می گوید که مخالفت ها رو به افزونی نهاده بود.

درین هنگام مخالفت با چپ گرایی و حکومت در میان استادان و محصلان رو به افزایش نهـاده بود و در هـر جا و در برابر هر اقدام عکس‌العمل نشان داده میشد. مثلاً در صنوف از استادان حزبی پرسش های مغلق پیهم پرسیده میشد، در تخته های درسی و دیوار ها چنان شعار های نوشته میشد که نشان دهنده مخالفت با حکومت بود و گاهگاهی کاریکاتور ها نیز رسامی میگردید.

محصلان زیادی از طرف سازمان اولیه پوهنتون کابل زندانی و عده

زیادی کشته شدند. در زمان ریاست طاهر عالمی که رئیس فاکولته ادبیات بود عده زیاد استادان کشته شدند که در میان آنها استاد ناصری و دکتور شجاعی شامل بودند.

پوهاند علی محمد زهما استاد تاریخ نخست از پوهنتون تبدیل و بعداً به زندان افگنده شد.

مکتوب به اکادیمی رفت و من در آنجا مقرر شدم. هیچ خبر نداشتم و یك ماه معاش گرفتم. در ماه دیگر پانزده روز کار نموده بودم معاش آن ماه من نیز باقی مانده بود، ماه آخر نشد که مرا به خاد بردند. در آنجا شخصی بنام عزیز که خواهر زاده سروری بود صبح همان روز در حالیکه لباس سرمه یی رنگ و بوت های براق بتن داشت آمد، چای مینوشید. بعداً مرا برق دادند و فحش و ناسزا گفتند و وقتی که بر آمدم گفت برو و با لگد به کمرم زد که تا حال شکسته باقی مانده است.

- یعنی اینکه استخوان کمر تان را شکستاندند؟

- نه مهره آخر ستون فقرات را. بعداً مرا خارج ساخته در یك اتاق انداختند. بعد از ظهر سروری مرا خواست. من او را نشناختم. او یك شخص چهار شانه بود دارای شکم بزرگ و نکتایی او شکل قوس مانند را اختیار نموده بود. دو یا سه نفر ایستاده بودند، آنها گفتند که این با اشرار یکجا میباشد و به آنها هدایت میدهد. من برایشان گفتم «والله اگر هیچ چیز به آنها داده باشم و الله اگر اشرار مشرار را بشناسم» آنها با مشت مرا زدند و آنطور زیر لت و کوب گرفتند که اندازه ندارد و بعداً گفتند بروی چوکی بنشین. زمانیکه به چوکی نشستم آنها به دو انگشتم برق را وصل کردند و برق دادند. باز خبر نشدم که چه گذشت زیرا روز گذشته آنطور که گفتم گذشت و امروز برق داده بودند بعداً فردای آنروز تحقیقات شروع شد. ساعات هشت و نیم یا نه بود، بصورت دقیق برایم معلوم نبود که ساعت چند بود. در اتاق دیگر روسها نشسته بودند آنطور معلوم میشد که سخنانم از فارسی ترجمه میشد آنها به

روسی ترجمه میکردند بعداً از ترجمه آنها چیزی می پرسیدند بعدا آنها به فارسی می آوردند و پرسش میکردند. این تحقیقات وقت زیاد گرفت تا صبح شد. من چند روز را گذشتاندم و از آنجا مرا به بلاك دوم آوردند تا زمانیکه پرچمی ها رویکار شدند من آنجا بودم.

اگر چه در اکثر کشور ها با زندانیان سیاسی رویه انسانی میشود ولی عبدالاحد کرزی میگوید که نزد حکومت کابل این مسأله مطرح نبود.

زندانیان سیاسی با زندانیان عادی فرق داشتند. زندانیان سیاسی زیادتر شکنجه میشدند و تکلیف زیادتر را تحمل میکردند. اگر شخصی سیاسی بود یا ریش سفید نزد کمونستان ارزشی نداشت. آنها هر چه از دست شان ساخته میشد دریغ نمیکردند. بطور مثال در زندان پلچرخی دو ریش سفید زندانی بودند. عمر هر دوی شان حدود هشتاد سال بود آنها با هم در یك اتاق بودند. برای یکی از آنها از خانواده او بکس لباس آمد. زمانیکه هر پانزده روز از خانواده های زندانیان اطلاع می آمد و یا لباس می آوردند سایر زندانیان به آنها تبریك میگفتند و چشم روشنی میدادند. روزی برای ریش سفید لباس آوردند و زمانیکه به اتاق برگشت ریش سفید دیگر را گفت که از خانواده ات لباس آورده اند برو آنرا تسلیم شو. زمانیکه ریش سفید دومی به عسکر گفت که از خانواده ام لباس آورده اند میخواهم آنرا تسلیم شوم عسکر پرسید که ترا کی ازین مسأله اطلاع داده است؟ او گفت : «ریش سفید دیگر». ریش سفید اولی را خواسته پرسیدند که چرا به آن ریش سفید گفته ای که از خانواده ات اطلاع آمد؟ ریش سفید گفت «برای اینکه او رفیق من است و نخواستم شما برای پالیدن او سرگردان شوید و از یك اتاق به اتاق دیگر به دنبال او بروید» هردو ریش سفید را زیر لت و کوب گرفتند و آنقدر زدند که از مرگشان چیزی باقی نمانده بود. در آنروز همهء زندانیان گریه میکردند و این قصه به یك داستان دربین زندانیان تبدیل شده بود.

سقوط نـور محمد تره کی

بعد از برکناری ببرك کارمل، حفیظ الله امین منحیث صدر اعظم افغانستان تعیین گردید. روابط او با نور محمد تره‌کی بسیار دوستانه و نزدیك بود لاکن این روابط خوب زیاد دوام نکرد و نور محمد تره‌کی بالای حفیظ الله امین مشکوك شد و گمان میکرد که او میخواهد نفوذش را زیادتر ساخته وی را تحت الشعاع قرار دهد. با وجود آنهم مخالفت های علنی نبود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور با نور محمد تره‌کی به کنفرانس کشور های غیر منسلك منعقده هاوانا همراه بود. او می گوید:

> در جریان سفر تره کی صاحب بمن گفت که این چه حال است در حزب چه می گذرد؟ من گفتم آرامی است. او پرسید «مگر مسأله را احساس نمیکنی؟» من گفتم کدام چیزی موجود نیست. موضوع آنطور علنی هم نبود و بین این هر دو ظاهراً تفاهم خوب موجود بود اما تمام مسایل در خفا جریان داشت و مخفی بود. زمانیکه به هاوانا رفتیم در انجا او (نور محمد تره‌کی) به تشویش بود اما چیزی نمیگفت فقط برایم گفت که کار های حزب را رها نموده ای اینبار زمانیکه به کابل رفتنی کار کمیته شهری را به دوش بگیر. در آنوقت منشی کمیته شهری اسدالله امین بود. باز برایم گفت اینبار که رفتیم ترا منحیث منشی کمیته شهری مقرر میکنم، این یك چوکی مهم است. زمانیکه بر گشتیم دو روز بعد زد و خورد صورت گرفت و او از بین رفت.

نور محمد تره کی زمان برگشت از کیوبا در مسکو توقف نمود.

گفته میشود که در آنجا با ببرك کارمل و بریژنف ملاقات کرد. در ملاقات ها نور-

- محمد تره‌کی تنها بود و اینطور شایعه شد که راجع به برکناری حفیظ الله امین و آمدن ببرک کارمل بحث شده بود.

در همین هنگام نور محمد تره کی با محلصین افغانی مقیم اتحاد شوروی دیدار و در مجمع آنها سخنرانی کرد. در آن سخنرانی نور محمد تره کی به حفیظ الله امین بطور مستقیم اشاره نمود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور میگوید :

مثلاً زمانیکه او حرف میزد من با او بودم. در آنجا راجع به اختلافات چیزی نگفت اما یك حرف زد و گفت که قهرمان انقلاب ثور یك نفر نیست بلکه چندین نفر هستند و بسیار قهرمان دارد.

باز هم کسی این حرف را ندانست که مقصد ازین حرف ها چیست. زمانیکه با بریژنف ملاقات کرد در آنوقت نیز کسی با او نبود و وقتی فردای آنروز عکس هایشان نشر شد در عکس تنها او بود و در سه عکس دیگر سه تن از رهبران شوروی بودند.

دوست (شاه محمد دوست) که معاون وزارت خارجه آن زمان بود، گفت :

از نگاه پروتوکول این عکس مناسب نیست، ایکاش درین عکس ها داکتر شاه ولی یا کتوازی یا کسی دیگر دیده میشد. باز گفت خیر است، پروا ندارد این یك ملاقات بود.

نور محمد تره کی به کابل رسید و بالای حفیظ الله امین مشکوك بود. به مجرد رسیدن او بکابل طرفداران او از وزارت خانه ها برطرف شدند. عبدالکریم میثاق وزیر مالیه آنزمان که عضو بیروی سیاسی بود، می گوید که اسد الله امین برای بحث روی همین مسأله به منزل او آمده بود.

نزدیك شام بود که اسدالله امین به خانه ما آمد و گفت که امین صاحب میخواهد اسلم وطنجار، سید محمد گلاب زوی، شیر جان مزدوریار و اسدالله سروری را بخاطر فساد اخلاقی شان از کابینه اخراج کند اما تره‌کی صاحب موافقه ندارد که آنها برطرف شوند. امین صاحب میخواهد که اعلان برکناری آنها امشب از طریق رادیو اعلان شود. من پرسیدم که این خبر چطور اعلان میشود؟ اسدالله امین در جواب گفت : «در

اثر پیشنهاد صدر اعظم و منظوری رئیس شورای انقلاب این چهار شخص از کابینه برکنار و به عوض آنها اشخاص دیگر مقرر خواهند شد» می گفتم که تره کی صاحب موافقه دارد؟ او گفت، «نه». جواب دادم: در حقیقت شما کودتا میکنید زیرا رئیس شورای انقلابی زنده است و شما میگویید به موافقه او این کار صورت گرفته است. اسدالله امین در جواب گفت چاره ای جز این نیست. زیرا از این چهار نفر مردم زیاد شکایت دارند. اسدالله امین اینرا هم گفت که این چهار نفر همین حالا به سفارت شوروی رفته اند و امین صاحب خواست با آنها حرف بزند ولی آنها به سفارت پناه برده اند. زمانیکه شب به رادیو گوش دادیم خبر برطرفی آنها را شنیدیم.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور میگوید که این خبر را بدون اطلاع من عبدالرشید جلیلی برای نشر به استدیو ها آورده بود.

دو یا سه دقیقه به ساعت هفت باقیمانده بود که برایم از ریاست تلویزیون تلفون آمد. من در وزارت بودم و برایم گفتند که اینجا یك وزیر آمده و با خود یك خبر را برای نشر آورده است و میخواهد آن خبر نشر شود. به ساعت هفت چند دقیقه مانده بود زیرا اخبار تلویزیون ساعت هفت آغاز می شد و میخواستند اخبار ساعت هفت همان خبر را به نشر برساند. من به آنها تلفون کردم لیکن با کسی مواجه نشدم، آنها معذرت خواستند. بعد از آن نظامیانی که برای حفاظت رادیو تلویزیون موظف شده بودند برایم تلفون کرده گفتند که چند تانك در اطراف رادیو تلویزیون جابجا شده است. در عین زمان گفتند که امروز برای کتوازی آمدن در رادیو تلویزیون اجازه نیست، با وجودیکه وزیر اطلاعات و کلتور بودم و گفتند برای اینکه نزد مامورین سبك نشوی ما مجبوریم امر را اطاعت کنیم بناءً باید اینطرف نیایی چون تو رفیق ما هستی و به تو احترام داریم. فقط اینرا میگوئیم که امروز اینطرف نیا.

من به مطلب پی بردم و گفتم حتماً یك خبر مهم است. از آنها پرسیدم

که این دستور را به شما کی داده است؟ آنها گفتند «برای ما از مقامات بالا و وزارت دفاع چنین دستور صادر شده است» باز میخواستم از آنها پرسان کنم ولی آنها نمیخواستند بیشتر مسایل را بمن بگویند. زمانیکه زگنال اخبار به صدا در آمد و اخبار پخش گردید اولین خبر همین بود که چهار وزیر بر کنار شده اند. بعداً من به جلیلی تلفون کردم، با او کار داشتم، او در رادیو بود و این خبر را او آورده بود. برایش گفتم که حالا فهمیدیم که این خبر را شما آورده اید.

سید محمد گلاب زوی وزیر مخابرات آنزمان میگوید که او و رفقایش یکه تازی را درحزب قبول نداشتند وچند بار برای حفیظ الله امین پیشنهادهایی نموده بودند.

ما چند پیشنهاد داشتیم مبنی بر این که باید در حزب یکه تازی نباشد، باید در حزب دیموکراسی باشد و باید یك عدالت واقعی در حزب حکمفرما گردد. متأسفانه درین مسایل با ما موافق نبودند. اسدالله امین را بسیار بلند بلند میکردند و روی همین مسایل اختلافات پیدا شد. باید اینطور کار ها نمی شد. یك تعداد مردم به ناحق بدون محاکمه و عدالت به زندان ها افگنده شدند. پیشنهاد ما آن بود که باید مطابق اساسات حزب عمل شود و با کدر های حزبی و مردم بصورت انسانی رفتار شود و نا حق آنها زجر نبینند. بمباران بیجا صورت نگیرد و به صورت غیر قانونی مردم به زندانها افگنده نشوند. در بیست و پنجم سنبله ۱۳۵۸ امین عملا کودتا کرد. اول او چهار نفر را از حکومت برکنار ساخت طوریکه نور محمد تره کی از ان اطلاع نداشت و اعضای کابینه بی خبر بودند.

روابط بین حفیظ الله امین و تره کی رو به وخامت گذاشت و گفته میشود که تلاشها برای آشتی میان این دو نفر از طرف پوزانوف سفیر شوروی آغاز گردید و از حفیظ الله امین دعوت شد که برای دیدن تره‌کی وحل مشکلات به ارگ برود.

عبدالرشید جلیلی میگوید که هنگام ورود حفیظ الله امین بالایش فیر صورت گرفت.

زمانیکه حفیظ الله امین به دفتر تره‌کی داخل شد بالایش فیر صورت گرفت و ترون جابجا کشته شد و زیرك زخمی گردید. فردای آنروز

جلسه بیروی سیاسی دایر گردید و بعداً جلسه کمیته مرکزی و شورای انقلابی تشکیل شد.

حفیظ الله امین جلسه بیروی سیاسی را تشکیل داد و راجع به اوضاع جاری گزارش تقدیم کرد.

عبدالکریم میثاق در آن جلسه اشتراك داشت. او میگوید :

حوالی صبح از طرف امین به قصر دلکشا خواسته شدیم در حالیکه در اطراف ارگ تانکها جابجا شده بود. امین در یك کنج نشسته بود و چنان معلوم میشد که بسیار خسته است. محمود سوما با او یکجا بود و چنان معلوم میشد که سوما نیز شب را با او سپری کرده بود. حفیظالله امین برای ما گفت که چهار ماه می شود من به ترهکی صاحب میگویم که ازین چهار نفر اعمال خود سرانه سر میزنند و از حکومت اطاعت نمیکنند و به عوض اینکه از حکومت اطاعت کنند از مشاورین شوروی فرمانبرداری میکنند. اسدالله سروری به ترهکی صاحب اطلاعات غلط می رساند ومردم زندانی میگردند و کشته میشوند در حالیکه من هیچ آگاه نیستم و تمام مسایل به نام من تمام میشود زیرا من صدر اعظم هستم اما من هیچ خبر ندارم.

در بیروی سیاسی برطرفی نور محمد تره کی و تقرر امین به عوض او تصویب شد.

عبدالرشید جلیلی میگوید که کمیته مرکزی این فیصله را قبول کرد.

در کمیته مرکزی آن فیصله نامه بیروی سیاسی خوانده شد که در اطراف آن صحبت شده بود. فیصله نامه گفته بود : «این عمل که بالای صدراعظم و منشی کمیته مرکزی صورت گرفته، آن فیر که شده، خلاف اصول است. این کار صحیح نیست و این یك عمل تروریستی به حساب می آید». اینجا بود که تره کی ملامت میشد و به این سبب بیروی سیاسی فیصله نمود که او از مقامش برطرف شود و به جای او حفیظالله امین تعیین گردد. چند نفر از اعضای بیروی سیاسی برای تائید این فیصله نامه صحبت کردند. البته رأی گیری صورت گرفت و در رأی گیری به اتفاق آرا تائید شد که تره کی صاحب از وظایفش سبکدوش گردد و حفیظالله امین به عوض او تعیین شود.

سقوط حکومت امانی

با اصلاحات امان الله خان مخالفت ها آغاز گردید و مردم شوریدند.

سید شمس الدین مجروح می گوید که امان الله خان از پشتیبانی قوی برخوردار نبود.

> قوت کافی مانند عسکر یا حزب بزرگ یا گروه قوی در عقب امان الله خان ایستاده نبود. از طرف دیگر امان الله نتوانست یا نخواست از قوه نظامی کار بگیرد در حالیکه در بعضی اصلاحات از نظامیان کارگرفت مانند اصلاحات و مخالفت در مشرقی. لهذا او با مخالفت داخلی مواجه شد. بعضی شایعات وجود دارد اینکه انگلیس ها یا بعضی از کشور های همسایه از قدرت و نهضت او به تشویش شدند و خواستند که در افغانستان این نهضت از بین برود بناءً انقلاب داخلی بوجود آمد.

انقلاب برای بار اول علیه حکومت امان الله خان در پکتیا ظهور نمود.

پروفیسر رسول امین می گوید که پدرش از طرف امان الله خان برای خاموش ساختن شورش فرستاده شد.

> در سال ۱۹۲٤ شخصی بنام ملای لنگ در شهر خوست باغی شد. در آن هنگام امان الله خان به میرزمان خان گفت تا مردم کنر را با خود ببرد و ملا را سرکوب کند. در آن جنگ پدر من نیز شرکت کرد. آنها ملای لنگ را گرفتار نموده به کابل فرستادند. پدرم قصه کرد که عده ای از همراهان ما پیاده و عده ای سوار بر اسپ در ناحیه چهلستون قرارگاه گرفتند. میرزمان خان داخل ارگ رفت و بعداً امیر امان الله خان به

حکومت حفیظ الله امین

حفیظ الله امین به حیث رئیس جمهور تعیین شد.

عبدالرشید جلیلی وزیر کابینه میگوید که از بیماری نور محمد تره‌کی اطلاع داده شد.

من وزیر بودم. در جلسه کابینه نشسته بودیم، اطلاع آمد که تره‌کی صاحب بیمار است و تکلیف دارد و طبعاً دیدن او در آن زمان مشکل بود لاکن اینرا میدانم که در تمام این مسایل توطئه اتحاد شوروی دخیل بود و این یك معما است که چطور از بین برده شد.

در زمان کارمل در تلویزیون نشان داده شد که او چطور از بین رفت.

من به آن یقین ندارم و آنرا یك درامه میگویم. صد در صد صحیح نیست و با واقعیت هاتفاوت دارد و این مساله باید بعداً تحقیق شود که چطور از بین رفت.

گفته میشود که چند روز بعد از ان تره‌کی در زندان کشته شد اما حکومت مرگ او را یك حادثه طبیعی و در اثر بیماری اعلان نمود. حفیظ الله امین برای جلب مخالفانش مصئونیت، قانونیت و عدالت را شعار خود ساخت.

جنرال مصطفی معاون وزارت داخله میگوید که در آن زمان همه مصئون شدند.

مصئونیت به این مفهوم که زندگی مصئون بود، دارایی مردم مصئون بود و در عین زمان مخابرات و مواصلات مصئون شد. عدالت به این مفهوم که اراده مردم وجود داشت و آن اراده مردم است که از حکومت نه بلکه از قانون اراده میکند و عدالت به این معنی تا وقتی که محکمه

حکم نکند و فیصله ننماید هیچکس مجرم و گنهکار و مستحق مجازات نمی باشد. در زندان های کابل و ولایات صدها زندانی که بی سرنوشت بودند و دوسیه های آنها فیصله نشده بود رها شدند و برای کسانیکه دوسیه های شان فیصله نشده بود کمیسیون ها تعیین گردید تا در قسمت آنها عمل کنند. اگر قوای شوروی به افغانستان حمله نمیکرد و آنرا اشغال نمی نمود و حکومت حفیظ الله امین از بین نمیرفت، هیچکس در زندان ها باقی نمی ماند.

غلام ربانی سیرکه از دوستان نزدیك ببرك کارمل و مامور بلند پایه صدارت بود میگوید هموطنان خاصتاً رفقای آنها مصئون نه بودند.

در عمل هزار ها تن از هموطنان اعم از زن و مرد، جوانان، علما و متنفذین ملی کشته شدند و سر به نیست گردیدند و از بین رفتند و حتی از آنها یك پرونده که مراحل قانونی را گذشتانده باشد در دست ما نیست و حتی در آرشیف افغانستان وجود ندارد. بطور مثال یك تعداد جوانان برای ادامه تحصیل به بلغاریا رفته بودند از ان جمله یازده نفر شان به نام پرچمی به کابل آورده شدند و در میدان هوایی کابل ناپدید گردیدند. تا حال خانواده هایشان نمیدانند که بر سر آنها چه آمده است.

درین زمان مقاومت علیه حفیظ الله امین زیاد شد.

عبدالرحیم مندوخیل میگوید که درین کار کشورهای خارجی دست بازی میکرد و آنها دلچسپی داشتند.

نزد ما افغانها تجربه شده که در تاریخ وطن ما دست بازی دیگران زیاد بوده است و در این مسایل دیگران دلچسپی دارند. اینجا پنجابی ها افغانها را، پشتونها را محکوم و قبضه نموده اند و تمام وسایل آنها را در دست گرفته اند. آب آنها را در دست دارند، جنگلات شانرا در دست دارند و تمامی دارائی شان را تصرف نموده اند. به همین ترتیب پارس دلچسپی دارد و این دلچسپی برای همه معلوم است. پارس میخواهد زمین های اینجا را تماماً بگیرد. به همین طور از روش عربستان سعودی

هر کس آگاه است. عربستان سعودی؟ به یك کشور غاصب تبدیل شده است. آنها سود خواری میکنند و سرمایه جمع آوری می نمایند که هر کس از آنها خبر دارد. آیا کنر ها جز قلمرو آنها حساب شده نمیتواند؟ هر قسمت افغانستان ساحه اختیار آنها نیست؟ اینها کشورهای کلونیالست هستند اما مذهب را روی کش اعمال خویش ساخته اند و خود در عقب آن شکار میکنند.

حفیظ الله امین به پشتونهای صوبه سرحد توجه نمود و نمایندگان شانرا به قصر ریاست جمهوری خواسته بیانیه ای ایراد کرد و گفت افتخار داریم که با شما در کابل ملاقات میکنیم.

ما افتخار داریم که با شما حرف میزنیم. اینرا دشمنان ما میدانند که این آغاز است پایان نیست. آنها از این هراس دارند که این به ٠ش برود و وسعت پیدا کند. حالا چند صد نفر هستید بعداً به چ‌د میلیون خواهید رسید. حالا اگر از اینها درکابل استقبال میشود زود است که در میان ما هیچ پرده و مانع نباشد و هرکه بخواهد میتواند که در کابل زندگی کند یا در پشاور یا در هرات و یا در قندهار یا در بدخشان یا بلوچستان. هیچکس نمیتواند سد راه محبت های مشترك شود.

ما هر خدمت را که برادران زحمتکش پاکستانی ما بخواهند انجام دهند دریغ نمیکنیم، ما هر چیز را که برای خود میخواهیم به زحمتکشان پاکستان نیز میخواهیم. هرکس دشمن زحمتکشان پاکستان است دشمن ما نیز است.

عزیزان، به شما معلوم است که در پاکستان در هر جلسه زحمتکشان یا میتنگ یا مظاهره آنان، درهر محفل سیاسی این آواز بلند میشود که «زنده باد انقلاب ثور».

اگر از یکطرف حفیظ الله امین سیاست ضدیت با پاکستان را پیشه ساخته بود از طرف دیگر مشغول صحبت با مامورین پاکستانی بود. خیال محمد کتوازی میگوید که این صحبت ها در زمان تره کی آغاز یافته بود.

تره کی صاحب دوبار در هاوانا با ضیاء الحق ملاقات نموده بود. یکبار ضیاء الحق به خانه او آمد و یکبار او به خانه ضیاء الحق رفته بود. باز برایش گفت که شما از ما چه میخواهید به ضیاالحق گفت چرا شما این افراد را تربیه میکنید و به جنگ ارسال می نمایید؟ ضیاءالحق برایش گفت ما از شما میترسیم که انقلاب تان به اینطرف نیاید. بعد او برایش گفت نه اینطور نمی کنیم، وطن ما عقب افتاده است ما میخواهیم وطن خویش را اباد کنیم، با شما سروکار نداریم.

(ضیاءالحق) در ضمن برایش گفت «خوب است اگر شما تضمین بکنید و تبلیغات را که علیه ما شروع نموده اید توقف دهید و به آن حزب که در پاکستان است و در آنجا فعالیت میکند اجازه فعالیت ندهید و این مجاهدین که در پاکستان هستند اگر آنجا بیایند زنده بمانند و اگر این مسایل را تضمین کنید ما تمام افراد را که هستند با سلاح های شان به شما می سپاریم.» تره‌کی صاحب این مسایل را با او قبول کرد.

گفته میشود که مساله پشتونستان در اجندای شان شامل ساخته شد ولی تره کی آنرا قبول نکرد.

کتوازی میگوید :

در مساله پشتونستان گفته شد که شما پشتون ها هستید ما از این ناحیه تشویش داریم. باز تره کی صاحب برایش گفت که مساله پشتونستان موضوع شخصی نیست. این به تمام ملت مربوط می باشد و به حکومت مربوط نیست، به من نیز ربط ندارد، این یك مساله ملی میباشد. من با شما روی این موضوع هیچ حرف زده نمیتوانم و این مساله را با شما حل نموده نمیتوانم.

بعداً این مساله از آجندا کشیده شد و مسایل دیگر گنجانیده شد. مثلاً بیرون کردن تبلیغات علیه پاکستان از نشرات و خاتمه یافتن فعالیت های آنطرف و بازگشت مجاهدین آنطرف دوباره به افغانستان. وتضمین زندگی شان و آنکه باید ضیاء الحق مجاهدین را آموزش ندهد.

این چهاریا پنج ماده بود که به نتیجه رسید و قرار شد ضیاءالحق به افغانستان بیاید و در آنجا با همدیگر قرار داد را امضا کنند و در راه آن تبلیغات صورت گیرد و معینان وزارت خارجه با هم دیدار و گفتگو کنند و بعداً ضیاء الحق بیاید و آنرا امضا کند و بعد از ان صلح بیاید. ضیا الحق برایش گفت اگر یك فیر در افغانستان صورت گرفت یا جنگ شد من مسئول می باشم. صلح می آید و بس و خلاص.

خیل محمد کتوازی میگوید که حفیظ الله امین نیز این گفتگو ها را ادامه داد.

زمانیکه امین آمد او هم با پاکستان تماس گرفت که با ما چه میکنید؟ آنها گفتند حرف های ما همان است که با رهبر قبلی شما صورت گرفته بود. به تعقیب آن شاه محمد دوست به پاکستان رفت و در آنجا خوب استقبال شد و زمانیکه آمد شوروی ها عجله کردند و به تاریخ هشتم جدی قرار بود آغاشاهی بیاید و مسایلی را در آجندا شامل سازد که برای آمدن ضیاءالحق در نظر گرفته شده بود و آنرا باید ضیاءالحق و حفیظ الله امین امضا میکردند و آن آجندا در هشتم جدی اعلان میشد. آغا شاهی که مشاور وزارت خارجه بود می آمد لاکن شوروی ها عجله کردند و فکر کردند اگر این آجندا در هشتم جدی اعلان شود باز صلح می آید و ما (شوروی ها) آمده نمیتوانیم. بناءً قبل از هشتم جدی که آغاشاهی بیاید شوروی ها در ششم جدی آمدند و گفتند که امین میخواست روز هشتم جدی کودتا کند. در واقعیت امر آن کودتا نبود بلکه صلح می آمد و جنگ تمام میشد.

تجاوز شوروی بر افغانستان

در اواخر حکومت حفیظ الله امین مخالفت ها میان جناح های داخلی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان جریان داشت و طرفداران ببرک کارمل نیز فعال بودند.

عبدالکریم میثاق درین باره میگوید :

> تحریکات بر ضد امین آغاز گردیده بود. در فرقه ریشخور کودتا صورت گرفت و گفته شد که طرفداران زرغون این کار را نموده اند. آن کودتا به همکاری مشاورین نظامی شوروی سرکوب گردید. بعداً یك لست طویل ترتیب یافت و به اساس آن بسیاری از اعضای حزب خلق زندانی شدند. شخصی بنام جعفر سرتیر که زمانی قوماندان فرقه غزنی بود و بعداً در کودتای تنی کشته شد میگفت : «یکروز با اسدالله امین نشسته بودم که مشاورین روسی آمدند وگفتند کسانیکه در کودتا علیه امین اشتراك داشتند باید تماماً کشته شوند ولی اسدالله امین گفت که امین صاحب میگوید که آنان اشتباه نموده بودند.»
>
> از طرف دیگر طرفداران ببرک کارمل نیز فعال بودند و هر روز نوارهای ضبط شده شان به بیروی سیاسی آورده میشد. در ان زمان یکروز در وزارت بودم که یکنفر تاجك بنام صولت شاه میرگانوف به دفترم آمد. او تقریباً بیست و پنج سال در کابل زندگی نموده بود و به لسان های دری و پشتو فصیحاً صحبت میکرد. او چهار طرف را دید و زمانی مطمئن گردید که کس در دفترم نیست کاغذی را گرفته روی آن نوشت که «حفیظ الله امین تمام اعضای اصولی حزب را میکشد در جمله نام تو

نیز درج است و وظیفه خود میدانم تا شما را حفاظت کنم. اگر موافقه دارید شما را از افغانستان بیرون میبرم.» من نزد امین رفتم و تشکیل جلسه اضطراری بیروی سیاسی را تقاضا نمودم و در اثر تقاضای من جلسه دایر شد و من تمام حرفهایی را که صولت شاه گفته بود در جلسه بیان کردم و گفتم مداخله شوروی تا این حد رسیده است و ما باید متوجه باشیم. امین گفت : «بریژنف طرفدار من است ولی فساد زیر پای سفیر شوروی الکزاندر پوزانف میباشد، او پرچمی است.»

امریکایی ها در آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ اعلان نمودند که شوروی قوایش را در سرحدات افغانستان متمرکز ساخته است و گفتند که قوای شوروی به طرف شمال افغانستان در حال حرکت دیده میشود.

چند روز بعد این اتهامات به حقیقت پیوست و بر ارگ ریاست جمهوری حمله صورت گرفت.

عبدالرشید جلیلی میگوید که جلسه بیروی سیاسی جریان داشت :

ما میخواستیم سالگره تأسیس حزب را تجلیل کنیم. اگر چه نوبت جلسه بیروی سیاسی نبود اما جلسه دایر شد و من چون عضو بیروی سیاسی بودم در جلسه شرکت کردم. زمانیکه جلسه دایر شد موضوعات تقسیم شد که باید روی آنها بحث صورت گیرد. بعد از بحث وقت نان نزدیك شد، زمانیکه بالای میز نان رفتیم بعد از خوردن غذا همه مسموم شدیم. واضح است که این پلان قبلاً تهیه شده بود و در آن ماجرا نه تنها افغانها بلکه شوروی ها نیز دخیل بودند. زمانیکه چنین حالت رخ داد جلسه تمام شد و موضوع مهم که باید روی آن بحث میشد صورت نگرفت و ناتمام ماند. بعداً به خانه های خویش برگشتیم از آنجا به شفاخانه رفتیم. زمانیکه در شفاخانه بودم کسی برایم گفت صدای کارمل را بشنو که نظام از بین رفته است و کارمل قدرت را بدست گرفته است.

با آنهم در مقابل تجاوز مقاومت صورت گرفته بود چنانکه در میدان هوایی و در اطراف ارگ جنگ شد که در آن جنگ تلفات بسیار زیاد بود.

خانم حفیظ الله امین که در ارگ (قصر تپه تاج بیگ) بود تمام حالات را به چشم دیده است و می گوید :

در منزل دوم دفاتر بود و درمنزل سوم ما زندگی میکردیم. روز پنجشنبه بود و آنها جلسه داشتند. در آش دوا انداخته بودند برای ما نیز آش آوردند. آنها آش خوردند،من آش نخوردم. ببری آش نخورد پسر دیگرم که خوازك نام داشت آش نخورد و همین دخترم که با من است آش نخورد باقی همه آش خوردند. آنهائیکه آش خوردند همه بیهوش شدند و ضعف کردند. امین صاحب بهیوش شد. اول آنها نان خوردند بعداً به خانم ها نان آوردند همه ضعف کردند و بیهوش شدند. من خوب بودم. چند داکتر آمد،سیروم آوردند و پیچکاری کردند. امین صاحب را ببالا آوردند و سیروم دادند او کمی بیدار و نسبتاً خوب شد.

حوالی ساعت هفت شام بود ، من به طرف دهلیز برآمدم، زمانیکه برآمدم بطرف غرب دهلیز فیر صورت گرفت، صدای آن بسیار بلند بود. زمانیکه گلوله اصابت کرد من به سرعت برگشتم به طرف امین صاحب آمدم امین صاحب صدا را شنیده بود از جایش بلند شده از من پرسید که چه بود ؟ من گفتم گلوله بود و فیر صورت گرفت. بعداً به دیوار ها فیر صورت گرفت از چهار طرف فیر میشد. دخترانم همه بیدار شدند در منزل سوم فیر زیاد بود ما را گفتند به منزل دوم پائین شویم. زمانیکه به منزل دوم پائین شدیم دیدیم که خانم داکتر صاحب و خانم زیری صاحب هم پائین شده اند. همه در دهلیز نشستیم. یك مقدار سلاح در آنجا بود. آنجا سه راه زینه داشت در یك راه زینه عبدالرحمن ایستاد در زینه دیگر گریز برادر و در زینه سوم فتاح که نواسه کاکای امین صاحب میشد. من از بالا اسلحه آوردم و گفتم در بالا فیر زیاد است. از امین صاحب پرسیدم که اینها کی هستند و چرا فیر میکنند؟ او به جان داد گفت که به آهستگی بالا شو و مواظب باش که گلوله به جانت اصابت نکند و برو ببین که کی ها هستند. جان داد بالاشده برگشت و گفت «والله امین

صاحب روسها معلوم میشدند به نظر من روسها می باشند.» امین صاحب گفت نه.

میخواستند از زینه بالا شوند که فیر صورت گرفت آنقدر فیر کردند، بی حد زیاد. آنها نمیدانستند که کی هستند؟ آیا روسها هستند؟ یا کسانی دیگر. آنقدر فیر صورت گرفت که زینه از مرده پر شد و زمانیکه اسلحه تمام شد آنها بالا شدند. زمانی بالا شدند ما فهمیدیم که روسها هستند. زمانیکه بالا شدند آنها ماشیندار را چرخاندند درین هنگام ملالی زخمی شد، گلالی زخمی گردید، خوازك زخم برداشت. زمانیکه آنها بالا شدند عکس های امین صاحب را با خود داشتند. غوتی جلو رفته گفت چرا فیر میکنید امین صاحب اینجاست. آنها گفتند کدام است؟ زمانیکه امین صاحب را دیدند فیر نمودند و او را تیرباران کردند. دخترانم همه زخمی شدند و پسرم زخمی گردید. زمانیکه دیدند کسی سلامت نمانده است فیر نمودن را توقف دادند.

هدف دیگر قوای روسی عبارت از اشغال رادیو و تلویزیون بود.

خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور آن زمان میگوید :

در دفتر کارم نشسته بودم که روسها آمدند. آنها اول به رادیو تلویزیون حمله کردند. رادیو تلویزیون نزدیك دفتر من قرار داشت. به رادیو تلویزیون حمله صورت گرفت و دفتر من نیز محاصره شد. رادیو تلویزیون محاصره شد و تانك های زیاد را منفجر ساختند و به هوا پراندند و سوختاندند. در آنجا عساکر و صاحب منصبان زیاد کشته شدند. تلفون ما قطع بود. بعداً کسی از رادیو تلویزیون آمده گفت که رادیو تلویزیون را اسلم وطنجار گرفته است و با او قوای روس یکجا میباشد. اول فکر کردم که حمله از جانب کسی دیگر است ولی زمانیکه بیانیه کارمل را از دوشنبه شنیدم و دیدم که وطنجار با آنهاست فهمیدم که قصه از چه قرار است. تا سحر در دفتر بودم و چهار طرف محاصره بود. تا صبح اجازه نداشتیم که جایی برویم و صبح به طرف خانه روانه شدیم.

درین هنگام بیانیه ببرک کارمل به نشر رسید و در بیانیه به مردم افغانستان گفته شد که حفیظ الله امین برای همیشه از صحنه خارج شده است :

هموطنان و مردم مسلمان افغانستان السلام علیکم.

مردم قهرمان کشور ! از همه اولتر اجازه بدهید قبل از بیان مشی سیاسی حکومت و دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان از طرف کمیته مرکزی، شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک خلق افغانستان، حکومت و شخص خودم ببرک کارمل تحسرات عمیق خویش را به خاطر رنج های بی پایان، کشتن ها و حبس ها در زندان، اخراج و مهاجرت اجباری، کشتار وحشیانه دها هزار نفر از مادران، پدران، برادران و خواهران و شهادت اطفال و کشتار دسته جمعی که به واسطه حفیظ الله امین میر غضب و به دستور مستقیم او اجرا شده است به حضور شما تقدیم کنم.

از طرف دیگر اعلان میکنم که حفیظ الله امین، این دشمن غدار الله و دین که در مقابل خلق افغانستان می جنگید و اردوی آزادی بخش افغانستان را به مفاد دشمنان داخلی و خارجی پارچه پارچه ساخت، این جاسوس امپریالیزم و سی آی ای که حتی به موسس و رهبر محبوب حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نورمحمد تره‌کی و خانواده شریف او نیز رحم نکرد، برای ابد از صحنه زندگی خارج ساخته شد.

میرزمان خان رتبه نظامی داد.

لاکن بعد از سفر امان الله خان به اروپا نارضایتی در بین مردم زیاد شد. بار اول مردم شینوار بر جلال آباد حمله کردند.

درمیان حمله کنندگان علاقه دار شینواری نیز شامل بود. او می گوید: ریش سفیدان منطقه ما نزد پیر مبارک صاحب رفتند من نیز با یکی از آنها همراه بودم زمانیکه نزد پیر صاحب رفتیم ریش سفیدان به او عرض کردند که به ما اجازه بده زیرا میرزمان خان از کنر آمده جلال آباد را گرفته است. مبارک صاحب که به چوکی نشسته و آرام تکیه نموده بود حرف نزد تنها دستش را تکان داد. به مجرد تکان دادن دست مبارک صاحب به طرف جلال آباد حمله کردیم و بین قوای ما و میرزمان خان جنگ صورت گرفت تلفات بسیار بود. قوای میرزمان خان از راه بهسود که قبلاً پل وجود نداشت عقب نشینی کردند. قوای ما وارد دهات شده خانه ها را چور کردند و برنج و روغن زیاد بدست آوردند. ملایان فتوی دادند که مال غنیمت است ما از خوردن شلغم دست کشیده به خوردن برنج و روغن غنیمتی آغاز کردیم.

در اکثر نقاط کشور مخالفت با امان الله خان اوج گرفت ولی شدیدترین مخالفت در منطقه کوهدامن زیر نظر حبیب الله خان کلکانی که مردم او را بنام بچه سقاو می شناسند بوجود آمد.

سید شمس الدین مجروح می گوید که در عقب بچه سقاو مدعیان قدرت و حتی درباریان امان الله خان نیز شامل بودند.

اشخاصی مانند شیرین جان خان و محمد صدیق خان فرقه مشر با مخالفین دست داشتند. در آن هنگام وزیر دربار در پکتیا بود. علاوه برشیرین جان خان، محمد صدیق خان و دیگران نیز با مخالفین همنوا بودند. مانند حضرت صاحب شوربازار البته برادر کوچك حضرت صاحب. همچنان بعضی سرداران مانند سردارحیات الله خان پسر امیرحبیب الله خان هم با بچه سقاو همدست بود و حتی در زمان امان الله خان به طور

چرا به افغانستان تجاوز شد؟

سلطان علی کشتمند صدراعظم سابق افغانستان در باره آمدن روسها می گوید :

درین باره اطلاعات زیاد ندارم زیرا زندانی بودم و هنگامیکه یك تعداد زیاد زندانیان بعد از ششم جدی رهایی یافتند من نیز آزاد گردیدم. اما تا حدیکه برایم گفته شده و شنیده ام رهبری حزب خلق چندین بار از روسها تقاضا و دعوت نمود تا قوای شوروی برای حفاظت آنها به افغانستان بیاید. اما من نمیدانم این حرف تا چه حد حقیقت دارد.

عبدالرشید جلیلی عضو کابینه و بیروی سیاسی حکومت حفیظ الله امین میگوید که این حرفها حقیقت ندارد.

این حرف ها بطور کلی غلط است. هیچ کس دشمن خود را و کسانی را که سبب از بین بردن آنها شوند دعوت نمیکند. این یك درامه است و حرف هایی است که شوروی برای بدست آوردن برأت وخاك زدن به چشم جهانیان می گوید و ادعا میکند که به دعوت حکومت افغانستان آمده ایم حالانکه در اوایل بریژنف و سایر مقامات شوروی میگفتند که سرحدات جنوبی ما در خطر بود بنابرین ما به افغانستان آمده ایم و میگفتند ما به دعوت بعضی اشخاص آمده ایم که آنها عبارت از ببرك کارمل و دیگران اند که در توطئه اتحاد شوروی شریك بودند. آنها در اوایل هیچگاه نگفتند که ما به واسطه دعوت حکومت آمده ایم زمانیکه به شکست روبرو شدند و توطئه شان خنثی شد این بهانه را آوردند و این دروغ پراگنی را شروع کردند که ما به دعوت حکومت آمده ایم و

این حرف کاملاً بی اساس و غلط است. درین باره هیچ سند وجود ندارد و این موضوع در شورای وزیران و کمیته مرکزی و بیروی سیاسی و شورای انقلابی هیچگاه مطرح نشده بود.

مالکم هسلت مبصر رادیو بی بی سی که از چندین سال به اینطرف اوضاع افغانستان را تعقیب میکند می گوید که عملکرد حفیظ الله امین برای روسها قابل قبول نبود.

اگر چه روسها از انقلاب و حزب دیموکراتیک افغانستان پشتیبانی میکردند ولی به روش حفیظ الله امین خوشبین نبودند. حفیظ الله امین با نورمحمد تره‌کی مخالفت کرد و در آخر او را از بین برد. تره‌کی شخص مناسب و قابل قبول برای روسها بود. زمانیکه حفیظ الله امین او را از بین برد با مخالفینش بی رحمانه رفتار کرد. برای مسکو قابل قبول نبود و به صورت فوری فیصله کرد که حفیظ الله امین از بین برود. او را از بین بردند و ببرك کارمل رویکار آمد.

پوهاند حسن کاکر میگوید که روسها مـی خواستند تا در افغانستان یك حکومت دست نشانده رویکار آید.

هدف اصلی روسها فقط همین بود. مانند اینکه شصت سال قبل در بخارا چنان کردند و یك گروه کوچك را بر سر اقتدار آوردند و بعداً بخارا را جز اتحاد شوروی ساختند. در افغانستان در حکومت خلقی خصوصاً به رهبری حفیظ الله امین علایمی دیده می شد که او به تمام اوامر شوروی گردن نمی نهاد. بناءً در آن موقع فیصله کردند که چون حکومت خلقی ضعیف شده، رهبران و بزرگان قبلی از بین رفته است و یك خلای سیاسی پدید آمده و در مقابل حفیظ الله امین و حکومت خلقی ها مخالفان زیاد موجود است لذا این موقع مناسب است که از راه حزب پرچم بر تسلط شان بر افغانستان ادامه بدهند و این حکومت که به وسیله ببرك کارمل تشکیل میشود میتواند به اهداف شان که عبارت از تسلط برافغانستان، استفاده ازمنابع طبیعی آن و به واسطه افغانستان تحفظ جمهوریت های آسیای میانه باشد برسند. بنابرین به افغانستان

آمدند. ناگفته نماند که افغانستان یك کشور غنی است. منابع غیر استثمار شده طبیعی دارد، پیداوار زراعتی زیاد دارد ولی نفوس آن کم است. آب و هوای آن نسبتاً مناسب است و از نگاه استراتیژیکی برای ایران و هندوستان مهم است یعنی بالای آن کشور ها میتواند نفوذ و تاثیر زیاد داشته باشد. به این ترتیب بود که آنها آمدند اما نه برای تقویه حکومت بلکه برای تقویه پرچمی ها زیرا حکومت خلقی حفیظ‌الله امین به اداره مسکو گردن نمی نهاد و پوزانوف سفیر اتحاد شوروی را از افغانستان اخراج کرد و علایمی موجود بود و حالا در آرشیف آنها واضح شده است که حفیظ الله امین میخواست با کشورهای غربی تماس بگیرد و افغانستان را از اتکای کامل با اتحاد شوروی خلاص کند و با سایر کشورها روابط برابر داشته باشد که این مساله به مفاد اتحاد شوروی نبود یا آنها این مساله را به نفع خویش تعبیر نمیکردند. بناءً آنها تجاوز نمودند و میخواستند از راه حکومت پرچم تسلط داشته باشند.

پروفیسور متین زبیری، استاد پوهنتون جواهر لعل نهرو در هند، میگوید که روسها از تجاوز بر افغانستان یك هدف استراتیژیکی داشتند و آنها از تجاوز امریکا به ایران در هراس بودند :

من میخواهم درین باره دو نکته را بیان کنم : اول اینکه انقلاب ایران باید از نظر امریکایی ها مطالعه شود. در آن موقع شاه ایران که حیثیت پولیس منطقه را داشت از بین رفت و این مساله در ذهنیت عامه امریکا یك تکان بزرگ بود و دوم اینکه قبل از سقوط شاه در ایران، افکار عامه آن کشور به طرف راست افراطی در حرکت بود.

قبل از آنکه تانك های اتحاد شوروی در سامبر ۱۹۷۹ به طرف افغانستان حرکت کند جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا در ماه جون همان سال پیشنهادی را منظور کرد که باساس آن در منطقه خلیج فارس، شرق میانه و شمال افریقا قوای نظامی جابجا میشود و امریکا

میتوانست از آنها به زودی استفاده کند.

مقصد من از این گفتار آنست که شوروی ها هراس داشتند تا مبادا ایالات متحده امریکا در ایران مداخله نظامی نماید. به این اساس آنها قوای شانرا برای تقویت رژیم کمونیستی فرستادند.

عبدالرحیم هاتف میگوید که این همان پلان قدیمی بود که بعد از خروج انگلیس ها از منطقه روی دست گرفته شده بود.

اینطور معلوم میشود که روسها در سالها ۱۳۳٤ حتی قبل از آنکه انگلیسها از جوار افغانستان دور شوند در آن وقت زمینه سازی می کردند تا از خلایی که در اثر خروج انگلیس ها از منطقه به وجود آمده بود به نفع خویش استفاده کنند. از یك طرف این مساله بود و از طرف دیگر بعضی مسایل سرحدی افغانستان لاینحل باقی مانده بود. بعد از اینکه انگلیس ها از منطقه رفتند و پاکستان بوجود آمد مشکل به جایش باقی ماند و تقریباً راه حل مسدود و پاکستان برای حل آن مسایل آمادگی نداشت و آن مساله عبارت از خط دیورند است که افغانستان خواستار حق تعیین سرنوشت برای پشتون ها و بلوچ های آنطرف سرحد بود. به این اساس پاکستان با دنیای غرب نزدیك شده میرفت و افغانستان در انزوا قرار گرفت.

عده ای از مؤرخین به این باور هستند که هدف روسها عبارت از رسیدن به آبهای گرم بود. اما داکتر انورخان رئیس مرکز مطالعات آسیای میانه پوهنتون پشاور میگوید که روسها به آبهای گرم ضرورت نداشتند.

زمانیکه روسها به افغانستان حمله بردند در آن زمان به آبهای گرم ضرورت نداشتند. رسیدن به آبهای گرم یك تئوری کهنه است. درست است که در قرن نزدهم آنها به آبهای گرم ضرورت داشتند اما زمانیکه به افغانستان حمله بردند با تکنالوژی عصری بحری مجهز بودند و به راه افغانستان نیاز نداشتند.

حالا اسناد بدست آمده که گفته میشود فقط یك حلقه خاص فیصله

نموده بود که به افغانستان قوا فرستاده شود حتی بیروی سیاسی شوروی نیز مخالف حمله بر افغانستان بود. اما آنها حمله کردند و بعداً شرایطی پیش آمد که آنها گیر ماندند.

بنظر من هدف اساسی آبهای گرم بحر هند نبود شاید این یك تئوری قدیمی باشد ولی پلان خاص نبود.

کرینن کو معاون وزیر خارجه اتحاد شوروی میگوید که مشوره کلی در باره ارسال عسکر به افغانستان صورت نگرفته بود بلکه یك حلقه محدود تصمیم گرفتند تا به افغانستان قوا ارسال کنند.

نظر به معلومات من این تصمیم در یك حلقه خاص گرفته شده بود که در آن بریژنف، اندروپوف، استینوف، گرومیکو وسوسلوف اشتراك داشتند. حالا من به صورت دقیق گفته نمیتوانم که در آن جلسه کی چه گفت ولی در یك نکته هیچ شك نیست که موضوع ارسال عسکر توسط اندروپوف مطرح شد. اندروپوف رئیس دستگاه کی جی بی بود او و اکثر اعضای کی جی بی در قسمت حفیظ الله امین مشکوك بودند و آنها اطلاع میدادند که امین با سی آی ای در ارتباط است و حتی به امریکائیان جاسوسی میکند و کشور خویش را به آنها خواهد سپرد. استینوف که وزیر دفاع اتحاد شوروی بود بعد از استدلال زیاد قانع گردید و گرومیکو نیز از مساله پشتیبانی کرد. شاید او در اول مخالف بوده باشد ولی گرومیکو عادت داشت تا فوراً نظر خود را تغییر بدهد. بریژنف که عضو آن مثلث سه نفری بود به این حرف ها کاملاً باور داشت بناءً مخالفت صورت نگرفت.

قیام علیه نیروهای شوروی

روسها در ششم جدی سال ۱۳۵۸ به افغانستان حمله کردند.
پوهاند حسن کاکر در باره آنروز میگوید :

«ساعت هشت صبح از خانه برآمده به میرویس میدان رفتیم در حالیکه زمین ها از برف پوشیده بود تانکهای زیاد را در آنجا دیدیم. واقعاً یك حالت عجیب به من دست داد چنان حالتیکه در سال ۱۹٦۸ به جوانان چکوسلواکیا دست داده بود و در مقابل تانکهای روس احساسات شانرا نشان دادند. من گریه میکردم و دست ها را بطرف تانکهای روس گرفته پرسیدم که چه میکنید؟ خارج شوید. بعداً به خود آمده گفتم این یك مساله کوچك نیست دوباره به خانه برگشتم پسرم را که کاوون نام دارد و در آن زمان دوازده ساله بود خواستم و برایشم گفتم «شوروی ها عملاً افغانستان را اشغال و تانکهای خویش را ارسال نموده اند. این حکومتی که رویکار آمده یك حکومت دست نشانده است اما اینرا بدان که اینها در افغانستان باقی مانده نمیتوانند مردم افغانستان تحمل نمیتوانند و در مقابل اینها میجنگند. نه حکومت برقرار می ماند نه اینها اینجا خواهند ماند. در همان روز جمعه، در حالیکه به شما معلوم است که هیچگاه به مسایل سیاسی علاقه نداشتم، از همان روز به مقابل اتحاد شوروی و حکومت پرچمی ها یك موضعگیری مخالفانه را در پیش گرفتم تا آنکه زندانی شدم.»

حکومت حفیظ الله امین از بین رفت و به جای آن ببرک کارمل بر اریکه قدرت

نشست. اگر چه حکومت استقرار یافت اما مردم در سر درگمی بسرمیبردند و نمیدانستند چه کنند. در سوم حوت همان سال مردم شهر کابل تکبیر گویان به خیابانها ریختند و با گفتن الله اکبر مخالفت شانرا با رژیم و قوای شوروی ابراز داشتند.

پوهاند دکتور جاوید خاطرات آن زمان را چنین بیان میکند :

صبح سوم حوت در شهر کابل تظاهرات صورت گرفت. مردم شهر به خیابان ها ریختند و بر ضد قوای شوروی و کمونیزم شعار میدادند. در آنروز تعداد زیادی از اهالی کابل به شهادت رسیدند. بعداً تظاهرات مکاتب آغاز یافت. دختران و پسران مکاتب و پوهنتون تظاهرات شانرا آغاز کردند بسیاری از جوانان به شهادت رسیدند که یکی هم ناهید ساعد دختر داکتر یوسف ساعد بود. در این تظاهرات مردم زیاد احساساتی بودند و با دست خالی بر تانك ها و قوای حکومت حمله میکردند.

در سوم حوت شخصی بنام ابراهیم عسکریار بالای یك تانك روسی حمله کرد و در همان لحظه کشته شد. شب هنگام مردم بر بام های خویش بالا شده الله اکبر میگفتند. این یك نوع مقاومت علیه شوروی و تجاوز بود.

در کنار مقاومت مسلح، فعالیت های ضد روسی در پوهنتون کابل و سایر موسسات علمی آغاز گردید.

پوهاند داکتر حسن کاکر میگوید که او به سیاست علاقه نداشت مگر با حضور روسها در افغانستان بیطرف ماندن ناممکن شده بود.

بعد از آن روز نمیتوانستم بیطرف باشم. در پوهنتون به دنبال جوانان همفکر شدم آنها را پیدا کردم. آنها قبلاً اتحادیه ای بنام اتحادیه محصلان را ساخته بودند و در آن اتحادیه شامل شدم همراه با سایر استادان و در زیر نام اتحادیه همراه با سایر همفکران و سایر گروهها که بر ضد تجاوز شوروی در جبهه ائتلافی آزادی خواهی گرد آمده بودند شبنامه ها نشر میکردیم البته با همکاری سایر استادان. من در آن حلقه شامل بودم که

سه یا چهار تن از استادان دیگر نیز شامل آن حلقه بودند و همراه با آنها فعالیت میکردم و شبنامه می نوشتیم و نشر میکردیم و فعالیت های شاگردان را تنظیم میکردیم تا زمانیکه گرفتار شدم و همراه با من سه یا چهار تن از استادان دیگر نیز زندانی گرهیدند.

حکومت ببرك کارمل میخواست مردم را راضی نگهدارد و به همین ترتیب زندانیان سیاسی را آزاد ساخت.

علی گل پیوند سابق معین اطلاعات و کلتور میگوید که زندانیان سیاسی آزاد شدند ولی به زودی طرفداران حفیظ الله امین به زندان رفتند.

من در آن موقع شاعر حزب خویش بودم. علاوه بر جنبه های هنری، پالیسی حزب نیز درشعر من انعکاس میافت. طبعاً با کسانیکه مخالف بودیم برخلاف آنها شعر میگفتم. اگرچه آنها را تا حال بنام «جلاد سیاه» میشناسم اما در آن زمان در اشعارم آنها را «جلاد سیاه» خطاب میکردم و این انگیزه بود که مرا به زندان بردند و حدود هشت سال و چند ماه در آنجا بسر بردم در حالیکه کدام وظیفه حساس را دارا نبوده گناهی را مرتکب نشده بودم لاکن گناه من همان اشعارم بود. در زندان تراژیدی بزرگ افغانستان را مشاهده کـردم. چنان تراژیدی را کـه تا قرن ها در تاریخ کشور ما فراموش نخواهد شد. من مرگ افغانها را با چشم سرمشاهده میکردم طوریکه زندانیان محکوم به اعدام را به اتاق ما می آوردند و زمانیکه میخواستند آنها را به اعدام ببرند چراغ های زندان را خاموش میکردند و عساکر یك یك نفر را بیرون میکشیدند.

بیاد دارم در سال ۱۳۶۲ یك دسته بزرگ از زندانیان اعدام شدند در آن شب حدود سیصدو شصت و چند نفر را یکجا اعدام کردند. عسکر به اتاق داخل شده نام شخصی را که مجاهد بود صدا زد و گفت بیا که ترا قوماندان صاحب خواسته است.

زندانی مجاهد با آواز بلند گفت «شما از مرگ من نیز هراس دارید چرا نمیگوید که بیا اعدام میشوی؟ من از اعدام شدن هراس ندارم. این راه

ماست، راه حق است، این روسها از وطن ما خارج میشوند و ما به آزادی میرسیم.»

اگرچه جنگ و مقاومت علیه حکومت از مدتها قبل آغاز شده بود اما با آمدن روسها شدت اختیار کرد.

مولوی محمد نبی محمدی میگوید که این جنگ نه بلکه جهاد بود :

زد و خورد با روسها جنگ نه بلکه جهاد بود. بین جنگ و جهاد تفاوت وجود دارد. جنگ به اساس خواهشات نفسانی و بر اساس مادیت پرستی بخاطر جاه و جلال و بخاطر تصرف قدرت است و بعضاً اهداف استعماری دارد لاکن جهاد جنگ مقدس است علیه کسانی که مخالف دین مقدس اسلام اند و بر مسلمانان تعرض می نمایند. جهاد بخاطر اعلای کلمة الله و حاکمیت قانون الهی و مصئونیت دین مبین اسلام میباشد. بناءً ما جهاد را به همین منظور آغاز کردیم که هـ ف اعلای کلمة الله، استقلال سیاسی و تأمین اراضی کشوری بود که از چهارده صد سال به اینطرف آزاد بود و بنام افغانستان یاد میشود.

جنگ و رویارویی با قوای متجاوز روسی که با عصری ترین وسایل حربی مجهز بود دشوار بنظر میرسید بناءً مجاهدین جنگ چریکی را در پیش گرفتند و روسها را مجبور ساختند تا از کشور شان خارج شوند.

احمد شاه مسعود قوماندان جمعیت اسلامی و رئیس شورای نظار میگوید که او و تنظیم شان از سازماندهي منظم به خوبی استفاده کردند.

به نظر من مساله عمده که در جنگ گوریلایی ما از آن استفاده کردیم عبارت از نظم و سازماندهی منظم بود که ما نه تنها در دره پنجشیر بلکه در نقاط مختلف آنرا به کار بردیم و از آن استفاده کردیم. استفاده معقول از اراضی، سازماندهی منظم افراد و استفاده موثر از تکتیک های جنگی بود که ما بیشتر از دشمن از آن فایده بردیم. به طور مثال دره پنجشیر حدود صد کیلو متر طول دارد، علاوه بر دره بزرگ دره های کوچك را همراه دارد، ما گروههای خویش را طوری سازماندهی

کردیم که در هر دره یك قرارگاه ساختیم و روسها به مجرد داخل شدن در پنجشیر مورد حمله قرار می گرفتند و به جنگ می پرداختند.

به همین ترتیب مجاهدین در اراضی هموار نیز شورروی ها را به مشکلات گوناگون مواجه ساختند.

رسول اخوند زاده قوماندان مجاهدین هلمند یکی از خاطراتش را چنین بیان میکند :

> یك روز در اثر عملیات قوای هوایی شورروی و بمباران آنها مجبور به عقب نشینی از منطقه شدیم. قبل از عقب نشینی یکی از مجاهدین ما گودال بزرگ حفر کرد و در آنجا مواد منفجره از جمله بمب بایلری را جابجا نمود و پارچه های آهن با باروت را یکجا کرده دفن نمود و بر سر قبر بیرق آویزان کرد و چنان علامه گذاری کرد که گویا قبر مجاهدی است که تازه شهید شده است.
>
> ما عقب نشینی کردیم و به تپه های اطراف رفتیم. صبح روز بعد روسها آمدند زمانیکه نزدیك شدند دیدند که قبر جدید است فکر کردند که این نفر دیروز شهید شده است، آنها با تانك ها در اطراف قبر بودند که ناگهان قبر انفجار کرد. سه یا چهار تانك آنها همرا با حدود شصت نفر شان به هوا پریدنه از آن تانك ها اثری باقی ماند و نه از افراد آنها.

مخفی با بچه سقاء ملاقات می کرد به همین ترتیب محمد ولی خان وزیر دفاع نیز با بچه سقاء همکاری داشت.

عده ای به این باور هستند که در سرنگونی امان الله خان حکومت انگلیس سهم زیاد داشت و مردم را علیه حکومت او تحریك می کرد.

پوهاند محمد حسن کاکر، که اسناد آرشیف انگلیس ها را در مساله افغانستان دقیقاً مطالعه نموده، می گوید که در این زمینه سند رسمی وجود ندارد.

در بین اقوام مشرقی سلسله تحریکات علیه حکومت امان الله خان جریان داشت. در کتاب غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) نیز این مساله واضحاً ذکر گردید است. اما اینکه گفته شود که درین تحریکات حکومت انگلیس سهم داشت برایم ثابت نگردیده است. شاید حکومت انگلیس در تحریکات مردم نقش بازی نموده باشد یا شاید نکرده باشد. اما سند رسمی تا حال به چشم نخورده است. چنان سندی که نشان بدهد که حکومت انگلیس در سرنگونی حکومت اعلیحضرت امان الله خان سهم داشت و اقدام نموده بود.

باید گفته شود که حکومت انگلیس هنگام سفر امان الله خان به آنکشور از وی استقبال زیاد حتی نسبت به دیگر کشور ها بیشتر نموده اعلیحضرت امان الله خان نیز از چنان استقبال منت دار و سخت خوشحال بود. اساساً حکومت انگلیس مخالف اصلاحات نبود و انگلیسها واقعاً خوشحال بودند که در افغانستان چنان اصلاحات می آید.

کشور شمالی افغانستان که اتحاد شوروی بود در اوایل با امان الله خان وعده همکاری نمود ولی در شرایط دشوار او را تنها گذاشت.

سید قاسم رشتیا می گوید که اتحاد شوروی تقاضای امان الله خان را مبنی بر کمک های نظامی هنگام حمله بچه سقاء نپذیرفت و جواب رد داد.

امان الله خان در اواخر حکومتش، هنگامیکه بچه سقاء به کابل حمله میکرد، از اتحاد شوروی تقاضای طیاره و پیلوتان را نمود اما شوروی ها

مقاومت داخلی

ملا نقیب الله قوماندان مجاهدین در ولایت قندهار یکی از جنگهایش علیه قوای متجاوز شوروی را چنین حکایت میکند :

قوای عظیمی آمد که حتی رادیو ها بالای آن تبصره کردند. قوا با همکاری طیارات و همراه با توپ خانه سنگین به منطقه پیاده شد. طیارات بمب های قوی و بزرگ می انداخت یکی از بمب ها سلامت باقی مانده بود ما آن بمب را بریده باروت آنرا وزن کردیم حدود یك خروار و بیست من بود. در آن زمان از میدان هوایی معلومات گرفتیم به ما گفته شد که قوا به تعداد شصت هزار گلوله توپ با خود آورده بود و پنج هزار بمب در آن جنگ استعمال شد. زمانیکه جنگ درگرفت تعدادی از افراد دشمن را اسیر گرفتیم آنها از بیست و نه ولایت افغانستان بودند. همراه با روسها، وزیر دفاع حکومت کابل نیز به قندهار آمده بود و در آنطرف ارغنداب قومانده می داد، ما اینطرف ارغنداب بودیم. سی و سه روز جنگ کردیم. ساعت شش صبح تعرض میکردند و طیارات بمباری می نمود اما به فضل خداوند متعال آنها را شکست دادیم. تعرض آخری را ساعت شش صبح نمودند و به ساعت هفت دوباره عقب نشینی کردند. درین مدت سی و سه روز ما حتی یك قدم به عقب نرفتیم، ما حدود دو صد، سیصد حتی پنجصد نفر شانرا یا اسیر گرفتیم یا از بین بردیم. و خداوند متعال آنها را شکست داد.

قوای شوروی از اسلحه ثقیل استفاده میکرد اما بعداً مجاهدین افغانستان نیز به

اسلحه پیشرفته از جمله راکت ضد طیاره استنگر مجهز شدند و توانستند در مقابل قوای هوایی شوروی بجنگند.

ملایار محمد قوماندان اطراف میدان هوایی قندهار با استفاده از راکت استنگر توانست با قوای شوروی مقابله کند.

> زمانیکه برای ما راکت استنگر داده شد ما آنرا بطور مخفی در نزدیکی های میدان هوایی بردیم و بالای طیارات انداخت نمودیم و به فضل خداوند متعال به طیارات اصابت میکرد و ما دوباره در لباس چوپانان و دهقانان ازمنطقه خارج میشدیم. یکبار توسط گزمه عساکر شوروی اسیر شدم. آنها مرا نشناختند آنها از من پرسیدند که اینجا اشرار آمده بود آنها چه شدند؟ من گفتم آنها را نمیشناسم ما اینجا مردم آواره و دربدر هستیم که از یك قریه به قریه دیگر میرویم. مرا به شهر قندهار بردند و چند روز آنجا ماندم. بعداً مرا رها کردند زیرا بالایم مشکوك نشدند و در آنجا جواسیس حکومتی نبود تا مرا بشناسد.
>
> ما فیر نمودن راکت استنگر را آموختیم اگرچه بیسواد بودیم لاکن به قدرت خداوند متعال راکت های ما به طیاره ها اصابت میکرد. حدود نزده طیاره را از بین بردیم که در آن جمله دو طیاره جت بود، دو طیاره ترانسپورتی نظامی و متباقی هلیکوپتر.

یکی دیگر از قوماندانان مجاهدین در داخل کابل بنام عبدالحق گروپ های چریکی را نظم داده بود. او میگوید :

> ما در داخل شهر گروپ های مختلف داشتیم. مثلاً گروپ های پنج نفری، شش نفری، ده نفری و غیره که ما در داخل شهر فعالیت میکردیم. دراین گروپها یك مسئول ارتباط با صاحب منصبان و افراد نظامی بود و دیگری مسئول جمع آوری معلومات و یك نفر هم مسئول اداری و به همین ترتیب وظایف تقسیم شده بود ما از همین اشخاص گروپها ساخته بودیم. آنها در هر سه یا چهار هفته گزارش کار شان را بمن ارسال می کردند. ما از مجمع گروپها یك تشکیل ساخته بودیم و

طوریکه در هر گروپ فقط یك نفر شان با ما ارتباط داشت و یکدیگر را نمیشناختند زیرا در صورت افشای آن شخص افراد دیگر در اثر لت و کوب و شکنجه افشا میشدند.
ما به مرحله ای رسیده بودیم که هر لحظه میتوانستیم بالای حکومت فشار بیاوریم و میتوانستیم در داخل حکومت کار کنیم. اگر شما بیاد داشته باشید من مخالف حمله بر شهر جلال آباد بودم. من همیشه فکر میکردم که فیر نمودن از بیرون موثر نیست،ما همیشه مخالف این حرکت بودیم. زمانیکه بالای کابل عملیات اجرا میشد و پروگرام ساخته شد من مخالفت کردم. من به این عقیده بودم که اول باید رهبری بوجود آید و شخصی رویکار بیاید که برای تمام مردم افغانستان قابل قبول باشد بعداً اگر عملیات نظامی صورت میگیرد نتیجه خواهد داد.

برنامه حکومت مؤقت و جلای وطن و رهبری واحد روی دست گرفته شد و حکومت مؤقت تشکیل گردید.

پروفیسر برهان الدین ربانی میگوید :

ما به این فکر بودیم که به مجرد خروج نیروهای شوروی یك بدیل باید بوجود بیاید. دوستان مشوره کردند که باید یك مجلس تشکیل شود و هر حزب باید شصت نفر به مجلس معرفی کند.
اگر چه احزاب بزرگ راضی نبودند ولی ما شورا را تشکیل دادیم و پروفیسر صبغت الله مجددی به حیث رئیس تعیین شد. اگر چه من از طرزکار راضی نبودم ولی در آن هنگام گفتم که به وظیفه خویش دوام میدهم و آخرین فرد خواهم بود که تا پایان وظیفه ام را دوام بدهم و همانطور هم شد.
در آنوقت میگفتم که باید یك حکومت قوی که درآن احزاب قدرتمند و مردم افغانستان سهم داشته باشند تشکیل شود و در آن حکومت تمام مردم سهیم باشند.

مولوی محمد یونس خالص میگوید :

به شما معلوم است آن نظامی دوام مینماید که تشکیل دهندگان آن قلباً آنرا قبول نمایند. ما حکومت را تشکیل دادیم اما قوت های خویش را به آن حکومت واگذار نکردیم.

تنظیم ما قوت های خویش را همراه با امکانات صحی وتعلیم و تربیه آن به حکومت مؤقت واگذار کرد. مگر سایر تنظیم ها در این حصه تصمیم نگرفتند و هر تنظیم به پادشاهی خویش دوام میداد. بنظر من یکی از عوامل ناکامی حکومت این بود که اعضای شورا بسیار به زودی رخصت شدند و به هر طرف رفتند. باید به آنها رخصت داده نمیشد و باقی کارها از راه همان شورا حل میگردید. مسأله دوم اینکه فردای همان روز استاد ربانی، خداوند او را و ما را هدایت کند، آمد به اینجا (پشاور) یك کنفرانس مطبوعاتی دایر ساخت و گفت که در این حکومت غلطی و خیانت صورت گرفته است و ما به آن موافقت نداریم.

این مسایل پیش آمد به همین سبب از لحظات اول نقصان وجود داشت و بعداً انجنیر حکمتیار عقده گرفت و همکاری نکرد.

اکثر صاحب نظران به این عقیده اند که اختلافات میان مجاهدین افغانستان یك مسأله عمده بود و توسط خارجی ها دامن زده شد.

نصیرالله بابر سابق وزیر داخله پاکستان در این باره میگوید :

در اوایل به اینها (رهبران گروههای مجاهدین) کمك ها قطع گردید بعداً بین خود تقسیم شدند. بالای آنها روز های دشوار آمد. پول نداشتند و از تربیه نظامی آنها صرف نظر شد. یکی به کویت رفت و دیگری با سعودی ها تماس گرفت و بعضاً با منابع دیگر در تماس شدند.به این ترتیب تقسیم شدند و هفت گروه را ساختند. من با قونسل ایران در پشاور حرف زدم و به او گفتم به شاه ایران پیام روان کن و از او بخواه تا با اینها کمك کند. او به من گفت که سه روز بعد جواب پیغام خواهد آمد. همان بود که رهبران حکومت نظامی مرا زندانی ساختند. زمانیکه

از زندان خلاص شدم ماه می سال ۱۹۷۹ بود. در آنزمان اوضاع به همان حال باقی بود. بعداً با امریکایی ها تماس گرفتم و از آن ها خواستم تا با اینها کمک کنند. آنزمان پاکستان نیز به اینها کمك نکرد، بعداً حکومت نظامی و شخص ضیاء الحق کمك های مستقیم را به اینها شروع نمود.

مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیة العلما پاکستان میگوید بعد از اینکه کمك های کشورهای غربی آغاز گردید جنرال ضیاء الحق مستقیماً با جدیت تمام مجاهدین را کمك کرد.

بعد از کودتا، زمانیکه قوای شوروی داخل افغانستان شد، در آن زمان غرب به افغانستان دلچسپی پیدا کرد. امریکایی ها دلچسپی گرفتند و از جهاد افغانستان پشتیبانی نمودند.

این یك واقعیت است که آنها به اسلام علاقه نداشتند بلکه می خواستند و می دانستند که برای پیروزی در جنگ سرد، درگیری افغانستان یك وسیله موثر است. این مساله واضح است که بعد از آن پاکستان اهمیت زیاد پیدا کرد و در پاکستان حکومت نظامی برقرار بود و جنرال صاحب ضیاء با قاطعیت از جهاد افغانستان پشتیبانی نمود.

اینکه پالیسی چه بود مساله جداست ولی پالیسی از آن طرف می آمد و او (جنرال ضیاالحق) عمل میکرد. آنها (غربی ها) به این عقیده بودند که جنگ را افغانها می نمایند و خون آنها می ریزد ولی مفاد آن برای ایشان باقی میماند بناءً سود آنها در اختلافات افغانها بود. به این ترتیب در بین افغانها هفت تنظیم ساختند البته بطور رسمی هفت تنظیم بود ولی در حقیقت یازده تنظیم وجود داشت و این تقسیم بندی با برنامه های منظم آنها رویکار شده بود و حکومت پاکستان آنرا تطبیق میکرد. از آن تقسیم بندي امروز چنان نتیجه بدست آمد که بعد از فتح افغانستان تا هنوز بین مجاهدین جنگ جریان دارد و خون یکدیگر را می ریزند.

اختلافات داخلی حکومت کابل

سید محمد گلاب زوی، وزیر در کابینه های مختلف حکومات کابل بعد از کودتای ثور، میگوید که اختلافات با داخل شدن قوای شوروی به افغانستان بیشتر شد.

اختلافات مسایل شخصی نبوده بر اصول و پرنسیب ها اختلافات وجود داشت و پرنسیب ها عبارت از ساختمان و آبادی وطن آرامی و خدمت به مردم بود. اولین و عمده ترین اختلافات بر سر قوای نظامی شوروی بود که باید قوای شوروی به افغانستان نمی آمد و اگر آمد باید بعد از آنکه کارشان تمام شد خارج میشد. مساله دوم اختلافات بر سر کدر ها و پرسونل حزبی بود. آن کدرهای که واقعاً شایسته کار بودند و به کار مساعد بودند اما وابسته به کسی نبودند هیچ کس به آنها اهمیت نمی داد. آن اشخاصیکه تربیه مسلکی دیده بودند و از پول ملت تربیه شده بودند اهمیت نداشتند بلکه کسانی اهمیت داشتند که وابسته به آنها بودند و به آنها گوش میدادند آنها اهمیت بیشتر داشتند. اختلافات به همین منظور ظهور کرد که یك تعداد از رفقای ما را به ناحق زندانی ساختند زیرا آنها در زمان حفیظ الله امین درپُست های مهم حکومتی قرار داشتند یا وزیر بودند یا از اعضای کمیته مرکزی یا در مقام های بلند دولتی کار نموده بودند. ما روی همین مساله اختلافات پیدا کردیم که این کار مناسب نیست. این اشخاص مسلکی باید برای وطن خدمت کنند، باید تعداد کمتر اشخاص زندانی شوند. باید اضافه از شش یا ده نفر محبوس نشود در حالیکه حدود سیصدوچند نفر از رفقای ما در

زندان ها بسر میبرد. این یك مساله عمده اختلافات ما بود.

سلیمان لایق میگوید که رهبران حزب اختلافات را به میان آورده بودند:

من فکر میکنم که در مسایل داخلی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان تمام رهبران آن کم و بیش مسئولیت دارند. اگر به طور عادلانه و شریفانه قضاوت کنیم و بگویم که ما در راه متحد نگه داشتن حزب کمك کرده نتوانستیم و حزب دیموکراتیك خلق افغانستان که بعدها به حزب وطن مسمی گردید بدبختانه درین میراث بد که عبارت از اختلافات و تراشیدن اختلافات بود عمرش را گذشتاند اگر به همین اندازه که برسر اختلافات فکر شد، به همین اندازه که برمحکوم کردن یکدیگر وقت سپری کردیم اگر در راه بهبود و سازندگی کار می شد فکر میکنم تراژیدی سال ۱۳۷۱ به میان نه می آمد.

ببرك کارمل پافشاری میکرد که باید روابط با اتحاد شوروی حفظ گردد.

او در یکی از خطابه هایش به افغانان در مسکو گفت که معیار وطن پرستی آنها دوستی با اتحاد شوروی و وفاداری با آن کشور است.

رفقا، باید آشکارا بسازم که کی کیست؟ چطور باید او را بشناسید؟ افغان وطن پرست کیست؟ آن وطن پرست آتشین برای افغانستان کیست؟ افغان نو کیست؟ آن افغان چنان افغانی است که به شوروی وفادار باشد.

با این حرف های کارمل اکثر رفقای حزبی او موافق نبودند. در اثر مقاومت در داخل افغانستان و فشار بین المللی، اتحاد شوروی مجبور شد تا کارمل را برطرف و به عوض او داکتر نجیب الله را بر اریکه قدرت بنشاند.

سلیمان لایق میگوید که او با داکتر نجیب الله کمك زیاد نموده بود.

داکتر صاحب نجیب الله بر مسند قدرت تکیه زد. من به او صادقانه کمك نموده بودم. چنان صداقت نموده بودم که بعضی ها گمان میکردند که من روی مفاد شخصی با وی همکاری کرده ام. اینطور نبود، من صلاحیت و اختیارات زیاد نداشتم، لیکن وظیفه ای را که به من سپرده

می شد من به آن صادق بودم. البته من با رهبران سابق نیز کدام غدر یا خیانت که به یادداشته باشم نکردم البته من با داکتر نجیب الله بطور جدی همکاری کردم و با او بودم.

با رویکار آمدن داکتر نجیب الله حکومت کوشید تا با مخالفانش از در آشتی پیش بیاید.

عبدالرحیم هاتف میگوید که دولت به این نتیجه رسیده بود که حکومت حزبی دیگر نمیتواند دوام کند.

در افغانستان چنان تمایل پیدا شده بود که گفته میشد حکومت در انحصار یك حزب قرار دارد و این انحصار بیشتر دوام نه میکند باید یك اداره ائتلافی تشکیل شود. برای این منظور قانون اساسی تصویب شد و روی آن تقریباً یك و نیم سال کار شده بود و بسیاری از حقوق دانان در کمیسیون تصویب قانون اساسی موظف شدند. در راس آنها من قرار داشتم که بعداً از طرف لویه جرگه تصویب شد. ریاست لویه جرگه به عهده من بود. آن قانون اساسی همه افغانها را بدون تبعیض حق داده بود. آن قانون هیچ شخص یا حزب را بطور موروثی و غیر از آن صلاحیت های که مردم برایش میداد، قبول نمی کرد. مطابق موازین حقوق بشر و قوانینی که در تمام دنیا مردم آنرا رعایت میکنند قانون اساسی در افغانستان نافذ شد. بعد از این قانون اساسی من معاون رئیس جمهور شدم البته در مسایل اجرائیوی نه بلکه در مسایل حقوقی که قانون اساسی یك مثال از کارهای ما می باشد. این قانون اساسی تعدیل قانون اساسی افغانستان است، قانون قضا دارد، قانون څارنوالی دارد و از این قبیل.

من از کارم پشیمان نیستم، آن کارها در پیشروی مردم افغانستان افتاده و میتوانند بالای آن قضاوت کنند.

البته قانون تنها محصول دماغ من نیست بلکه با من رفقای زیادی از جمله حقوقدانان همراه بودند و یا بهتر بگویم من با آنها بودم و در آن قانون انحصار خاك افغانستان را به کسی یا حزبی نسپرده بودیم. از

این گونه عملیکه یك شخص یا حزب قدرت را انحصار کند نفرت داریم
و این نظریه در دنیا نیز طرفدار ندارد و کسی از آن حمایت نمیکند.

در همین زمان حکومت برای جلب همکاری روشنفکران افغانستان، مصالحه ملی را اعلان کرد.

معصومه عصمتی وردك سابق عضو پارلمان افغانستان بعد از مشوره زیاد به شورای زنان افغانستان شامل گردید. او میگوید :

بعد از گذشت تقریباً هشت ماه از اعلان مصالحه ملی فیصله شد که روسها از افغانستان برایند. فکر میکنم برای بارچهارم بود که به من گفته شد که داکتر نجیب میخواهد با من ملاقات کند. داکتر نجیب از من خواست تا به شورای زنان بیایم. من گفتم «داکتر صاحب چکنم که بیایم، آنجا یك دنیای دیگر است، آنجا مشاور نشسته است، آنجا چنان اشخاص نشسته که من قدرت نگاه کردن به ایشان را ندارم و به این ترتیب نمیتوانم کار بکنم. برایش بسیار گفتم و در اخیر گفتم باز در آینده میبینم.

زمانیکه به خانه آمدم با سایر روشنفکران که در اکادیمی علوم بودند دیدم و با دوستان حرف زدم. آنها برایم گفتند و مشوره دادند که باید همه یکجا شویم. بعداً گفتم اگر بعد از مصالحه تمام روشنفکران بیایند و پست های مهم را اشغال کنند منهم میروم ومقام میگیرم. آنها مشوره دادند که باید بروم تا راه برای سایر روشنفکران گشوده شود.

ما آنطور فکر میکردیم که کسانی که در اروپا زندگی میکنند آنها نیز گام خواهند برداشت و ما میتوانیم روسها و طرف داران روسها و کمونیستها را یکایك دور کنیم و در جای شان روشنفکران را مقرر کنیم و کوشش شود تا انتخابات رویکار آید. بعد از مشوره با سایرین رفتم و در آن روزیکه من رفتم داکتر نجیب شخصاً مرا معرفی کرد. بعداً من در بیانیه ام گفتم تا آن زمان که معاذیر صحی پیدا نکنم و یا کدام مانع دیگر سر راهم پیدا نشود کار خواهم کرد. راستی همینطور شد آنها کوشش کردند به قولی که داده بودند وفا کنند و درکارهای من مداخلت نداشتند.

معاهده ژنو

مقاومت داخلی و فشارهای خارجی روسها را مجبور ساخت تا نیروهای شان را از افغانستان بیرون کنند.

یکی از این فشارهای خارجی مطبوعات بین المللی بود و رادیو بی بی سی یك جز از مطبوعات بین المللی بشمار میرود. یکی از مسئولین بخش پشتوی بی بی سی بنام نبی مصداق درین باره می گوید :

بخش پشتوی رادیو بی بی سی تقریباً یك و نیم سال بعد از داخل شدن روسها به افغانستان شروع به نشرات نمود و در مدت کم توانست توجه افغانها را به خود جلب کند زیرا در آن زمان سفارت خانه ها در کابل بسته شده بود، ژورنالستان خارجی در داخل نبودند، سانسور مطبوعات وجود داشت و گزارش دادن از جنگ کار مشکل بود. اما ما توانستیم چنان برنامه های تهیه کنیم که در آن اوضاع نقاط مختلف افغانستان تشریح شود. مصاحبه های با قوماندانان، داکتران، ژورنالستان خارجی و مهاجرینکه از نقاط مختلف افغانستان می آمدند می نمودیم و آنها مشاهدات شانرا بیان میکردند. بی بی سی درین قسمت افغانها را بیدار کرد و متوجه ساخت که در کشور شان چه رخ میدهد و به این سبب بی بی سی توانست از ظلم و جفای که در افغانستان جریان دارد دنیا را با خبر بسازد. شما بخاطر دارید که در هر سال در مجمع عمومی ملل متحد بر ضد تجاوز شوروی رای داده میشد و این رای دهندگان از یکصدو ده شروع تا یك صدوبیست و دو (صد و بیست و سه) کشور رسید.

این تقاضا را قبول نکردند. بعداً زمانیکه امان الله خان به قندهار رفت یك نماینده روس به انجا رفته از امان الله خان پرسید که چه میخواهد؟ امان الله خان به نماینده روس نظریاتش را بیان نمود اما نماینده روسی کندهار را ترك گفت و حتی ماشین تلیگرافی را که با خود آورده بود نیز برد. امان الله خان کوشید تا آن ماشین تلیگراف را نگهدارد اما روسها نپذیرفتند. امان الله خان میخواست ارتباطش را با جهان خارج توسط آن ماشین برقرار نگه دارد.

بعد از آنکه غلام صدیق خان به مسکو رفت همراه با غلام نبی خان یك عده افغانها که در آنجا زندگی میکردند به مزار شریف آمدند. روسها به زودی عساکر شانرا خواستند. از این مسأله معلوم میشود که روسها آرزوی موفقیت امان الله خـان را نداشتند زیـرا در آن زمان هنوز امان الله خان در غزنی بود. طوریکه گفتم روسـها آرزو نداشتند که امان الله خان دوباره بر تخت افغانستان تکیه بزند و از طرف دیگر برای آنها حبیب الله کلکانی کاندید بهتر بود.

با وجود مخالفت روس و سایر مخالفت ها با آنهم قوای امان الله خان توانست تا در ابتدا قوای حبیب الله خان را شکست بدهد.

جنرال هاشـم خان کاکر که در آن جنگ شامل بود و چهـارصد تن از طرفداران حبیب الله خان را اسیر گرفته بود، میگوید :

پدرم را خدا بیامرزد یك شخص فقیر بود. او مرا گفت تا نزد امان الله خان بروم و به او بگویم که آمـاده نبرد با بچه سقـاء هستم. من نزد امان الله خان رفتم او از من به صورت جدی پرسید که چه میخواهم. من گفتم یك محصل مکتب پولیس هستم و دوخسربره من با من نیز همراه می باشند کدام قطعه یا گروپ با خود ندارم اما میخواهم علیه بچه سقاؤ بجنگم. امان الله خان رویش را بطرف سایر درباریان نموده گفت این هم دعوای خدمت را دارد. من به او گفتم که این دربارینانت با من بیایند. بعداً ما به خانه عزالدوله رفتیم و از آنجا یك توپ را گرفته

سلطنت امیر حبیب الله

افغانستان با تاریخ چندین هزار ساله، خویش شاهد فراز و نشیب های گوناگون بوده، جهان کشایان و امپراتوران و کشورهای مختلف به این کشور تاخته اند. اما نباید فراموش کرد که مردمان این کشور در طول تاریخ توانسته اند با شجاعت و مردانگی از کشور خویش دفاع نموده قوای متجاوز را از وطن شان برانند.

قابل یادآوری است که در کنار شجاعت و مردانگی و تلفات بی شمار اهالی این سرزمین، بعضاً معاهداتی نیز بر افغانها تحمیل شده است که طی آن قسمت هایی از کشور خویش را از دست داده اند. مثال مهم این گونه معاهدات، معاهده دیورند است که میان امیرعبدالرحمن خان و انگلیس ها امضا شد.

بعد از وفات امیرعبدالرحمن خان پسرش امیرحبیب الله پادشاه شد.

سید شمس الدین مجروح، که خاطرات زمان امیرحبیب الله را به یاد دارد می گوید که در آن زمان آرامی مطلق در کشور حکمفرما بود.

> در زمان امیر شهید در افغانستان آرامی و استقرار حکمفرما و امنیت برقرار بود و این امنیت و آرامی را می توان از برکت عملکرد امیر عبدالرحمن شمرد. عبدالرحمن خان یك دوره دیکتاتوری را پشت سرگذشتانده و قوت های محلی به اصطلاح فئودالی را که اکثراً مدعیان قدرت بودند از بین برد تا یك حکومت مرکزی بسازد. از برکت او در دوره امیر حبیب الله آرامی بود و این آرامی مدتی ادامه داشت. البته از لحاظ اصلاحات داخلی چندان کار مهم صورت نگرفت تنها مکتب حبیبیه را تأسیس نمود که قابل ذکر است. آن یك کار مثبت و خوب بود

سلیمان لایق میگوید که موضوع خروج نیروهای شوروی از طرف میخائیل گورباچوف مطرح گردید.

در سال ۱۹۷۵ میلادی که مطابق ۱۳٦٤ هجری شمسی است در اواسط ماه عقرب یك هیات بلند رتبه افغانستان تحت ریاست ببرك کارمل به مسکو دعوت شد. درین هیات علاوه برمن، سلطان علی کشتمند صدراعظم، داکتر صالح محمد زیری منشی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان، داکتر نجیب رئیس اطلاعات دولتی و جنرال نظر محمد وزیر دفاع نیز شامل بودند. از جانب شوروی در آن جلسه شخص گورباچوف صاحب شوارتنازه وزیر خارجه شوروی، مارشال سکلوف وزیر دفاع و چند تن از اعضای تخنیکی آنها اشتراك نموده بودند. آن نشست اولین مجلسی بود که رهبری افغانستان بطور دسته جمعی یا کولکتیف با رهبری اتحاد شوروی صحبت میکرد. قبل از آن چنان عادت بود که تنها رهبران ما و آنها بین خویش حرف میزدند و ما تنها گزارش آنرا از طریق رهبران خویش می شنیدیم که غالباً کارمل صاحب میگفت «دیگه به رفیق تان اعتماد کنین» آنها که چه میگفتند و چه می شنیدند تنها نقاطی را به ما میگفتند که لازم میدانستند به این خاطر ما هیچ وقت در قسمت اجرات آن جلساتی که قبلاً صورت گرفته بود مسئولیت نداریم.

در آن جلسه موضوع عمده ای که مطرح شد عبارت از برآمدن قوای اتحاد شوروی بود که این مساله از طرف گورباچوف پیشنهاد گردید و گفته شد که قوای شوروی از افغانستان می برآید و افغانستان باید در مقابل مداخلات که به آنها تحمیل میشود از خود مستقلانه دفاع کند. بعد از آن دفاع مستقلانه بین ما رواج پیدا کرد.

گورباچوف حرف میزد و گاهگاهی رویش را به طرف رفقایش میکرد و از آنها تائید میگرفت. از طرف ما کارمل حرف میزد و زمانیکه مساله خروج قوای شوروی مطرح شد، کارمل عکس العمل جدی نشان داد و گفت هیچ وقت موافقه ندارم که قوت های اتحاد شوروی از افغانستان

خارج شوند. در حالیکه انگشتان کارمل میلرزید و رنگ چهره اش تغییر یافته بود و بسیار ترسیده بود گفت اگر عساکر شوروی خارج شوند ما همه در خون غرق میشویم و انقلاب در خون غرق میشود. جانب مقابل با آرامی و خونسردی گفت این بدان معنی است که مردم افغانستان از انقلاب شما پشتیبانی نمیکنند و آنرا قبول ندارند و شما توسط عساکر ما انقلاب را بزور بالای مردم میقبولانید آیا اینطور نیست؟ کارمل خاموش نشسته بود. گورباچوف گفت : «مردم روسیه و گورباچوف به این جنگ رضایت ندارند و نمیخواهند فرزندان شانرا به جنگ ارسال کنند و ما هم نمیتوانیم چنان انقلابی را که شما نتوانستید آنرا به مردم خویش تفهیم کنید و رضایت آنان را جلب کنید به زور و جبر بالای آنها تحمیل کنیم.»

به هر حال درین باره قبلاً بین ما تفاهم موجود بود. من و داکتر صاحب نجیب قبلاً درین مساله توافق داشتیم و به این نتیجه رسیدیم که باید عساکر شوروی از افغانستان خارج شوند.

مذاکرات ملل متحد در باره مساله افغانستان از مدتها قبل جریان داشت و این مساله در مذاکرات رئیس جمهور امریکا رونالد ریگان و گورباچوف در واشنگتن لاینحل باقی ماند. لاکن شوروی کوشش کرد تا زیر عنوان قرارداد ژنـو عساکر خویش را از افغانستان بیرون بکشد. مذاکرات زیر نظر سازمان ملل متحد بین افغانستان و پاکستان آغاز شد و امریکا و شوروی نیز در جریان بودند.

ریاض احمد خان مامور وزارت خارجه پاکستان درین باره میگوید :

به هر حال پاکستان این خروج را در صورتی می پذیرفت که شوروی ها قوای شانرا در مدت کوتاه از افغانستان بیرون بکشند ... پاکستان به این مساله ضرورت داشت زیرا فشار بالای شوروی به حدی نرسیده بود که دیگر قابل تحمل نباشد در کنار این مساله پاکستان به این فکر بود که اگر مسکو آماده اخراج قوایش گردد، مذاکرات ژنـو مفید ثابت می شود.

مذاکرات چندین سال بطول انجامید لاکن مساله بنیادی تصمیم شوروی عبارت از تغییراتی بود که در زمانی گورباچوف صاحب رخ داد. شوروی در سال ۱۹۸۷ کوشش کرد تا حکومت کابل و مجاهدین با هم کنار بیایند ولی در اثر موضعگیری قوی حکومت مجاهدین مبنی بر عدم مذاکره با حکومت کابل، این کار صورت نگرفت.

شوروی ها در همین زمان تقسیم اوقات مختصر برای بیرون کشیدن قوای شان پیشنهاد کردند و در اثر این معاهده مفادی که به شوروی رسید این بود که طی یك موافقتنامه بین المللی قوای شانرا از افغانستان بیرون کشیدند. طی این موافقتنامه اول خروج قوای شوروی از افغانستان، دوم قطع مداخله خارجی، مساله سوم تضمینات و مساله چهارم برگشت مهاجرین افغان به کشور شان بود.

بعد از امضای توافقات ژنو، ادوارد شوارتناژه وزیر خارجه شوروی گفت موافقه امروز نتیجه روش نوین اتحاد شوروی است که میخواهد در مسایل خارجی مشکلاتش را حل کند.

موافقات امضا شده امروزی نتیجه فیصله های اتحاد شوروی مبنی برحل نمودن مشکلات سیاسی اش در عرصه خارجی است. امضای این موافقات قسمتی از نظریه نوین اتحاد شوروی است. این موافقات در نتیجه حسن نیت و مصالحه به میان آمده است.

قوای شوروی خروجش را از افغانستان آغاز کرد و در داخل کشور پروسه آشتی ملی جریان پیدا نمود و از قوت بیشتر برخوردار شد. حکومت کابینه ای را تشکیل داد که عده ای از وزیران سابقه حزبی نداشتند.

ودیر صافی وزیر هوانوردی مقرر شد. او میگوید :

به اثر دعوت صدراعظم عهده وزارت هوانوردی را قبول کردم. علت آن این بود که ما چند روشنفکر که در کابل زندگی میکردیم استادان پوهنتون کابل بودیم و یك عده ما روابط خویشاوندی و قومی با گروپهای مختلف مجاهـدین داشتیم، ما با هم مشوره کـردیم و

وضع ملی و بین المللی را تحلیل کردیم و باهم گفتیم که نجیب همیشه میگوید که حاضر است قدرت را از راه مذاکره واگذار کند ما که در کابل بودیم و در پوهنتون درس میدادیم و من در چهارده سال در فاکولته حقوق درس میدادم و زمانی ریاست آن فاکولته را به عهده داشتم با خود سنجیدم که آن فیصله را جنبه عملی بدهیم و قدرت را از اعضای حزب بگیریم و اگر یك وزارت هم از دست اعضای حزب دیموکراتیك خلق افغانستان گرفته شود و به مردم سپرده شود آنهم یك دستاورد بزرگ است و جنبه های مثبت دارد و اگر از سرمایه همان وزارت در راه آبادی وطن در راه تربیه جوانان وطن کار گرفته شود بهتر است و درمرحله بعدی کوشش میکنیم تا با موافقه مجاهدین یك حکومت اصولی و قانونی بوجود بیاید که قدرت از حزب دیموکراتیك خلق افغانستان به آنها انتقال کند و ما آن قدرت را انتقال می دهیم.

کودتای شهنواز تنی

داکتر نجیب الله بعد از سفر ژنیوا گفت که با بعضی از رهبران مخالفین دیده است و انحصار قدرت را نمیخواهد.

ما خواهان مذاکراه و مفاهمه با بعضی از رهبران صلح پسند جمهوری افغانستان هستیم و از آن تلاشهای که سبب تأمین صلح و امنیت در کشور گردد استقبال میکنیم. ما شیوه انحصار طلبانه قدرت را در پیش نداریم. ما در یك سهم گیری عادلانه متناسب با تمام قوت ها در حکومت مرکزی و ملی موافقه داریم. مسأله صلح در کشور مهم است و هر کس باید از راه انتخابات رویکار شود.

من در جریان سفرم به ژینوا با بعضی از رهبران مخالفین دیدم. از هر چه مهم تر راجع به مسأله وحدت ملی و دیموکراسی و انتخابات تأکید کردم که انتخابات یگانه راه حل وجلوگیری از خونریزی در کشور است.

در داخل کشور به سازمان های مخالف اجازه فعالیت داده شد که یکی از این سازمان ها جمعیت رستگاری ملی نام داشت.

پوهاند محمد اصغر رئیس جمعیت رستگاری میگوید :

توسط عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور بما اطلاع دادند که در امور شما مداخله نمیکنیم. ما برای آزمایش یك اعلامیه نوشتیم و خواستیم آنرا به سه لسان دری، پشتو و انگلیسی از رادیو نشر کنند. آنها گفتند اگر چه چند ماده اعلامیه مخالف سیاست و پالیسی ماست ولی چون با شما وعده کرده ایم بناءً آنرا بنشر میرسانیم. به همین ترتیب چند

ماه بعد نامه سرگشاده را در روزنامه پلوشه به نشر رساندیم که در آن از عدم هماهنگی در صفوف مجاهدین و حکومت کابل انتقاد کردیم.
خبرنگاران به تدریج روابط شانرا با ما برقرار ساختند و ما انتقاد های خویش را دوام می دادیم. ما در اول گفته بودیم که برای بدست آوردن قدرت کار نمیکنیم و هدف ما صرف صلح درکشور و ملت را از این غمها و مصائب نجات بخشیدن است.

اما در داخل حکومت مخالفت ها بر سرتصاحب قدرت جریان داشت و این مخالفت ها تا سرحد کودتا رسید و جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع بر علیه نجیب قیام کرد:
سلیمان لایق درین باره میگوید :

داکتر صاحب نجیب ملاقات های زیاد با تنی صاحب مینمود زیرا به وی اطلاع رسیده بود و بعض علایم نیز دیده میشد بطور مثال کندن موضع ها در اطراف وزارت دفاع آغاز شده بود و تانك ها به زمین گور میشد.
طوریکه شما میدانید داکتر صاحب نجیب سر قوماندان اعلی قوای نظامی کشور نیز بود و بطور منظم بوی اطلاعات میرسید. اما او با تنی محبت میکرد زیرا فکر میکرد که تنی یك شخص شجاع است و نباید ضایع شود در حالکیه میتوانست طی یك فرمان از طرف سر قوماندانی اعلی قوای نظامی جنرال تنی را سبکدوش سازد و موافقه حزب را نیز درین مورد بگیرد و حزب هم به اکثریت از او حمایت میکرد اما او بسیار کوشش کرد و تنی هم او را اطمینان داد که کودتا نمیکند. لاکن بنظر من بالای تنی صاحب بعض فشار ها وجود داشت و یکعده عناصر او را از آینده می ترساندند تا این حد او را تحریك کردند که دست به کودتا زد.

داکتر نجیب میگوید که او کوشش داشت تا از کودتا جلوگیری کند و جنرال تنی را در خانه اش به آشك دعوت کرد.

در خانه پای خانمم درد میکرد و حرکت نمیتوانست لاکن او بلند شده

گفت تنی را خواسته ای من برایش آشك پخته میکنم و برایش آشك پخته کرد. من و وطنجار نشسته بودیم و با او حرف می زدیم که چه میکنی و به کدام راه روان هستی. اول اینکه هیچ کس از این حادثه زنده نخواهد ماند و دوم اینکه هر گاه قدرت را در دست گرفتی تا چه مدت آنرا نگاه خواهی کرد؟ زیرا اگر ما تنها میتوانستیم حکومت کنیم ضرورت به مصالحه نبود پس مصالحه برای چیست. به این منظور است که سایر قوت ها بیایند و ما انحصار قدرت را نمیخواهیم. ما از چوکی تیر هستیم. اگر بیست (درصد) باشد یا سی، یك بر سوم باشد یا نصف مسأله نیست مهم اینست که باید آنها بیایند.

جنرال تنی میگوید که این حرف ها درست است ولی هدف چیزی دیگر بود.

این حقیقت داشت که مردم را آشك میداد اما کوشش داشت تا مردم را منحرف سازد نه تنها آشك بلکه جنرالان و رفقایش را پول هم میداد تا تطمیع شوند و به او تسلیم گردند. به این شکل یعنی به شیوه های کی‌جی‌بی و خادیستی او میخواست افغانستان را اداره کند. او بالای هیچ کس اعتماد نداشت به هیچ کس باور نداشت و با هر که فریبکاری میکرد.

جنرال تنی میگوید که حکومت نجیب بر بیگانگان متکی بود بناءً برای حزب و مردم افغانستان قابل قبول نبود.

حکومت نجیب بر خود متکی نبود او بر بیگانگان متکی بود بنابرین برای حزب و ملت قابل قبول نبود. در ضمن بی بند و باری در رژیم به مرحلهء آخر رسیده بود و دستگاه دولتی اداره خویش را از دست داده بود. رهبری سیاسی مانع انحرافات در حزب و دولت شده نمیتوانست. حزب بطرف انشعاب حرکت میکرد. نجیب و روسها هر دوبخاطر منافع مادی شان و اهداف سیاسي خویش اردو و قوای مسلح را پارچه پارچه ساختند و تشکیلات اردو را به تشکیلات قومی و خادیستی به شیوه کی‌جی‌بی تغیر دادند. ما نمیخواستیم تا اردو در مقابل ملت بجنگد ما

میخواستیم که به انتخاب مردم یك حکومت تشکیل شود. اما نجیب از قدرت دست نمیکشید و به این ترتیب به خواسته های مردم و حزب تسلیم نمیشد. بناءً ما قیام کردیم و بخاطر منافع مردم از منافع شخصی خویش گذشتیم. ما میخواستیم که در کشور برادر کشی خاتمه یابد، بالای مردم حکومت تحمیل نشود و اردو برخلاف مردم نجنگد. ما خواستیم که برای یك مدت کوتاه یك اداره موقت تشکیل گردد و از چنان سیستم جمهوری دفاع کند که آن سیستم به اساس مبارزه پارلمانی متکی باشد و در اثر یك رای گیری سری و آزاد هر که در انتخابات اکثریت پیدا کرد بتواند پارلمان و حکومت را تشکیل بدهد و حزب اقلیت در پارلمان حیثیت حزب اپوزیسیون را داشته باشد تا اینکه به انتخاب مردم یك حکومت منتخب تشکیل شود، و افغانستان آباد شود. به این منظور ما قیام کردیم.

عده ای از مردم به این باورند که این قیام یا کودتاه تحمیلی بود و شهنواز تنی راه دیگر نداشت.

سلیمان لایق به این نظر موافقه ندارد و میگوید :

از بعضی رفقای حزب شنیدم که گویا این کودتا بر تنی صاحب تحمیل شده است. به نظر من این حرف از یك نگاه حقیقت دارد و از جانب دیگر غلط است.

عده ای از طرفداران تنی صاحب میگویند که داکتر نجیب میخواست علیه تنی کودتا کند. این یك تعبیر غلط است زیرا بنظر من یکنفر که رئیس جمهور باشد و علاوه بر آن صدراعظم و قوماندان اعلی قوای مسلح کشور باشد او به کدام هدف در مقابل وزیر دفاع کودتا میکند؟ این حرف دور از منطق است. شما میدانید که کودتا بخاطر گرفتن قدرت صورت میگیرد که او (داکتر نجیب الله) این قدرت را عملاً داشت و صلاحیت اینرا نیز داشت که وزیر دفاع را لزوماً بر طرف سازد. در کشورهائیکه جنگ جریان داشته باشد این یك کار آسان و سهل است.

به این دلایل این نظر غلط است. و صحیح نیز است به این معنی که بالای جنرال صاحب تنی این کودتا تحمیل شد طوریکه تنی صاحب زیر تأثیر عناصر جاه طلب حزبی آمده بود و آن عناصر در اثر تغییرات سیاسی مقام های خویش را از دست میدادند. آنها بر تنی فشار آوردند و بر آن قوماندان هائیکه زیر نفوذ سیاسی چنان اشخاص بودند تا علیه داکتر نجیب بپاستد و نجیب را مجبور بسازند تا آنها را دوباره به مقام های شان نگهدارد و اگر بر قدرت نرسند باید از راه نظامی قدرت را در دست گیرند.

خیال محمد کتوازی میگوید که جنرالان نظامی به خطر کودتا پی می بردند. رفقای تنی که در سطح رهبری با او بودند بمن گفتند که قبلاً گفته ایم که از این کار باید جلوگیری شود و به تو نیز میگوئیم که در میان ما بنشین و مصاحله کن و ما را با یکدیگر آشتی بده. من برایشان گفتم که به سر هر دو چشم، اینکار را میکنم. آصف شور و ختگر و بعضی دیگر که در سطح رهبری قرار داشتند به منزل من آمدند. من گفتم خوب است آنها در خانه من نشسته بودند و گفتند اگر امکان داشته باشد با نجیب تماس بگیر زیرا ما میخواهیم با او ببینیم. من کوشش کردم و با مشکل زیاد با نجیب تلفونی تماس گرفتم. او گفت اگر راضی باشند من راضی هستم،من صلح میخواهم. اگر آنها یکبار صلح بخواهند من صد بار حاضر هستم که با ایشان ببینم و حرف بزنیم البته تو در میان ما باش و میانجیگری کن. نجیب بمن گفت من حاضر هستم و تو شاهد باش اگر چه تو طرفدار آنها هستی با آنهم مسأله ای نیست.

به اینصورت هر دو طرف حاضر شدند که با همدیگر بنشینند و قرار به این شد که فردا ساعت نه صبح با هم صحبت کنند. آنهای که در اطراف تنی بودند حدود شش یا هفت نفر آمدند به ساعت نه صبح با نجیب دیدند و صلح کردند و فردای آنروز به ساعت هشت صبح بمن تیلفون شد که آنها دوباره در وزارت دفاع جمع شده اند. همه آنها در اتاق رئیس

دفتر وزیر دفاع با لباس های تشریفاتی نشسته بودند و میخواستند به ساعت نه با داکتر نجیب ملاقات کنند.نجیب تمام برنامه اش را به تعویق انداخت و گفت حاضر است با آنها مذاکره کند.

چند دقیقه به ساعت نه باقی مانده بود که جعفر سرتیر تیلفون کرد و گفت کار ما خراب شده است، ما آمده نمیتوانیم. حدود سه یا چهار دقیقه به نه باقی مانده بود آنها گفتند که در اتاق وزیر دفاع جمع شده ایم و وزیر صاحب دفاع اجازه نمیدهد که با هم ملاقات کنیم. البته آنها قبلاً در غیاب تنی با داکتر نجیب دیده بودند. آنها گفتند اینك وزیر صاحب دفاع همه ما را به دفترش خواسته و اینجا حاضر است و می گوید من اجازه نمیدهم که با نجیب ببینید زیرا من نمیخواهم با او کنار بیایم ما میخواهیم که او باید برطرف شود.

من به نجیب تیفلون کردم و آنچه را شنیده بودم برایش گفتم. نجیب بمن گفت : «دیدی! باز نگوئی که ملامت هستی».

با مشکلات زیاد آنرا به شهر آرا رسانیدیم. در جنگی که بوقوع پیوست ما حدود چهارصد تن از طرفداران بچه سقاء را به اسارت گرفتیم و آنها را در مقابل امان الله خان ایستاده نمودیم بعداً ما به سفارت برتانیه، جایی که بچه سقاء سنگر گرفته بود رفتیم.

امان الله خان به وزیر دربار خویش یعقوب خان گفت که شاید بچه سقاء با سفیر برتانیه ملاقات کرده باشد و مبادا سفیر برتانیه کدام بلای دیگر را برای ما بسازد. من به امان الله خان خط نوشتم و گفتم که بچه سقاء را از اینجا عقب خواهم زد و یا خود را درین راه خواهم کشت. همان بود که به ساعت شش سقاء به طرف شمالی عقب نشینی کرد. زمانیکه بچه سقاء بار دوم حمله کرد من مریض بودم. این بار نایب سالار عبدالوکیل خان به جبهه اعزام گردید و از دست طرفداران بچه سقاء کشته شد.

حبیب الله خان بار دوم حمله کرد. حمله دوم وی اعلیحضرت امان الله خان را مجبور ساخت که کابل را ترك کند و اولاً به قندهار و از آنجا به هند برتانوی و سپس به ایتالیا مهاجرت نماید. امان الله خان در هجرت نیز عشق وطن و مردمش را بدل داشت. سردار احسان الله پسر امان الله خان می گوید که پدرش از حکومت ایتالیا خواهش کرد که زندانیان پشتون در خانه وی زندگی کنند.

در زمان جنگ (جنگ اول جهانی) یك تعداد زیاد پشتون ها توسط جرمن ها زندانی شده بودند. بعداً امریکایی ها و انگلیس ها آنان را در جنوب ایتالیا آورده بودند تا در مقابل جرمن ها و ایتالوی ها بجنگند. تعداد آنها بین صد تا یکصدوبیست نفر بود. اعلیحضرت امان الله خان از حکومت ایتالیا خواست که آنها را اجازه بدهد تا در خانه وی زندگی نمایند. حکومت ایتالیا خواهش وی را نپذیرفت اما به چهار تن آنان اجازه داد که روزهای جمعه به خانه ما بیایند.

ناکامی برنامهء ملل متحد

اگرچه داکتر نجیب الله توانست کودتای شهنواز تنی را ناکام سازد ولی از طرف مخالفین زیر فشار شدید قرار داشت.

سلیمان لایق به این باور است که مجاهدین نتوانستند حکومت داکتر نجیب را سرنگون سازند.

من باور دارم و مجاهدین هم از این حرف آزرده نخواهند شد که بگوییم آنها توانایی اینرا نداشتند که حکومت جمهوری افغانستان را به زور از میان بردارند. البته در داخل حزب و دولت اختلافات جدی که قبلاً به آن اشاره کردم وجود داشت و آنهم در اثر دسایس خارجی و نوازش های عده ای بوجود آمده بود. وضع به مرحله ای رسید که توازن قوا به نفع دولت جمهوری افغانستان نبود. بعضی قوت های ما مثلاً در شمال از مرکز اطاعت نمی نمودند. آنها با سازمان جمیعت اسلامی و حزب وحدت اسلامی و احمد شاه مسعود در پنجشیر ائتلاف کردند. دوستم صاحب، آغا صاحب سید منصور، مومن در حیرتان و جنرال هلال در میدان هوایی مزار شریف قیام کردند. لهذا برای ما بسیار مشکل بود که در شمال با قوت های خویش مصروف باشیم و در کابل و جنوب شرق و غرب با قوت های مجاهدین مقابله کنیم.

یك روزنامه نگار پاکستانی بنام رحیم الله یوسفزی میگوید که بعد از تحولات در شوروی حکومت افغانستان با مشکلات اقتصادی مواجه شد.

در اتحاد شوروی تحولات آمده بود و آنها مشکلات اقتصادی داشتند و

این مشکلات سبب شد که آنها نتوانند به افغانستان کمك کنند. علاوه بر کمك های پولی و تسلیحاتی و خوراکی که به افغانستان صورت میگرفت، تجارت افغانستان نیز وابسته به شوروی بود. زمانیکه آن کمك ها کم شد یا قطع گردید افغانستان با مشکلات زیاد مواجه شد و نظر به این کمبود ها پول، تیل و مواد خوراکی حکومت داکتر نجیب‌الله ضعیف گردید. حتی آنها برای پرواز طیارات شان تیل نداشتند که این یکی از مشکلات عمده بود.

ملل متحد کوشش داشت تا یك حکـومت انتقـالی بسازد و قدرت را از نجیب الله بگیرد.

انجنیر گلبدین حکمتیار درین باره میگوید :

طرح ما این بود که یك حکومت بیطرف از اشخاص غیر متنازع فیه که برای تمام تنظیم ها قابل قبول باشد و در قسمت سوابق آنها اعتراض وجود نداشته باشد تشکیل شود. نجیب بدون قید و شرط حکومت را به طور کامل به آنها بسپارد و در مدت شش ماه انتخابات صورت گیرد. به این منظور ما نمیخواستیم در کابل جوی خون جاری شود و جنگ برای بدست آوردن قدرت آغاز شود.

ملل متحد نیز طرحی را ارائه کرد و تنظیم ها بین خود موافقه کردند. بحث روی افراد آغاز شد و لست ترتیب شده بود و نزدیك بود که عملاً کار را آغاز کنند اما متأسفانه جمیعت اسلامی مخالفت کرد. آنها به همکاری چند جنرال تلاش کردند تا به قدرت برسند و با آن لست مخالفت کردند و نگذاشتند که آنطور یك حکومت تشکیل گردد و قدرت انتقال نماید.

پروفیسر برهان الدین ربانی میگوید که از ابتدا پالیسی مجاهدین آن بود که هر که به آنها تسلیم میشد از عفو عمومی برخوردار می گردید.

این یك سیاست همیشگی ما بود اگر یك قوماندان دولتی یا اگر ملیشه میبود یا افراد اداری، هر که به مجاهدین تسلیم میشد از عفو عمومی

که قبلاً اعلان نموده بودیم برخوردار می گردید و ما همیشه آنها را دعوت میکردیم که با مجاهدین تسلیم شوند. به این منظور دوستم، کیان و یا هر کسی دیگر که میخواست به مجاهدین نزدیك شود از طرف ما ممانعت وجود نداشت.

مولوی محمد یونس خالص میگوید که تنها حکومت اسلامی برای ما قابل قبول بود و بس :

ما جهاد کردیم و بما معلوم گردید که نه تنها در افغانستان بلکه در تمام کشور های اسلامی زمانی یك کشور واقعاً آباد و ملت آسوده میشود و آن حکومت به پیش رفته میتواند که در آنجا حکومت و مردم با همدیگر همکاری داشته باشند و اگرچنین نباشد آن کشور پیشرفت کرده نمیتواند.

مثلاً در افغانستان ظاهر شاه حاکم بود از طرف دیگر علماء حاکمیت داشتند. اما علماء یك طرف می رفتند و حکومت طرف دیگر بناءً بنظر ما چنان یك حکومت اسلامی که در رأس آن اشخاص با داشتن مفکوره اسلامی وجود داشته باشد و علماء با آن متحد باشد آن حکومت جامعه را به پیش برده میتواند خصوصاً اگر در راه سیاسی هم با هم متحد باشند.

ما میدانستیم اگر منابع بین المللی برای ما کدام رهبری بیاورد آن رهبری طوری خواهد بود که نه با آن فکر اسلامی خواهد بود و نه فکر ملت بناءً با آن موافقه نداشتیم. حالا هم مردم سر و صدا بالا میکنند و از منابع بین المللی میخواهند اما باور دارم تا زمانیکه یك حکومت اسلامی در افغانستان تشکیل نگردد در منطقه امنیت آمده نمیتواند.

داکتر نجیب الله بعد از تلاشهای زیاد ملل متحد حاضر شد تا قدرت را به یك حکومت انتقالی بسپارد. او بعد از ملاقات با بینان سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در موضوع افغانستان گفت :

مذاکرات با آقای بینان سیوان به مرحله جدی رسیده است من پشتیبانی

خویش را از تلاش های نمایندهء سرمنشی ملل متحد برای تشکیل یك اجتماع افغانی اعلام میکنم. به همین ترتیب در اشتراك گرد هم آئی افغانها که به سر پرستی ملل متحد صورت خواهد گرفت اصرار نخواهم کرد. ماموافقه نمودیم تا تمام صلاحیت های اجرائیوی خویش را طوریکه آقای پطروس غالی گفته در همان روز به حکومتی انتقالی بسپاریم. اما باید آن حکومت اختیارات کامل داشته باشد و مصئونیت و امنیت و تمامیت ارضی و وحدت افغانستان را حفظ کرده بتواند.

استعفی داکتر نجیب الله مشکلات داخلی را زیادتر ساخت.

خبرنگار انگلیسی رادیو بی‌بی‌سی بنام کریس باورز که در آن زمان در کابل بود میگوید که یك شب قبل از سرنگونی حکومت داکتر نجیب الله او با رهبران حزب در کابل مذاکره نموده بود.

یکی از مقامات نزدیك به داکتر نجیب الله بمن گفت که یك شب قبل از سرنگونی حکومت داکتر نجیب الله حدود ششصد تن از ملیشه های ازبك را با چندین طیاره از شمال خواستیم. نجیب تنها به دو طیاره اجازه داده بود اما ما ده طیاره را خواستیم زیرا ترس آن میرفت که حکمتیار از سمت لوگر حمله خواهد کرد. این ملیشه ها در میدان هوایی باقی ماندند. ملل متحد در انتظار پانزده نفری بود که می خواستند به کابل بیایند و اداره موقتی را تشکیل دهند.

نظر به معلومات من از طرف حکومت کابل نه نفر معرفی شده بود و موافقه شده بود که از طرف مجاهدین شش نفر معرفی گردند و ملل متحد بر پاکستان متکی بود که بالای مجاهدین فشار بیاورد که شش تن را معرفی کنند. تا آخر از نام نویس اطلاعی نیامد و بینان سیوان بین کابل و اسلام آباد در رفت و آمد بود. بینان سیوان نا وقت شب به کابل رسید و گفت پروسه ناکام شده است و او کوشش کرد تا داکتر نجیب را از کابل خارج سازد. نجیب دست پاچه شده بود و از جنرال

۲۰ ـ ۲۵ جون
۳۰ جوزا ـ ٤ سرطان
مذاکرات مقدماتی ژینوا دایر گردید .

۲۷ ـ ۳۰ اکست
۵ ـ ۷ سنبله
دور پنجم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا انجام یافت .

۱۷ اکتوبر
۲۵ میزان
چهلمین اجلاسیه عمومی موسسه ملل متحد دایر گردید . ائتلاف مجاهدین افغانستان هیاتی را به سرپرستی انجنیر گلبدین حکمتیار به آنجا فرستاد .

۱۳ نوامبر
۲۲ عقرب
مجمع عمومی سازمان ملل متحد با ۱۲۲ رای موافق ، ۱۹ رای مخالف و ۱۲ ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

نوامبر
عقرب
هیات مجاهدین به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار در نیویورک تقاضا ایالات متحده امریکا مبنی بر ملاقات رونالد ریگاز رئیس جمهور آنکشور با هیات مجاهدین را رد نمود .

۱٦ ـ ۱۹ دسامبر
۲۵ ـ ۲۸ قوس
دور ششم مذاکرات ژینوا صورت گرفت .

۱۹۸۶

۲ اپریل
۱۲ حمل
حکومت ایالات متحده امریکا دادن اسلحه ضد هوائی استنگر را به مجاهدین افغانستان منظور نمود .

۲ می
۱۲ ثور
پلینوم کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان دایر گردید .

٤ می
۱٤ ثور
داکتر نجیب الله به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب شد .

۵ ـ ۲۳ می
۱۵ ثور ـ ۲ جوزا
هفتمین دور مذاکرات غیر مستقیم در جهت حل مساله افغانستان بین حکومت کابل و پاکستان در ژینوا دایر گردید .

۱٦ جون
۲٦ جوزا
پروفیسر برهان الدین ربانی سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان با رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا در آنکشور ملاقات نمود .

۱۸ ـ ۲۱ جولای
۲۷ ـ ۳۰ سرطان
محکمه در کابل دایر گردید و شش تن از قوماندانان ارشد مجاهدین هریک احمد شاه مسعود ، پناه خان ، سید منصور ، اسمعیل خان ، علاءالدین خان و مولوی جلال الدین حقانی را غیابا به اعدام محکوم نمود .

۲۲ جولای
۳۱ سرطان
پروفیسر صبغت الله مجددی به حیث سخنگوی ائتلاف مجاهدین تعیین گردید .

۲۸ جولای
٦ اسد
میخانیل گورباچوف رهبر شوروی در ولادی واستک اعلان کرد که شش غند از عساکر آنکشور الی پایان سال جاری افغانستان را ترک خواهند نمود

۳۱ جولای ـ ۸ اکست
۹ ـ ۱۷ اسد
دور هشتم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید ولی بدون تعیین تاریخ بعدی خاتمه یافت .

۲۵ سپتامبر
۳ میزان
اولین راکت زمین به هوای استنگر در اطراف میدان هوایی جلال آباد استعمال گردید .

۱۸ نوامبر
۲۷ عقرب
دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسه ملل متحد در امور افغانستان جهت انجام دور تازه مذاکرات به کابل و اسلام آباد سفر نمود .

۲۰ نوامبر
۲۹ عقرب
ببرک کارمل از تمام مقام های حزبی و دولتی افغانستان کناره گیری نمود .

۲۲ نوامبر
اول قوس
مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت ۱۲۲ رای خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

نوامبر ـ دسامبر
قوس
نیروی عظیم از قطعات نظامی اتحاد شوروی و اردوی حکومت کابل به دره های جدران ولایت پکتیای هجوم بردند . آنها توانستند بعد از یکماه جنگ و درگیری کاروان نظامی شانرا به شهر محاصره شده خوست برسانند .

۱۲ دسامبر
۲۱ قوس
داکتر نجیب برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت و در آنجا با میخائیل گورباچوف ملاقات نمود .

۱۹۸۷

اول جنوری
۱۱ جدی
در کابل اعلان گردید که آتش بس یک جانبه میان حکومت کابل و مجاهدین سر از تاریخ ۱۵ جنوری عملی میگردد . ائتلاف مجاهدین افغانستان این پیشنهاد را رد نمودند .

۱۵ جنوری
۲۵ جدی
در روز اول اعلان آتش بس از طرف داکتر نجیب ، طیارات حکومت کابل شهرک های مرزی پاره چنار و تره منگل ـ پاکستان را بمباران نمودند .

۱۷ جنوری
۲۷ جدی
رهبران مجاهدین افغانستان در یک اجتماع عظیم از مهاجرین و مجاهدین افغانستان در شهر پشاور سخنرانی نموده پیشنهاد آتش بس حکومت داکتر نجیب را رد کردند .

۲۵ فبروری ـ ۹ مارچ
٦ ـ ۱۸ حوت
دور نهم مذاکرات غیر مستقیم میان حکومت کابل و پاکستان در ژینوا دایر شد .

۲۰ جولای
۲۹ سرطان
داکتر نجیب الله رئیس حکومت کابل با میخائیل گورباچوف در مسکو ملاقات نمود .

۲۳ جولای
اول اسد
اجتماع بزرگ از قوماندانان افغانستان که به ریاست اسمعیل خان در یکی از نقاط کوهستانی ولایت غور تشکیل شده بود و بنام جلسه ساغر یاد می شد ، پایان یافت .

۱۸ اکتوبر
۲٦ میزان
مولوی محمد یونس خالص به حیث سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان تعیین شد .

۲۳ نوامبر
۲ قوس
مجمع عمومی موسسه ملل متحد با اکثریت ۱۲۳ رای قطعنامه را صادر کرده و از نیروهای شوروی خواست تا از افغانستان بیرون شوند .

۲۹ نوامبر
۸ قوس
لویه جرگه در کابل تشکیل شد تا روی قانون اساسی جدید بحث نماید .

۱۹۸۸

۲ ـ ۸ اپریل
۱۳ ـ ۱۹ حمل
نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در ژینوا گرد هم آمدند تا ترتیبات محفلی‌راکه طی آن توافقات ژینوا به امضا میرسد ، بررسی کنند .

۱٤ اپریل
۲۵ حمل
به اثر تلاشهای فراوان نمایندگان ملل متحد در امور افغانستان توافقات ژینوا بین نمایندگان حکومت کابل ، پاکستان . اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا به امضا رسید .

۲٦ می
٦ جوزا
محمد حسن شرق به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین گردید .

۱۹۸۹

۲۷ جنوری
۷ دلو
اکثر کشور های غربی و جاپان سفارت خانه هایشان در کابل را بستند .

۲۵ فبروری
٦ حوت
محمد نادر شاه و برادرانش از بمبئی به پشاور رسیدند .

۸ مارچ
۱۸ حوت
محمد نادرشاه هند برتانوی را به قصد افغانستان ترک داده و به ولایت پکتیا داخل شدند .

۲٦ مارچ
٦ حمل
امان الله خان با قوای پانزده هزار نفری قندهار را به قصد کابل ترک نمود .

۱۵ اپریل
۲٦ حمل
جنگ سختی میان قوای امان الله خان و طرفداران حبیب الله کلکانی در نزدیکی غزنی رخ داد .

۲٤ می
۲ جوزا
امان الله خان پادشاه مخلوع افغانستان از کشور فرار نمود .

۱۲ اکتوبر
۲۲ میزان
قوای محمد نادر خان در کوههای اطراف کابل سنگر گرفته و ارگ را گلوله باران نمودند .

۱٤ اکتوبر
۲٤ میزان
ارگ شاهی در محاصره طرفداران محمد نادر خان در آمد .

۱٤ فبروری
۲۵ دلو
آخرین سرباز شوروی افغانستان را ترک نمود .

۲۱ فبروری
اول حوت
حکومت کابل حالت اضطرار را اعلان کرد .

۲۱ فبروری
اول حوت
سلطان علی کشتمند دوباره به حیث صدراعظم افغانستان تعیین شد .

۲۲ فبروری
۲ حوت
اجتماع از نمایندگان تنظیم های مختلف مجاهدین افغانستان بخاطر تعیین زعامت و حکومت موقت مجاهدین در شهر راولپندی تشکیل شد . این اجتماع بنام شورای مشورتی مجاهدین افغانستان شهرت یافت .

۲٦ فبروری
٦ حوت
پروفیسر صبغت الله مجددی از طرف شورای مشورتی به حیث رئیس جمهور موقت افغانستان انتخاب گردید .

۵ مارچ
۱٤ حوت
بعد از زد و خورد مختصر میان مجاهدین و سربازان حکومت کابل ، پایگاه نظامی ثمر خیل در شرق جلال آباد به تصرف مجاهدین در آمد .

۸ مارچ
۱۷ حوت
حمله بزرگ مجاهدین بخاطر تسخیر شهر جلال آباد آغاز گردید .

۱۰ مارچ
۱۹ حوت
عربستان سعودی حکومت موقت مجاهدین افغانستان را به رسمیت شناخت .

۷ اپریل
۱۸ حمل
ایالات متحده امریکا شخصی بنام پیتر تامسن را به حیث سفیر آنکشور نزد مجاهدین افغانستان معرفی نمود .

۱۵ می
۲۵ ثور
لویه جرگه در کابل ترتیب یافت .

۹ جولای
۱۸ سرطان
۳۲ تن از فرماندهان و مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار بدست یکی از قوماندانان حزب اسلامی بنام سید جمال کشته شدند . حزب اسلامی تعداد کشته شدگان را یازده نفر خواند .

۱۸ جولای
۲۲ سرطان
بدنبال کشته شدن فرماندهان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار ، پرفیسر برهان الدین ربانی ضمن سخنرانی در اجتماع که به مناسبت یاد و بود آنها در شهر پشاور دایر گردیده بود از رهبران جهاد خواست تا عضویت حزب اسلامی در حکومت موقت به حالت تعلیق در آید .

۵ اگست
۱٤ اسد
انجنیر گلبدین حکمتیار طی کنفرانس مطبوعاتی حکومت موقت

را بی اعتبار خوانده و از عهده وزارت خارجه حکومت موقت مجاهدین استعفی نمود .

۱۹۹۰

اول جنوری
۱۱ جدی
سید جمال قومانداان حزب اسلامی افغانستان که مسئول قتل فرماندهان و مجاهدین جمیعت اسلامی در ولایت تخار بود همراه با برادر و دو تن دیگر از همکارانش در شهر تالقان به دار آویخته شد .

٦ مارچ
١٦ حوت
جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت کابل دست به کودتا زد ولی ناکام گردید.

٦مارچ
١٦ حوت
انجنیر گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان در یک کنفرانس مطبوعاتی در شهر اسلام آباد پاکستان حمایتش را از کودتاچیان اعلان نمود .

٧ مارچ
١٧ حوت
عده از رهبران کودتا به شمول جنرال شهنواز تنی از افغانستان فـرار نـموده توسط طیاره نظامی به مناطق قبایلی پاکستان پیاده شد .

١٥ اپریل
٢٦ ثور
اجتماعی در ولایت هرات بخاطر تسلیم شدن تعدادی از افراد مسلح به حکومت داکتر نجیب ترتیب شده بود . دو تن از افراد مسلح از میان صفوف تسلیم شدگان بروی مقامات حکومتی آتش گشودند . فضل الحق خالقیار والی ولایت هرات زخمی گردید و چند افسر به شمول جنرال جلال رزمنده کشته شد .

۲۱ اپریل
اول ثور
فضل الحق خالقیار به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین شد .

۳ سپتامبر
۱۲ سنبله
داکتر نجیب الله جهت اشتراک در کنفرانسی کابل را به قصد پاریس ترک نمود .

٦ سپتامبر
۱۵ سنبله
عده از فرماندهان تنظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان در ولایت ننگرهار زمانیکه مشغول جلسه بودند هدف راکت سکاد قرار گرفته ٦ کشته و ۲۵ تن آنها مجروح گردیدند .

۱۰ سپتامبر
۱۹ سنبله
پروفیسر صبغت الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین راهی صفحات شمال افغانستان گردید .

۹ اکتوبر
۱۷ میزان
قوماندانان مشهور اکثر ولایات افغانستان جلسه شانرا در مرز افغانستان و پاکستان در منطقه شاه سلیم دایر کردند . درین اجتماع که بنام شورای سرتاسری قوماندانان جهادی افغانستان مسمی گردید احمد شاه مسعود نیز اشتراک نمود

۲٤ اکتوبر
۲ عقرب
توافقنامه برای رفع اختلافات و تاسیس اداره واحد در مناطق آزاد میان دو تنظیم حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان در پشاور به امضا رسید .

۱۱ نوامبر
۲۰ عقرب
پروفیسر صبغت الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین عازم

جبهات ولایت هرات گردید

۱۹۹۱

۹ فبروری
۲۰ دلو
بدنبال تصمیم حکومت موقت مجاهدین ، یک گروه بالغ به سیصد تن از مجاهدین گروههای مختلف عازم عربستان سعودی شدند تا در کنار عساکر متحدین علیه اعراق بجنگند .

۳۱ مارچ
۱۱ حمل
شهر خوست بدست مجاهدین سقوط نمود .

۲۰ اپریل
۳۱ حمل
انفجار عظیمی در اسد آباد مرکز ولایت کنر حدود هزار کشته و زخمی از خود بجا گذاشت .

۳۰ اپریل
۱۰ ثور
نیروهای حکومت کابل توانست بعد از درگیری های خونین یکی از پایگاههای مهم مجاهدین در منطقه تنگی واغجان ولایت لوگر را تصرف کند .
۱۵ می
۲۵ ثور
به سلسله عملیات مجاهدین در شمال افغانستان پایگاه ستراتیژیکی حکومت در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار بدست مجاهدین تحت فرماندهی احمد شاه مسعود سقوط نمود .

۱۷ می
۲۷ ثور
جنگ شدید میان گروههای مجاهدین در ولایت کنر آغاز گردید .

می
قوای عظیم از نیروهای زمینی و هوایی حکومت کابل بر مراکز فرماندهی اسمعیل خان در ولایت هرات حمله نمودند .

۱۹ می
۲۹ ثور
اسمعیل خان قوماندان عمومی مجاهدین ولایت هرات اعلان نمود که در اثر بمباران نیروی هوایی کابل حدود ده هزار خانواده از ولسوالی های زنده جان و اطراف شهر هرات به مناطق امن تر کوچیده اند واین خانواده ها بدون آب و غذا و سرپناه در خطر نابودی قرار دارند .

۲۲ می
اول جوزا
چهار عدد راکت سکاد بر ولسوالی خواجه غار ولایت تخار اصابت کرد . اضافه از پنجاه تن کشته و زخمی شدند . در میان مجروحین یک کارمند سویدنی کمیته خیریه سویدن برای افغانستان نیز شامل بود.



۲ جون
۱۲ جوزا
در اثر بمباران شدید و حملات حکومت کابل در شمال افغانستان ، مجاهدین از مراکز حکومتی که آنها را سه هفته قبل در ولسوالی خواجه غار تصرف نموده بودند عقب نشینی کردند .

۲۱ جولای
۳۰ سرطان
مجاهدین بعد از درگیری های خونین چند پایگاه حکومت کابل در شمال افغانستان به شمول ولسوالی های خواجه غار ، اشکاشم و زیباک را تصرف کردند .

۱٦ اگست
۲۵ اسد
طیارات حکومت کابل بصورت ناگهانی به مرکز فرماندهی احمد شاه مسعود در ولایت تخار حمله نمودند دهها تن از اهالی و مجاهدین کشته و زخمی شدند ولی مسعود بطور معجزه آسا از

۱٤ اکتوبر
۲٤ میزان
حبیب الله خان کلکانی کابل را به قصد شمالی ترک نمود .

۱۵ اکتوبر
۲۵ میزان
محمد نادر شاه طی مراسمی در مسجد عیدگاه شهر کابل به حیث پادشاه افغانستان تعیین شد .

۱۷ اکتوبر
۲۷ میزان
محمد نادر شاه پادشاه افغانستان امر حمله به مناطق شمالی را صادر نمود.

۲ نوامبر
۱۱ عقرب
حبیب الله خان کلکانی با هفده تن از همراهانش در منطقه چمن حضوری کابل به دار آویزان شدند .

۱۹۳۱

۲٤ جون
۲ سرطان
معاهده بنام بیطرفی و عدم تجاوز متقابله میان افغانستان و اتحاد شوروی در ۹ ماده در کابل به امضا رسید .

۳۱ اکتوبر
۹ عقرب
قانون اساسی افغانستان که بنام اصول اساسی دولت علیه افغانستان یاد میشد در ۱۱۰ ماده به تصویب رسید .

این حادثه جان به سلامت برد .

۱۸ سپتامبر
۲۷ سنبله
حملات مجاهدین برای تسخیر شهر گردیز آغاز گردید .

۲۸ سپتامبر
۷ میزان
یک هیات از رهبران مجاهدین افغانستان برای اشتراک در جلسه عمومی موسسه ملل متحد عازم نیویارک شدند .

۵ نوامبر
۱٤ عقرب
یک خبرنگار پرتگالی هنگام مصاحبه بر محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان در منزلش [illegible] شهر روم کشور ایتالیا حمله نمود . شاه سابق با برداشتن جراحات جزئی از حادثه جان به سلامت برد .



۸ نوامبر
۱۷ عقرب
هیات مجاهدین افغانستان به سرپرستی برهان الدین ربانی پاکستان را به قصد جده ترک نمود . این هیات می خواهد تا از طریق عربستان سعودی برای مذاکره به روسیه بروند .

۱۵ نوامبر
۲٤ عقرب
اعلامیه مشترکی بین هیات مجاهدین و مقامات روسیه در هشت ماده در شهر مسکو به امضا رسید .

۱۹ نوامبر
۲۸ عقرب
حزب اسلامی افغانستان اعلان نمود که مجاهدین شان حملات وسیع بالای پایگاههای حکومت در سراسر افغانستان را از سر گرفته اند . این حملات با فیر تفنگچه توسط انجنیر حکمتیار بر یک پوسته حکومتی در ولایت لوگر آغاز گردید .

۱۹۹۲

۲۱ جنوری
اول جدی
حدود هزار سربازیکه هنگام سقوط شهر خوست بدست مجاهدین اسیر شده بودند طی مراسمی در غند ژور ولایت پکتیا آزاد شدند .

۱۵ مارچ
۲۳ حوت
ولایت سمنگان بدست مجاهدین سقوط نمود .

۲۰ مارچ
۲۸ حوت
مجاهدین گروه های مختلف و افراد ناراض اردوی حکومت کابل کنترول شهر مزار شریف را بدست گرفتند .

۱۱ اپریل
۲۲ حمل
افسران و سربازان پوسته های امنیتی شاهراه سالنگ به مجاهدین احمد شاه مسعود پیوستند .

۱٤ اپریل
۲۵ حمل
مجاهدین کنترول میدان هوایی بگرام را بدست گرفتند .

۱٦ اپریل
۲۷ حمل
داکتر نجیب الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد .

** ** **

۱۹۳۳

۲ جون
۱٦ جوزا
سردار محمد عزیز برادر محمد نادر شاه و سفیر افغانستان در آلمان کشته شد .

۸ نوامبر
۱۷ عقرب
محمد نادر پادشاه افغانستان توسط متعلمی بنام عبدالخالق به قتل رسید .

۸ نوامبر
۱۷ عقرب
محمد ظاهر شاه به حیث پادشاه افغانستان تعیین گردید .

۱۵ دسامبر
۲٤ قوس
محکمه در کابل دایر شد و عبدالخالق را با عده از دوستان و اقاربش به اعدام محکوم نمود .

۱۹۳٤

۲۵ سپتامبر
۳ میزان
افغانستان به عضویت سازمان نو تشکیل ملل متحد در آمد .

۱۹۳٦

۲۹ مارچ
۹ حمل
نخستین معاهده مودت بین افغانستان و ایالات متحده امریکا در لندن به امضا رسید .

۲٤ سپتامبر
۲ میزان
شاه محمود خان وزیر حربیه افغانستان عازم اتحاد شوروی گردید .

۱۹۳۸

۷ جولای
۱٦ سرطان
پیمانی میان نمایندگان چهاز کشور افغانستان ، ایران ، ترکیه و عراق به منظور استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک ، عدم تعرض ، تشدید روابط و همکاری های متقابل در ده ماده در قصر اسد آباد تهران به امضا رسید .

۳ سپتامبر
۱۲ اسد
جنگ دوم جهانی آغاز گردید و افغانستان به قوای نظامی اش امر آماده باش را صادر نمود .

۱۹۳۹

٦ سپتامبر
۱۵ اسد
حکومت افغانستان توسط فرمان پادشاهی بیطرفی اش در جنگ جهانی را اعلان نمود .

۱۹٤۱

۵ نوامبر
۱٤ عقرب
لویه جرگه دایر شد و سیاست بیطرفی افغانستان در جنگ دوم جهانی را مورد تائید قرار داد .

۱۹٤٦

۹ مي
۱۹ ثور
سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان بنابر معاذیر صحی از وظیفه اش استعفی داد و به عوض او سردار شاه محمود خان وزیر حربیه به حیث صدراعظم تعیین گردید .

۱۹٤٧

۳۰ سپتامبر
۸ میزان
نمایندگان افغانستان در سازمان ملل متحد در برابر پذیرش پاکستان در آن سازمان رای مخالف دادند .

۱۹٥۰

۲۱ مارچ
اول حمل ۱۳۲۹
نیروهای امنیتی تعدادی از اشخاص سرشناس به شمول سید اسمعیل بلخی را در کابل گرفتار کردند .

۱۹٥۳

۲٥ فبروری
٥ حوت
اتحاد شوروی به موجودیت کار شناسان ملل متحد در شمال افغانستان رسماً اعتراض نمود .

٦ سپتامبر
۱٥ سنبله
رادیو کابل اعلان نمود که سردار شاه محمود خان صدراعظم

افغانستان نسبت معاذیر صحی از وظیفه اش استعفی داده و به عوض او سردار محمد داود خان منحیث صدراعظم تعیین شد .

۲۰ سپتامبر
۲۹ سنبله
کابینه سردار محمد داود خان اعلان گردید .

۱۹۵۵

۱۶ دسامبر
۲۵ قوس
بولگانین و خروشچف دو تن از رهبران شوروی برای بار اول به کابل آمدند .

۱۹۵۶

۱۸ اگست
۲۷ اسد
اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان به کابل آمـد .

۱۹۵۸

۲۱ جون
۳۱ جوزا
محمد داود خان بنابر دعوت ایزنهاور رئیس جمهور امریکا به آن کشور رفت .

اول اکتوبر
۹ میزان
ورشیلوف صدر هیات رئیسه عای اتحاد شوروی به کـابل سفر نمود .

روزشمار وقایع افغانستان

۱۹۱۹ ـ ۱۹۹۲

۱۹۱۹

۲۰ فبروری
۲۰ دلو
امیرحبیب الله پادشاه افغانستان در کله گوش ولایت لغمان توسط شخص ناشناس به قتل رسید .

۲۱ فبروری
اول حوت
سردار نصرالله برادر امیر حبیب الله خان در جلال آباد اعلان پادشاهی نمود.

۲۱ فبروری
اول حوت
امان الله پسر امیر حبیب الله خان در کابل اعلان پادشاهی کرد .

۱۹۵۹

۸ دسامبر
۱۶ قوس
ایزنهاور رئیس جمهور ایالات متحده امریکا به کابل سفر نمود .

۱۹۶۰

٤ مارچ
۱٤ حوت
قراردادی بنام موافقتنامه کلتوری أفغانستان و اتحاد شوروی توسط محمد داود خان و خروشچف در کابل به امضا رسید .

۲۶ مارچ
۶ حمل
امان الله خان شاه سابق افغانستان در سویس وفات یافت .

۱۰ اگست
۱۹ اسد
محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان به کشورهای مصر و یوگوسلاویا سفر نمود

۱۹۶۱

۵ سپتامبر
۱۵ سنبله
بدنبال خرابی اوضاع میان افغانستان و پاکستان قونسلگری های افغانستان در شهر های کویته ، چمن و پشاور مسدود گردید .

۲۸ اکتوبر
۷ عقرب
شورای ملی کمک های اتحاد شوروی در پلان پنجساله را تائید نمود.

۱۹٦۳

۷ مارچ
۱۹ حوت
محمد داود خان از صدارت استعفی و داکتر محمد یوسف به تشکیل کابینه موظف گردید .

۱۲ مارچ
۲۵ حوت
کابینه داکتر محمد یوسف اعلان گردید .

۲۸ مارچ
۸ حمل
کمیته برای تسوید قانون اساسی جدید تعیین شد .

۳۱ مارچ
۱۱ حمل
کمیته ای که برای ترتیب قانون اساسی جدید تشکیل شده بود برای اولین بار جلسه نمود .

۲۸ می
۷ جوزا
در اثر مساعی ایران روابط افغانستان و پاکستان به حالت عادی در آمد .

۱۹٦٤

۲۹ فبروری
۹ حوت
کمیته مشورتی برای غور روی قانون اساسی جدید شروع بکار نمود

۱٤ می
۲٤ ثور
کمیسیون تسوید قانون اساسی کارش را به اتمام رسانید .

۱۲ اگست
۲۱ اسد
دارالتحریر شاهی فرمانی صادر کرد و از مردم خواست تا نمایندگان شانرا بخاطر تشکیل لویه جرگه انتخاب کنند .
۱٤ اگست
۲۳ اسد
متن مسوده قانون اساسی جدید در مطبوعات انتشار یافت و از مردم خواسته شد تا در باره آن اظهار نظر نمایند .

اول سپتامبر
۱۰ سنبله
شاهراه سالنگ افتتاح گردید .

۹ سپتامبر
۱۸ سنبله
لویه جرگه بمنظور تصویب قانون اساسی جدید در کابل دایر شد .

۲۰ سپتامبر
۲۹ سنبله
شورا قانون اساسی جدید را تصویب نمود .

اول اکتوبر
۹ میزان
قانون اساسی جدید توسط محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان توشیح شد .

۱۹۶۵

اول جنوری
۱۱ جدی
حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تاسیس گردید .

۲۰ جنوری
۳۰ جدی
سفیر اتحاد شوروی طرح پلان ۲۵ ساله شهر کابل را که توسط کارشناسان آنکشور ترتیب شده بود به پادشاه افغانستان در کابل تقدیم نمود .

۱۱ مارچ
۲۲ حوت
پروژه کانال ننگرهار توسط پادشاه افتتاح شد .

۹ سپتامبر
۱۸ سنبله
کار انتخاب اعضای ولسی جرگه آغاز یافت .

۲٤ سپتامبر
۲ میزان
کار انتخاب اعضای ولسی جرگه که تعداد آنها به ۲۱۶ تن میرسیدند به اتمام رسید .

۱۳ اکتوبر
۲۱ میزان
داکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان ختم دوره انتقالی را رسما به شاه گزارش داد .

۱٤ اکتوبر
۲۲ میزان
اولین شورا افغانستان پس از توشیح قانون اساسی جدید با بیانیه

پادشاه افتتاح شد و بنام دور دوازدهم شورای ملی شهرت یافت .

۲٤ اکتوبر
۲ عقرب
داکتر محمد یوسف به شورا رفت تا برای حکومتش رای اعتماد بگیرد ولی تالار از طرف محصلین و متعلیمن معارف اشغال گردیده بود .

۲۵ اکتوبر
۳ عقرب
هنگامیکه صدراعظم به حکومتش رای اعتماد میگرفت در خارج تالار شورا تظاهراتی جریان داشت . پولیس به تظاهر کنندگان آتش گشود و در اثر آن چند نفر کشته و زخمی شدند .

۲٦ اکتوبر
٤ عقرب
شورا از حکومت خواست تا راجع به تظاهرات دیروزی و عملکرد حکومت معلومات مفصل تهییه کند .

۲۹ اکتوبر
۷ عقرب
داکتر محمد یوسف از عهده صدارت استعفی و به عوض او محمد هاشم میوندوال به حیث صدراعظم تعیین شد .

۲ نوامبر
۱۲ عقرب
شورا به حکومت میوندوال رای اعتماد داد .

۳ نوامبر
۱۳ عقرب
محمد هاشم میوندوال بخاطر دلجوئی محصلان به پوهنتون کابل رفت .

۱۹۶۷

۲۰ می
۹ جوزا
نیکولای پودگورنی صدر هیات رئیسه عالی اتحاد شوروی به افغانستان سفر نمود .

۱۱ اکتوبر
۱۸ میزان
محمد هاشم میوندوال از عهده صدارت استعفی و به عوض او عبدالله یفتلی مامور گشت تا تعیین صدراعظم جدید امور حکومت را اداره کند .

اول نوامبر
۹ عقرب
نور احمد اعتمادی به حیث صدراعظم افغانستان تعیین شد .

۱۵ نوامبر
۲۲ عقرب
حکومت نور احمد اعتمادی از شورا رای اعتماد گرفت .

۱۹۷۱

۱۷ می
۲۶ ثور
نور احمد اعتمادی از عهده صدارت استعفی کرد .

۸ جون
۱۸ جوزا
داکتر عبدالظاهر به حیث صدراعظم افغانستان تعیین گردید .

۲ مارچ
۱۱ حوت .
امان الله خان نامه ای به نائب السلطنه انگلیسی هند فرستاد و از پادشاهی اش او را اطلاع داد .

۷ اپریل
۱۸ حمل
امان الله خان نامه ای به لینین فرستاد و اولین تماسش را با دولت شوروی برقرار نمود .

٤ می
۱۲ ثور
جنگ استقلال آغاز شد .

۲۸ می
۷ جوزا
آتش بس میان قوای برتانیه و افغانستان اعلان گردید .

۸ آگست
۱۷ اسد
معاهده صلح میان افغانستان و حکومت برتانیه، در شهر راولپندی امضا گردید .

۱۹۲۰

۱۷ اپریل
۲۸ حمل
کنفرانس میسوری آغاز شد . محمود بیگ طرزی به نمایندگی افغانستان و هنری دابز نماینده برتانیه در آن اشتراک نمودند .

٦ جولای
١٥ سرطان
حکومت داکتر عبدالظاهر از شورا رای اعتماد گرفت .

١٩٧٢

٢٤ سپتامبر
٢ میزان
داکتر عبدالظاهر صدراعظم افغانستان استعفی نامه اش را به پادشاه تقدیم کرد ولی استعفی وی مورد قبول واقع نشد .

٥ دسامبر
١٤ قوس
داکتر عبدالظاهر از عهده صدارت استعفی نمود .

٧ دسامبر
١٦ قوس
محمد موسی شفیق وزیر خارجه افغانستان به حیث صدراعظم تعیین و به تشکیل کابینه موظف گردید .

١٩٧٣

١٣ مارچ
٢١ حوت
قراردادی میان افغانستان و ایران که بنام معاهده آب هلمند یاد میشود در کابل به امضا رسید . این قرار داد توسط محمد موسی شفیق صدراعظم افغانستان و امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران امضا شد .

٢٢ می
اول جوزا
اعضای شورا قرار داد آب هلمند را تائید نمود .

۲۰ می
۹ جوزا
اعضای مشرانتو جرگه قرار داد آب هلمند را تائید نمودند .

۲۵ جون
٤ سرطان
محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان عازم کشور های اروپائی گردید .

۱۷ جولای
۲٦ سرطان
سردار محمد داود خان صدراعظم سابق افغانستان به کمک افسران و سربازان اردو دست به قیام مسلحانه زد . نظام شاهی را سرنگون و جمهوریت را تاسیس نمود .

۲۳ اگست
اول سنبله
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان طی بیانیه اش خط مش نظام جمهوری را بیان کرد .

۲٤ اگست
۲ سنبله
محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان رسماً استعفی نمود .

۱۰ سپتامبر
۱۹ سنبله

محمد نعیم خان برادر و نماینده خاص رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تاسیس نظام جمهوریت ، برای ملاقات رسمی با سران کریملن به مسکو سفر نمود .

۲۲ سپتامبر
۳۱ سنبله
محمد هاشم میوندوال صدراعظم پیشین افغانستان به اتهام کودتا علیه نظام دستگیر شد .

اول اکتوبر
۹ میزان
رادیو کابل اعلان کرد که محمد هاشم میوندوال در سلول زندان خود کشی نموده است .

۱۵ اکتوبر
۱۳ قوس
تحقیقات میوندوال در روزنامه ها و جراید کشور به نشر رسید .

۱۹۷٤

۳ فبروری
۱٤ دلو
وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل آمدند و دعوت نامه صدراعظم پاکستان را مبنی به اشتراک رئیس جمهور افغانستان در کنفرانس سران ممالک اسلامی در لاهور را به محمد داود خان تقدیم کردند .

۲۲ فبروری
۲ حوت
کنفرانس اسلامی لاهور دایر شد . آقای عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی به نمایندگی کشور سخنرانی نمود .

٤ می
۱٤ ثور
استاد غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان و عده از طرفدارانش از طرف پولیس و قوای امنیتی زندانی شدند .

۹ مي
۱۹ ثور
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بیرق جدید جمهوری را بر فراز قصر ریاست جمهوری بر افراشت .

٤ جون
۱٤ جوزا
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تاسیس نظام جمهوری برای ملاقات با رهبران شوروی عازم مسکو شد .

۷ سپتامبر
۱٦ سنبله
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان نامه به کورت والد هایم سرمنشی موسسه ملل متحد فرستاد و در آن از سیاست های پاکستان در برابر پلوچ های انتقاد نمود .

۱۹۷۵

۲۱ جولای
۳۰ سرطان
اعضای نهضت اسلامی افغانستان بالای ولسوالی سرخرود ولایت ننگرهار حمله نموده ، دوایر حکومتی را اشغال و بعد از زد و خورد مختصر فرار کردند .

۲۲ جولای
اول اسد
عده از افراد وابسته با جنبش نهضت اسلامی افغانستان بالای دوایر حکومتی در نقاط مختلف ولسوالی های پنجشیر حمله نمودند . آنها بعد از اندک مقاومت شکست خورده به نقاط مختلف پراگنده شدند .

۹ دسامبر
۱۸ قوس
پودگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی طی سفر رسمی به کابل آمد و با رئیس جمهور افغانستان ملاقات نموده .

۱۹۷٦

٤ مارچ
۱۲ حوت
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان در دهلی جدید با مورا جی دی سای صدراعظم هند ملاقات نمود .

۲۰ مارچ
۲۹ حوت
محمد داود خان طی فرمانی هیات بیست نفری را موظف ساخت تا روی قانون اساسی جدید غور نمایند .

۸ اپریل
۲۰ حمل
ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان ضمن بیانیه تاثرات عمیق خویش را در باره سیلاب های ویران کن افغانستان ابراز کرد و کمک های بشری به سیلاب زدگان را وعده نمود .

۷ می
۱۷ ثور
وزارت خارجه افغانستان بطور غیر مترقبه اعلامیه را به نشر رسانید و در آن از کمک های بشری پاکستان به سیلاب زدگان افغانستان با قدردانی یاد نموده آنرا یک گام مثبت در راه عادی شدن روابط بین دو کشور خواند .

۷ جون
۱۷ جوزا

ذوالفقار علی بوتو برای یک دیدار رسمی با رئیس جمهور افغانستان به کابل آمد .

۱۱ جولای
۲۰ سرطان
شفاخانه چهار صد بستر اردو که به کمک اتحاد شوروی در کابل ساخته شده افتتاح گردید .

۱۵ اگست
۲٤ اسد
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای اشتراک در کنفرانس کشور های غیر منسلک به کولمبو پایتخت سریلانکا رفت .

۲۰ اگست
۲۹ اسد
محمد داود خان از راه کولمبو به پاکستان رفت و در آنجا با ذوالفقار علی بوتو ملاقات نمود .

۲۸ دسامبر
۷ جدی
محمد داود خان طی فرمانی از مردم افغانستان خواست تا نمایندگان شانرا بخاطر لویه جرگه انتخاب نمایند .

۱۹۷۷

۲٦ جنوری
٦ دلو
متن مسوده قانون اساسی در جراید کشور به چاپ رسید .

۲٤ جولای
۲ اسد
کنفرانس میسوری به پایان رسید .

۱۸ سپتامبر
۲۷ سنبله
امان الله خان اولین پیام تلگرامی اش را توسط ماشینی که از طرف اتحاد شوروی برایش هدیه داده شده بود ، به لینین فرستاد .

۲۰ اکتوبر
۲۸ میزان
هیات افغانستان وارد بخارا شد و حکومت شوروی در آنجا را به رسمیت شناخت .

۲۰ جنوری
۳۰ جدی
کنفرانس میان افغانستان و برتانیه در کابل آغاز شد و بنام کنفرانس کابل مسمی گردید .

۲۸ فبروری
۱۰ حوت
معاهده دوستی بین افغانستان و اتحاد شوروی در مسکو به امضا رسید .

۳ جون
۱۳ جوزا
معاهده دوستی میان افغانستان و کشور ایتالیا امضا شد .

۲۰ جنوری
۱۰ دلو
لویه جرگه بخاطر بحث روی قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور قانونی افـغانـستان دایر گردید و محمد داود خان آنرا افتتاح نـمـود .

۱٤ فبروری
۲۵ دلو
قانون اساسی جمهوری افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳٦ ماده از طرف اعضای لویه جرگه به تصویب رسید .

۱۵ فبروری
۲٦ دلو
محمد داود خان از طرف اعضای لویه جرگه به حیث رئیس جمهور انتخاب شد .

۲٤ فبروری
٤ حوت
قانون اساسی جدید توسط رئیس جمهور افغانستان توشیح شد .

۲۰ مارچ
۱۰ حمل
سنگ تـهـداب دستگاه رادیـو تلویزیون افغانستان در کابل گذاشته شـد .

۱۲ اپریل
۲۲ حمل
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت .

۲۵ اپریل
۵ ثور
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان به ایران رفت و در آنجا

با شاه ایران مقالات نمود . دولت ایران اعتبار مبلغ دو میلیارد دالر را بخاطر پروژه راه آهن افغانستان و سایر پروژه وعده نمود

۱۶ جولای
۲۵ سرطان
اساسنامه حزب انقلاب ملی در جراید کشور به چاپ رسید .

۱۱ اکتوبر
۲۰ میزان
جنرال محمد ضیاالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان جهت گفتگو با رئیس جمهور افغانستان وارد کابل شد و با محمد داود خان ملاقات نمود .

۱۶ نوامبر
۲۵ عقرب
علی احمد خرم وزیر پلان افغانستان در دفتر کارش به قتل رسید .

۱۶ دسامبر
۲۵ قوس
رادیو کابل اعلان نمود که شخصی بنام مرجان ولد غلام سخی به جرم قتل علی احمد خرم وزیر پلان گرفتار شده است .

۱۹۷۸

۱۹ فبروری
۳۰ دلو
سید عبدالاله به حیث معاون رئیس جمهور افغانستان تعیین گردید .

۲۱ فبروری
۲ حوت
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بنابر دعوت مارشال تیتو

به یوگوسلاویا رفت و بعد از ختم ملاقات به لیبیا رفته با معمرالقذافی رهبر آن کشور ملاقات نمود .

٤ مارچ
١٢ حوت
محمد داود خان برای مذاکره با رهبران هند رهسپار دهلی شد .

٥ مارچ
١٣ حوت
محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بنابر دعوت جنرال محمد ضیاالحق به پاکستان سفر نمود .

٢ اپریل
١٣ حمل
محمد داود خان جهت مذاکره با رهبران عربستان سعودی ، کویت و مصر به آن کشور ها سفر نمود .

١٧ اپریل
٢٨ حمل
میر اکبر خیبر یکی از رهبران جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در کابل به قتل رسید .

١٩ اپریل
٣٠ حمل
جسد میر اکبر خیبر برای دفن به شهدای صالحین انتقال یافت و هواداران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تظاهرات گسترده را براه انداختند .

٢٦ اپریل
٦ ثور
رادیو کابل اعلان کرد که چند نفر به جرم توهین به دولت گرفتار شده اند . در میان گرفتار شدگان نور محمد تره کی و ببرک کارمل رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نیز

شامل بودند .

۲۷ اپریل
۷ ثور
افسران و سربازان وفادار به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان کودتا کردند .

۲۸ اپریل
۸ ثور
محمد داود خان و برادرش محمد نعیم با اعضای خانواده شان در قصر ریاست جمهوری از طرف کودتاچیان کشته شدند .

اول می
۱۱ ثور
کابینه جدید اعلان گردید . نور محمد تره کی رهبر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به حیث رئیس جمهور تعیین شد .

۲۲ می
اول جوزا
مخالفت های علنی میان رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد از تاسیس حکومت شان در کابل آغاز گردید . رادیو کابل از ذکر نام ببرک کارمل رهبر جناح پرچم در مجالس و محافل دولتی خود داری نمود.

۲۲ می
اول جوزا
اهالی دره ویگل نورستان با قیام علنی مخالفت شانرا با حکومت جدید اظهار کردند .

۱۲ جولای
۲۱ سرطان
فرمان شماره شش حکومت مبنی بر طلب دهقانان بر مالکان

زمین صادر گردید .

۱۷ اگست
۲٦ اسد
عبدالقادر وزیر دفاع ، جنرال شاهپور احمد زی لوی درستیز افغانستان و میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت به کودتا متهم شده زندانی گردیدند .

۲۳ اگست
اول سنبله
عده از رهبران جناح پرچم به اتهام دست داشتن در کودتا علیه حکومت نور محمد تره کی دستگیر شدند .

۹ سپتامبر
۱۸ سنبله
جنرال ضیا الحق رئیس جمهور پاکستان به افغانستان آمد و با نور محمد تره کی ملاقات نمود .

۱۷ اکتوبر
۲۵ میزان
فرمان شماره هفت حکومت راجع به مهر زن اعلان گردید .

۱۹ اکتوبر
۲۷ میزان
نور محمد تره کی بیرق جدید افغانستان را بر فراز قصر ریاست جمهوری بر افراشت .

۲۷ نوامبر
٦ قوس
رادیو کابل اعلان نمود که شش تن از رهبران جناح پرچم به شمول ببرک کارمل که به حیث سفرای افغانستان در کشور های مختلف ایفای وظیفه می نمودند قصد توطئه علیه دولت را داشتند بنابران از وظایف شان سبکدوش گردیدند . همچنین اعلان

گردید که سفرای مذکور دارایی های سفارتخانه هایشان را به یغما برده فرار کرده اند .

۲۸ نوامبر
۷ قوس
فرمـــان شماره هشت حکومت در باره اصلاحات ارضی صادر گردید .

۵ دسامبر
۱٤ قوس
یک هیات بلند رتبه حکومت به ریاست نور محمد تره کی به مسکو رفته با لیوند بریژنف ملاقات و قرار داد همه جانبه را با اتحاد شوروی امضا کرد .

۱۹۷۹

۱٤ فبروری
۲۵ دلو
ادلف دابز سفیر ایالات متحده امـریکا در افغـانستان بـه قتل رسید .

۱۳ مارچ
۲۲ حوت
عده از علما مذهبی افغانستان در شهر پشاور پاکستان دور هم جمع شده فتوای جهاد علیه حکومت کابل را صادر کردند .

۱۵ مارچ
۲٤ حوت
افسران و سربازان حکومتی و مردم شهر هرات و نقاط همجوار آن علیه حکومت نور محمد تره کی قیام نموده دوایر و قرارگاههای نظامی را تصرف و دها افسر و صاحب منصب طرفدار حکومت و مشاورین روسی آنجا را کشتند . شاهدان عینی گزارش دادند که بدنبال سه روز قیام حدود ۲۴ هزار نفر کشته شدند .

۲۲ نوامبر
اول قوس
کنفرانس کابل به پایان رسید و برتانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت .

۱۹۲۳

۱۹ اپریل
۲۰ حمل
قانون اساسی افغانستان که بنام نظامنامه اسا ی دولت علیه افغانستان یاد میشد از طرف اعضای لویه جرگه در جلال آباد به تصویب رسید .

۱۹۲٤

می
قیامی در شهر خوست به رهبری ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ علیه حکومت امان الله خان آغاز شد .

۱۹۲۵

۳۰ جنوری
۱۰ دلو
رهبران قیام خوست به شمول ملا عبدالله از طرف حکومت امان الله خان دستگیر شدند .

۲۷ مارچ
۷ حمل
حفیظ الله امین به حیث صدراعظم افغانستان تعیین گردید .

۲۱ اپریل
اول ثور
عساکر و صاحب منصبان فرقه ننگرهار علیه حکومت کابل قیام نمودند .

۹ می
۱۹ ثور
اهالی ولسوالی های مختلف ولایت لوگر علیه حکومت کابل دست به قیام زدند . صدها نفر از قیام کنندگان و مدافعین حکومت درین درگیزی ها کشته شدند .

۲۹ می
۸ جوزا
پوهاند غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان با جمعی از هوادارانش در زندان پلچرخی اعدام شد .

۲۹ می
۸ جوزا
بدنبال اعدام اعضای نهضت اسلامی افغانستان قیامی در داخل زندان صورت گرفت دست کم حدود ۱۴۰ تن به جرم دست داشتن در قیام اعدام شدند .

۲۳ جون
۲ سرطان
مردم شهر کابل در منطقه جاده میوند و چنداول دست به قیام عمومی زدند . به قرار ادعا شاهدان عینی حدود ده هزار نفر به اتهام دست داشتن در قیام زندانی و اعدام گردیدند .

۱۵ اکست
۲٤ اسد
افسران و سربازان قرارگاه بالاحصار کابل علیه حکومت شوریدند ولی قیام شان به زودی سرکوب گردید .

اول سپتامبر
۱۰ سنبله
نور محمد تره کی جهت اشتراک در کنفرانس کشور های غیر منسلک به هاوانا پایتخت کیوبا سفر نمود .

۹ سپتامبر
۱۸ سنبله
نور محمد تره کی در راه بازگشت از کیوبا در مسکو توقف نموده با رهبران کریملن مذاکره کرد .

۱۱ سپتامبر
۲۰ سنبله
نور محمد تره کی بعد از مسافرت به کیوبا و شوروی به کابل بازگشت .
۱۲ سپتامبر
۲۱ سنبله
رادیو کابل اعلان نمود که سه تن از وزیران کابینه از وظایف شان سبکدوش شدند .

۱٤ سپتامبر
۲۳ سنبله
زد و خوردی در داخل ارگ ریاست جمهوری میان طرفداران نور محمد تره کی و حفیظ الله امین بوقوع پیوست .

۱٦ سپتامبر
۲۵ سنبله
برکناری نور محمد تره کی از مقام رهبری حزب و حکومت

افغانستان اعلان شد و به جای آن حفیظ الله امین بر اریکه قدرت تکیه زد .

۹ اکتوبر
۱۷ میزان
رادیو کابل اعلان نمود که نور محمد تره کی در اثر مریضی درگذشت .

۲۵ اکتوبر
۳ عقرب
حکومت نام دوزاده هزار نفر را که در طول یکونیم سال گذشته در زندان پلچرخی اعدام شده بودند در دیوار های وزارت داخله نصب نمود .

۱٦ دسامبر
۲۵ قوس
اتحاد شوروی چند واحد نظامی خود را در سرحدات افغانستان جابجا ساخت .

۲۲ دسامبر
اول جدی
تعدادی از سربازان شوروی در میدان هوایی بگرام جابجا شدند .

۲٤ دسامبر
۳ جدی
دها طیاره نظامی اتحاد شوروی در فضا کابل پدیدار گشت . طیارات سربازان و سایل حربی را به کابل انتقال میدادند . میدان هوایی کابل بروی طیارات مسافر بری بسته و عبور و مرور مردم در نزدیکی های آنجا ممنوع قرار داده شد .

۲۷ دسامبر
٦ جدی
سربازان شوروی به قصر تپه تاج بیگ ، رادیو تلویزیون کابل و

دها اداره دولتی در شهر کابل حمله نمودند . جنگ شدید در اطراف قصر ریاست جمهوری بوقوع پیوست . حفیظ الله امین کشته شد و رادیو کابل اعلان نمود که حکومت او از بین رفته و ببرک کارمل بر اریکه قدرت تکیه زد .

۲۰ دسامبر
۹ جدی
اولین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل پس از تجاوز شوروی بر افغانستان در قصر چهلستون کابل دایر گردید .

۲۰ دسامبر
۹ جدی
رادیو کابل اعلان نمود که حفیظ الله امین محاکمه و اعدام گردید .

۱۹۸۰

۷ جنوری
۱۷ جدی
شورای امینت سازمان ملل متحد روی مساله افغانستان تشکیل جلسه داد . از جمله پانزده عضو شورا ۱۳ آن خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند .

۱٤ جنوری
۲٤ جدی
در دوران نشست فوق العاده مجمع عمومی ملل متحد بالای موضوع افغانستان قطعنامه را با ۱۰۴ رای در برابر ۱۸ رای به تصویب رسانید و طی آن اخراج فوروی سربازان شوروی از افغانستان تقاضا شد . اتحاد شوروی فیصله نامه یاد شده را رد کرد .

۲۰ جنوری
۲۰ جدی
جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا اعلان کرد که اگر اتحاد شوروی سربازان خویش را ۲۰ فبروری از افغانستان خارج نسازد امریکا در بازیهای المپیک مسکو اشتراک نخواهد کرد .

۲۲ فبروری
۳ حوت
دها هزار از اهالی شهر کابل به خیابان های برآمده و با گفتن نعره های تکبیر مخالفت شانرا با حضور نیروهای شوروی ابراز داشتند . هلیکوپتر ها و سربازان حکومتی بر آنها آتش گشوده صد ها کشته و زخمی بجا ماند .

۲۱ _ ۲۹ اپریل
اول _ ۹ ثور
دختران و پسران پوهنتون و مکاتب شهر کابل علیه تجاوز شوروی دست به تظاهرات زدند . نیروهای حکومتی بروی تظاهرکنندگان آتش گشرد و دها محصل و متعلم روانه زندانها شدند .

۹ می
۱۹ ثور
سه تنظیم مجاهدین افغانستان با هم اتحاد کرده پروفیسر صبغت الله مجددی را به حیث رئیس شان انتخاب نمودند . این سازمان نو تشکیل بنام اتحاد سه گانه شهرت یافت .

۱٦ اکتوبر
۲٤ میزان
ببرک کارمل در مسکو با لیوند بریژنف ملاقات نمود و رهبر شوروی پشتیبانی خویش را به گفته او از افغانستان انقلابی اعلان کرد .

۲۰ نوامبر
۲۹ عقرب
مجمع عمومی ملل متحد دومین قطعنامه را که در آن اخراج قوای شوروی از افغانستان مطالبه شده بود با ۱۱۱ رای موافق ۲۲ رای مخالف و ۱۲ رای ممتنع به تصویب رسانید .

۱۹۸۱

۲۱ جنوری
اول دلو
کنفرانس سران کشور های اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی دایر گردید . اشتراک کنندگان تجاوز شوروی بر افغانستان را محکوم کردند .

۲ فبروری
۱۲ دلو
اجلاس کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد دایر گردید و روی تخطی حقوق بشر در افغانستان بحث و مذاکره صورت گرفت .

۵ می
۱۵ ثور
کورت والدهایم سرمنشی موسسه ملل متجد با رهبران شوروی در مسکو ملاقات نمود و روی مساله افغانستان با آنها صحبت و گفتگو کرد . در این ملاقات پریز دکولیار معاون و نماینده خاص سر منشی ملل متحد در امور افغانستان را نیز شرکت داشت .

۱۱ جولای
۲۰ سرطان
حکومت کابل لایحه سابق را تعدیل و سن سرباز گیری را پائیین آورد .

۱۹۲۷

۱۵ اکتوبر
۲۲ میزان
در کابل اعلان شد که امان الله خان به خارج کشور سفر می نماید .

۱۰ دسامبر
۱۹ قوس
امان الله خان افغانستان را به قصد کشور های آسیایی ، اروپایی و افریقایی ترک گفت .

۱۹۲۸

۲۰ جون
۳۰ سرطان
امان الله خان پادشاه افغانستان بعد از یک سفر شش ماهه به کشور بازگشت .

۲۹ اگست
۶ سنبله
لویه جرگه توسط امان الله خان در پغمان افتتاح شد .

۵ سپتامبر
۱٤ سنبله
لویه جرگه پغمان به پایان رسید .

۱٤ دسامبر
۲۳ قوس
افراد حبیب الله خان کلکانی به کابل حمله نمودند.

۱٦ سپتامبر
۲۵ سنبله
هفت تنظیم جهادي افغانستان با هم یکجا شده اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را تشکیل دادند این اتحاد بنام اتحاد هفتگانه شهرت یافت . پروفیسر عبدالرب رسول سیاف به حیث نخستین رئیس اتحاد تعیین گردید .

۲۰ ـ ۲٦ سپتامبر
۲۹ سنبله ـ ٤ میزان
رهبران مهاجرین و سران قومی افغانستان لویه جرگه خارج از کشور را در شهر کویته پاکستان دایر کردند تا راجع به زعامت جهاد و آینده کشور بحث و گفتگو نمایند .

۱۸ نوامبر
۲۷ عقرب
موسسه ملل متحد دیگو کوردویز را منحیث نماینده خاص سرمنشی آن موسسه در امور افغانستان تعیین نمود و از نامبرده خواست تا مساعی اش را در جهت حل مساله افغانستان بخرج دهد .

۱۹ نوامبر
۲۸ عقرب
مجمع عمومی ملل متحد بار سوم خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود این تقاضا نامه با ۱۱۰ رای موافق ، ۲۳ رای مخالف و ۱۲ رای ممتنع به تصویب رسید .

۹ دسامبر
۱۸ قوس
مجمع عمومی ملل متحد اعتراض کشورهای طرفدار اتحاد شوروی را با ۸۲ رای مخالف و ۳۴ ممتنع رد کرد و هیاتی از متخصصین را جهت تحقیق پیرامون استعمال سلاحهای کیمیاوی ساخت روسیه در افغانستان و آسیای جنوب شرقی مامور گردانید .

۱۲ اپریل
۲۳ حمل
دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسه ملل متحد برای افغانستان به کشور های افغانستان ، پاکستان و ایران مسافرت نمود و با رهبران آنها راجع به حل مساله افغانستـــان گفتگو کـــرد .

۲۱ می
۱۰ جوزا
رادیو کابل اعلان نمود که بعد از یک هفته زد و خورد اوضاع در دره پنجشیر به حالت عادی در آمده و لانه های عناصر ضد انقلاب بکلی منهدم شده است .

۱٦ جون
۲٦ جوزا
دور اول مذاکرات غیر مستقیم زیر نظر دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی موسسه ملل متحد در امور افغانستان در ژینوا برگزار گردید.

۲٤ جون
۲ سرطان
مذاکرات غیر مستقیم میان نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در شهر ژینوا به پایان رسید .

۲٦ اگست
۴ سنبله
کنفرانس سران ممالک اسلامی در میامی پایتخت نایجریا دایر گردید و مساله افغانستان در صدر برنامه بحث شان قرار داشت . عضویت افغانستان درین کنفرانس به حالت تعلیق در آمد .

۱۳ سپتامبر
۲۲ سنبله
نیروهای شوروی و حکومت کابل به منطقه پادخواب شانه ولایت

لوگر حمله بردند . جوانانی را که از ترس به کاریزی پناه برده بودند توسط گاز کشنده به هلاکت رسانیدند . جسد ٦۰ جوان و ۱۳ نوجوان توسط اهالی از کاریز بیرون کشیده شد .

۲۱ اکتوبر
۲۹ میزان
احمد شاه مسعود قوماندان نیروهای مجاهدین در دره پنجشیر از جامعه بین المللی تقاضا نمود تا به اهالی دره پنجشیر که به اثر جنگ های پی در پی دو سال کدشته و محاصره اقتصادی با خطر قحطی روبرو اند هرچه زودتر کمک های غذایی را ارسال کننـــد .

۳۰ اکتوبر
۸ عقرب
هنگامیکه یک کاروان نظامی شوروی از تونـــل سالنگ می گذشت ، تانکی در داخل تونل انفجار نمود دها سرباز و مسافر در داخل تونل خفه شدند .

۲۵ نوامبر
٤ قوس
بمب مهیبی سینمای پامیر کابل و ساختمان های اطراف آنرا شدیدا تکان داد .

۲۹ نوامبر
۸ قوس
مجمع عمومی موسسه ملل متحد چهارمین قطعنامه را به تصویب رسانید و در آن با اکثریت ۱۱۴ رای در برابر ۲۱ رای مخالف و ۱۳ ممتنع از شوروی خواسته شد تا نیروهایش را از افغانستان بیرون بکشد .

۱۹۸۳

۱۹ جنوری
۲۹ جدی
پروفیسر صبغت الله مجددی رئیس اتحاد مجاهدین افغانستان از یک حادثه سؤ قصد در پشاور جان به سلامت برد .

۲۱ جنوری ـ ۷ فبروری
اول ـ ۱۸ دلو
دیگو کوردویز نماینده سرمنشی موسسه ملل متحد در امور افغانستان به منطقه آمده و بخش اول دور دوم مذاکرات خویش را با وزرای خارجه پاکستان ، ایران و افغانستان آغاز کرد .

۹ فبروری
۲۰ دلو
پریز دکولیار سرمنشی موسسه ملل متحد نماینده خویش را موظف ساخت تا دور دوم مذاکرات غیر مستقیم برای حل مساله افغانستان را آغاز نماید .

۱۱ اپریل
۲۲ حمل
دور دوم مذاکرات ژینوا آغاز یافت .

۱۰ می
۲۰ ثور
دیگو کوردویز نماینده خاص سر منشی موسسه ملل متحد اعلان کرد که در دوران مذاکرات ژینوا نمایندگان حکومت کابل و پاکستان ۹۵ درصد توافق شانرا در باره مسوده جامع حل مساله افغانستان اظهار کرده اند .

۱۲ ـ ۲٤ جون
۲۲ جوزا ـ ۳ سرطان
دور سوم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید .

۲۲ نوامبر
۲ قوس
مجمع عمومی موسسه ملل متحد برای پنجمین بار با اکثریت ۱۱۶ رای موافق ، ۲۰ رای مخالف و ۱۷ رای ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

۱۵ دسامبر
۲٤ قوس
بیش از ۵۰۰ قوماندان یا نمایندگان شان جلسه ای را بخاطر هماهنگی عملیات نظامی در ولسوالی اشکمش ولایت تخار ترتیب دادند . این جلسه بنام شورای نظار شهرت یافت .

۱۹۸٤

اول جنوری
۱۱ جدی
حکومت کابل لایحه جدید جلب عسکری را اعلان نمود . به اساس این تصمیم حکومت جوانان ۱۸ ساله به خدمت زیر بیرق جلب شدند .

۱۵ مارچ
۲٤ حوت
کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد فیصله نمود تا هیاتی را بخاطر بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان تعیین نمایند و هیات همه ساله گزارشی راجع به وضع حقوق بشر در افغانستان تهییه نماید . این فیصله نامه با ۲۷ رای موافق ، ۸ مخالف و ٦ ممتنع به تصویب رسید .

۲۱ اپریل
اول ثور
نیروهای شوروی و حکومت کابل هفتمین حمله وسیع شانرا به دره پنجشیر آغاز کردند .

۲٤ اپریل
٤ ثور
رادیو کابل از سرکوبی وسیع مجاهدین در دره پنجشیر اطلاع داده این پیروزی را به مردم افغانستان تهنیت گفت .

۲٤ _ ۳۰ اگست
۲ _ ۸ سنبله
دور چهارم مذاکرات غیر مستقیم ژینوا دایر گردید .

۲۲ نوامبر
اول قوس
مجمع عمومی موسسه ملل متحد با اکثریت ۱۱۸ رای خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود .

۱۹۸۵

۲۳ اپریل
۳ ثور
ببرک کارمل لویه جرگه را در کابل افتتاح نمود .

۱۷ می
۲۷ ثور
هفت تنظیم مجاهدین مقیم پشاور ائتلاف جدیدی را تشکیل دادند . انجنیر گلبدین حکمتیار به حیث سخنگوی ائتلاف تعیین گردید .

۲٤ می
۳ جوزا
حمله بزرگ نیروهای حکومتی و شوروی به دره های مختلف ولایت کنر آغاز گردید .

۱۹۲۹

۱٤ جنوری
۲۲ جدی
امان الله خان از مقام سلطنت استعفی و به عوض او معین السلطنه عنایت الله خان اداره امور را بدست گرفت .

۱۷ جنوری
۲٦ جدی
سردار عنایت الله خان بعد از سه روز پادشاهی استعفی داد .

۱۸ جنوری
۲۷ جدی
ارگ شاهی توسط افراد حبیب الله خان کلکانی تصرف گردید .

۱۹ جنوری
۲۸ جدی
حبیب الله خان کلکانی به حیث پادشاه افغانستان به اریکه قدرت تکیه زد .

۲۰ جنوری
۲۹ جدی
حبیب الله خان کلکانی اولین بیانیه اش را به حیث پادشاه افغانستان در داخل ارگ ایراد نمود .

۲۲ فبروری
۳ حوت
محمد نادر شاه و برادرانش به قصد مبارزه با حبیب الله خان کلکانی اروپا را ترک نموده به بندرگاه بمبئی رسیدند .

نبی عظیمی که قوماندان گارنیزیون کابل بود نام شب را گرفته از قصر ریاست جمهوری بطرف میدن هوایی در حرکت شد. بینان سیوان همراه او بود و از شش پوسته امنیتی گذشتند و در میدان هوایی پوسته ملیشه های ازبك قرار داشت. آنها نگذاشتند که او برود. در فرجام داکتر نجیب الله بر گشته به دفتر سازمان ملل در کابل پناه برد.

- پایان

امیر حبیب الله کلکانی

زمانیکه اعلیحضرت امان الله خان از کابل خارج می شد اختیارات مملکت را برای برادر خویش سردار عنایت اللهِ خان سپرد. سردار عنایت الله خان نیز بعد از سه روز استعفی نموده توسط طیاره از کابل فرار کرد. بعد از خروج سردار عنایت الله خان از کابل حبیب الله خان کلکانی اختیارات پایتخت را در دست گرفت.

پوهاند محمد فاضل که پدرش جنرال محمد صدیق خان سپه سالار حبیب الله خان کلکانی و کاکایش شیرجان خان وزیر دربار او بود می گوید که حبیب الله یك شخص شجاع و سخی طبیعت بود.

> امیر حبیب الله یك شخص جوانمرد، سخی و شجاع و راستکار بود. زمانیکه او در خدمت عسکری بود گروهی از دزدان در منطقه شمالی بوجود آمده دست به غارت و قتل و دزدی می زدند. از طرف حکومت اعلانِ گردید که دزدان باید گرفتار شوند و گفته شد هر که دزدان را گرفتار یا به قتل برساند مستحق جایزه و انعام شناخته میشود. امیر حبیب الله در یکی از روزهای رخصتی به طرف خانه خویش روان بود که دزدان سر راه او را گرفتند. امیر حبیب الله خان با دزدان مقابله کرد و دو تن آنها را کشت و سر هر دو را بریده به مقام های حکومت محلی تسلیم نمود. چون رشوت و فساد دستگاههای حکومتی را احاطه کرده بود و مقامات حکومتی خود با دزدان سهیم بودند به عوضِ اینکه حبیب الله خان را انعام بدهند او را به محبس انداختند و ادعا کردند که گویا حبیب الله متهم به قتل شده است. حبیب الله خان مدتی بعد از

زندان فرار کرد و علیه حکومت قیام را شروع نمود و به مقامی رسید که همه از آن خبر داریم.

در کابل حکومت برقرار شد و عده ای از طرفداران امان الله خان زندانی شدند. در جمله زندانیان جنرال هاشم خان کاکر نیز شامل بود که بار اول حبیب الله خان را شکست داده بود. او می گوید :

زمانیکه بچه سقا پادشاه شد مرا با عده ای از معتبرین کابل زندانی ساخته تسلیم ملك محسن والی حکومت بچه سقا نمودند. روزی ما را در مقابل ملك محسن ایستاده کردند. یکی از مدیران حکومتی مرا شناخت و به ملك محسن گفت که این شخص همان کسی است که بار اول شما را شکست داد. ملك محسن بر من نگریست و خنده نموده دستش را دراز کرد و با من دست داده گفت «بده چك ایته که ما بگیلان تو هستیم» بعداً برایم غذا آوردند و مدام با من رویه بسیار خوب می نمودند.

همراه با سایر اهالی کابل، پدر و کاکای سیدقاسم رشتیا نیز زندانی شدند. سید قاسم رشتیا خاطرات آنزمان را چنین بیان میکند :

کاکایم تا آخر دوره بچه سقا در زندان بود و پدرم مدتی زندانی بود و علاوتاً سایر اقارب ما نیز زندانی شدند. خانه ما از طرف مقامات حکومتی ضبط گردید و برای ما دو اتاق داده شد و به ما گفتند که به این دو اتاق باید اکتفا کنی. چون سن من نسبت به سایر اعضای باقی مانده خانواده بزرگتر بود، کاکایم برایم گفت که مسئولیت خانواده به دوش تو است و باید از خانواده سرپرستی کنی. گویا در آنزمان سرپرستی خانواده به دوش من بود و باید از اطفال و زنان خانواده مراقبت و حفاظت میکردم. در این راه مشکلات زیاد دیدم.

گاه گاه سپاهیان بچه سقا از ما میخواستند که برایشان بعضی اشیا و اجناس بیاوریم من برایشان میگفتم که همه دارایی ما را ضبط و مهرولاك نمودید. آنها میگفتند تا از اقارب خویش پول قرض کنیم وبه

آنها بدهیم. گاهگاهی اعصابم بسیار خراب میشد و به تفنگ آنها دست
می انداختم و آنها میگفتند حالا میخواهی با فیر نمودن یك گلوله
هلاکت بسازیم؟

اگرچه سپاهیان سقا نتوانستند از خانواده رشتیا پول بدست بیاورند ولی نظر به گفته سربرسی سایکس حکومت توانست از اهالی کابل پول بدست بیاورد.

حکومت موفق شد به زور و جبر از اهالی کابل پول بدست بیاورد و با
استفاده از همان پول توانستند سپاه دوازده هزار نفری از مردم
کوهستان را به عسکری سوق دهند و این قوا توانست در غرب هزاره ها
و در شرق مردم تگاب را شکست بدهند.

پوهاند محمد فاضل خان از دوستان و بزرگان خانواده، خویش شنیده است که در زمان حبیب الله خان در کابل امنیت کامل برقرار بود.

تا جائیکه من از بزرگان خویش شنیده ام در زمان حبیب الله خان امنیت
برقرار بود. گفته میشود که در نزدیکی مسجد پل خشتی شال یك نفر
را دزدیدند. سید حسن خان آنجا ایستاد تا دزد را پیدا کردند. شال
را به صاحبش دادند و گوش دزد را میخ زدند.

آنطور امنیت که در زمان حبیب الله خان برقرار بود حتی در اوایل
حکومت نادرخان موجود نبود. در زمان نادرخان تمام سفارتخانه ها چور
گردید لاکن در زمان امیر حبیب الله خان هیچ محلی مورد تجاوز قرار
نگرفت.

سید قاسم رشتیا می گوید که در زمان حبیب الله خان کلکانی به ارزش های افغانی توجه کامل صورت میگرفت و ناموس داری و دسپلین آنزمان قابل قدر است.

مسأله قابل قدر عبارت از ناموس داری در آن زمان می باشد. به
ناموس مردم توجه جدی صورت میگرفت و حتی در تمام دوره یك تجاوز
هم برناموس کسی صورت نگرفت. از این ناحیه به مردم آزار و اذیت
نمیرسید. حتی خانواده امان الله خان که در آن زمان در ارگ بسر
میبردند مصئون بودند.



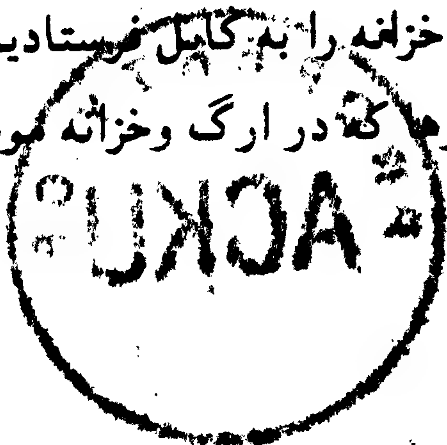
> در روز دوم حکومت حبیب الله خان به خانواده امان الله خان گفته شد که اقارب و خویشاندان تانرا خواسته اند تا شما را از اینجا ببرند و افراد را موظف ساختند تا همه آنها را به اقاربشان بطور مصئون بسپارند.

سید شمس الدین مجروح در زمان حکومت حبیب الله خان کلکانی به کابل رفته داخل دربار را دیده است. او می گوید که مردم کوهدامن نیز از اوضاع خوشحال نبودند.

> مردم کوهدامن را مجهز و مسلح ساخته بودند و شهر کابل را گرفته بودند. من در همان زمان به کابل رفته بودم و دربار را از نزدیك دیدم. حتی خوانین کوهدامن، بزرگان و منورین آنجا تشویش داشتند و خوشحال نبودند.
> آنها پی میبردند که عواقب وخیم بدنبال خواهد آمد. زیرا در ننگرهار جنگ بود، در قندهار نیز علیه حکومت سقا جنگ جریان داشت و در-مزار شریف نیز بر ضد حکومت مقاومت صورت میگرفت. حکومت او در تمام افغانستان قابل قبول نبود. آنها تنها کابل و یك قسمت کوهدامن را مسلح نموده بودند. از این طرف و آنطرف با حکومت سقا جنگ جریان داشت و آتش باری صورت میگرفت ومردم بیچاره از هر دو جناح کشته میشدند تا آنکه حکومت نیز از بین رفت.

عبدالاحد خان کرزی می کوید که در تمام دوره سقا در قندهار جنگ جریان داشت و قریه کرز به مرکز مقاومت علیه حکومت تبدیل گردیده بود و پدرش در آن مقاومت سهم فراوان گرفته بود.

> اکثر ریش سفیدان قندهار در مرکز بودند و قریه کرز که در نزدیکی شهر قرارداشت به مرکز مقاومت و اعاشه تبدیل شده بود و پدر من درین انقلاب سهم زیاد گرفته بود. ما قندهار را گرفتیم و زمانیکه قندهار گرفته شد مبلغ شصت هزار افغانی در خزانه آنجا وجود داشت که بعداً رسید خزانه را به کابل فرستادیم و به کابل اطمینان دادیم که همه اسلحه و دیپوها که در ارگ وخزانه موجود بود دست نخورده باقی مانده است.



اما اکثر افغانها و روحانیون در جنگ علیه حکومت سهم نگرفته بودند.

سناتور غلام نبی چکنوری که دوره سقاوی را به خاطر دارد و پسر ملاصاحب چکنوری است می گوید که پدرم گفت که این جنگ مسلمان کشی است و بین مسلمانان می باشد بناءً در جنگ سهم نگرفت.

> آن دوره را کم کم به یاد دارم. همینقدر به یاد دارم که بزرگان قوم نزد پدرم آمدند و پدرم به آنها گفت این جنگ مسلمان کشی است درین جنگ سهم نمیگیرد. بازهم به یاد دارم زمانیکه سردار محمد هاشم خان از راه پشاور به خانقاه پدرم آمد و یك شب را نزد ما سپری میکرد پدرم به او گفت که جنگ نکنید از راه مذاکره و جرگه پیش بروید و لویه جرگه را ترتیب بدهید و پدرم گفت در خانه کدام ملك یا خان یا میا جرگه نکنید بلکه در زیارت پیرصاحب هده جرگه نمایید زیرا او یك شخص روحانی و جهادی بوده است و شاید از برکت آن زیارت جرگه شما نتیجه بهتر بدهد. بنابر توصیه های پدرم آنها جرگه را ترتیب دادند اما پدرم در تمام مدت که انقلاب جریان داشت از خانه بیرون نبرآمد و سهم نگرفت.

برادران دیگر سردار محمد هاشم خان به پکتیا رسیدند و از آنجا به فعالیت ها علیه حکومت حبیب الله خان کلکانی پرداختند.

سلطنت محمد نادرشاه

محمد نادرخان از اروپا به هند برتانوی و از آنجا به ولایت پکتیا آمد.

محمد حکیم آریوبی که از اهالی جاجی است، میگوید که محمد نادرخان و برادرانش بخاطر بدست آوردن کمك به خانه آنها مراجعه نموده بودند.

اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید و برادرانش به خانه پدر و پدرکلانم که در پکتیا بود آمدند و به آنها گفتند که ما آمده ایم تا شما بما کمك کنید، ما به کمك شما ضرورت داریم، حکومتی که در کابل تشکیل شده است یك حکومت اسلامی و قانونی نیست. این حکومت توسط بیگانه ها رویکار آمده است. اگر شما بما کمك کنید حکومت را سرنگون کرده یك حکومت قانونی به میان خواهیم آورد.

پدر و پدرکلانم به اعلیحضرت شهید و برادرانش گفتند که درین مورد باید با قوم مشوره نماییم. آنها جرگه قومی را تشکیل دادند و چون پدرکلانم در بین قوم نفوذ کافی داشت بناءً تمام بزرگان قوم حرف های او را قبول نموده فردای آن روز قوم ما و سایر اقوام لشکر را ترتیب داده به طرف کابل روان شدند.

بعد از پکتیا هدف اساسی کابل بود و عملیات کابل زیر قوماندہ مارشال شاه ولی خان صورت گرفت. مارشال شاه ولی خان راجع به این عملیات در خاطراتش می نویسد که در کوههای اطراف کابل قوایش را جابجا نموده بود.

در شانزدهم میزان که برابر با نهم اکتوبر سال ۱۹۲۹ عیسوی بود برای حمله نهایی آمادگی گرفته میشد.

به ساعت ده شب به قوم وزیر امر کردم که سرکوه زنبورك دهل بزنند و همچنان در کوه های شیردروازه و کوه های آسمایی دهل زده شد. بعد از مشوره و اجازه سپاه سالار محمد نادرشاه امر فیر بالای ارگ را دادم. بعد از آتش باران شدید بالای ارگ حبیب الله ورفقایش از دروازه شمالی ارگ بطرف کوهدامن فرار کردند.

درین هنگام خانواده محمد نادرخان در کابل بود.

عزیز نعیم که نواسه سردار محمد عزیزخان برادر محمد نادرخان است می گوید که پدرش در آن زمان پانزده سال داشت و در کابل بود.

در زمان حکومت بچه سقا پدرم چهارده یا پانزده ساله بود. اگر چه در زمان سلطنت بچه سقا خانواده ما را زیاد اذیت نکردند مگر زمانیکه اعلیحضرت نادر شاه نزدیك کابل رسید خانواده ما را زیر نظارت قرار دادند. در همان روزیکه مارشال شاه ولی خان بکابل رسید و جنگ به مراحل آخری نزدیك شده بود سقا خانواده ما را به حیث سپر انسانی استعمال کرد و به اعلیحضرت نادر شاه اطلاع داد که اگر بسوی ما فیر کنید مانند اینست که بالای خانواده خود فیر میکنید. اعلیحضرت نادر شاه به سقا پیغام فرستاد و گفت هدف اصلی خانواده نیست بلکه نجات افغانستان است. در زمان حمله یك گلوله از بالای سر شانه پدرم گذشت اما به وی آسیبی نرسید.

جنرال محمد هاشم خان کاکر در این باره می گوید :

زمانیکه بچه سقا بکابل آمد خانواده نادر خان در کابل بود و روزیکه نادرخان برای گرفتن کابل آمادگی میگرفت تمام خانواده او در کابل زندانی بودند.

نادر خان دو نفر را بنامهای فیض محمد خان و عبدالغنی خان بدنبال خانواده خویش فرستاد لاکن در اطراف محل اقامت آنها باران گلوله می بارید بناءً آنها موفق نشدند که خانواده نادر خان را نجات بدهند. بعداً من بدنبال خانواده نادر خان رفتم و آنها را نجات دادم. آنها مدت چهار

روز کم دو ماه در خانه من بودند. بین من و نادر خان روابط خوب بود و او بالایم اعتماد میکرد و با من مشوره می نمود.

در افغانستان عده ای براین عقیده هستند که در اوایـــل محمـد نادر شاه تحت نام امان الله خان فعالیت میکرد اما عزیز نعیم به این عقیده نیست.

اعلیحضرت نادر خان قبل از تولد من به شهادت رسیده بود بناءً او را ندیده بودم لاکن از بزرگان خانواده خویش مانند سردار هاشم خان و امثال آنها شنیده ام که میگفتند مقصد نادر خان نجات افغانستان بود نه گرفتن تاج و تخت و پادشاهی. زمانیکه کابل را گرفت واضحاً گفت که من برای گرفتن پادشاهی و تاج و تخت نیامده ام بلکه برای نجات افغانستان کوشیدم و آن کسی را که مردم افغانستان قبول نمیکنند باید از حکومت دست بکشد اگر امان الله باشد و یا کسی دیگر از خانواده ما. در آن شرایط امان الله خان اعتماد مردم را از دست داده بود زیرا: اول اینکه تهمت بسته بودند گویا اینکه امان الله کافر شده است و دوم اینکه او از افغانستان بر آمده بود و مردم را در بین آتش رها نموده خودش از کشور رفت اما نادر خان اینرا نمیگفت که مخالف امان الله خان است به این سبب عده از مردم چنان فکر می کردند که نادر خان شاید به طرفداری امان الله خان فعالیت میکند. اما در آخر نادر خان مجبور شد که بگوید که نه طرفدار و نه مخالف امان الله خان فعالیت میکند. زمانیکه نادر خان کابل را گرفت مردم به وی مبارکی دادند اگر چه او به شوق تخت پادشاهی را قبول نکرد بلکه میخواست در افغانستان آرامی بیاید.

از سردار محمد هاشم خان شنیده ام که نادر خان تا آخر نمیخواست که پادشاهی به شکل موروثی در خانواده او باقی بماند اما او میخواست تا مدتی پادشاه کشور باشد بعداً لویه جرگه را دعوت نموده کسی دیگر را به حیث پادشاه تعیین نماید.

سردار هاشم خان می گفت که من به اعلیحضرت نادر شاه گفتم که این

برنامه شما به وقت و زمان کافی نیاز دارد. حد اقل تا ده یا پانزده سال باید پادشاهی کنی تا زمانیکه در افغانستان امنیت کامل حکمفرما شود. اما بعداً شرایط و اوضاع به شکل دیگر در آمد.

اوضاع آرام شد و از ولایات افغانستان بیعت نامه ها بکابل رسید. نادرشاه لویه جرگه را در کابل ترتیب داد تا زعیم کشور را تعیین نماید.

داکتر احسان روستامل تره کی استاد علوم سیاسی پوهنتون کابل می گوید که در آن جرگه از محمد نادر شاه دعوت شد که سلطنت افغانستان را قبول کند.

در کابل مجلسی بنام لویه جرگه ترتیب شد و در آن مجلس دو تن از وزیران حکومت امان الله خان نیز شرکت نموده بودند. در مقابل اظهارات محمد نادر خان که میگفت من آرزوی سلطنت را ندارم آندو وزیر به نمایندگی سایرین تاکیداً پیشنهاد سلطنت را به محمد نادر خان نمودند و سایرین با کف زدنها این پیشنهاد را بدرقه کردند.

بعد از آنکه نادر خان به کرسی پادشاهی تکیه زد برای جذب نمودن والی ها و حاکمان ولایات از روش های ماکیاولستی کار گرفت. نظر به نوشته جراید خارجی بعد از فرار اعضای حکومت سقاوی از کابل، اعلیحضرت نادر خان به آنها اعلان عفو را نمود و به اساس همین اعلان حبیب الله خان و سید حسن همراه با یازده نفر دیگر خود را تسلیم کردند ولی آنها در اواخر ماه مارچ سال ۱۹۳۰ اعدام گردیدند.

در میان اعدام شدگان پدر فاضل خان نیز شامل بود. سایر اعضای خانواده آنها زندانی شدند. پوهاند محمد فاضل درین باره میگوید :

زمانیکه پدرم شهید شد برادرم محمد کاظم خان که هنوز خورد سال بود نیز زندانی شد و در زندان به مرحله جوانی رسید. کسی بما اجازه نمیداد تا به مکتب برویم و مردم از نزدیکی با ما اجتناب می نمودند.

سید قاسم رشتیا می گوید که این کار قصدی نبود بلکه بخاطر جلوگیری از قساوت و ترس از بدل گرفتن صورت گرفت.

در اوایل این طور فکر میشد که حس انتقام گیری در آنهائیکه اعضای

و بعض سرك ها و جاده ها اعمار گردید و بعض فابریکه ها از قبیل فابریکه برق آباد گردید و قوای عسکری را، که در زمان عبدالرحمن خان تشکیل شده بود، تقویت نمود. اگر چه این خدمات را انجام داد ولی کار موثر، که مملکت را بسوی یك انقلاب صنعتی بکشاند، در آن زمان بوجود نیامد.

اما حرکاتی جریان داشت و این تحرکات هند برتانوی را به تشویش انداخت تا مبادا افغانها از قبول نمودن معاهده دیورند ابا ورزند.

مؤرخ افغان پوهاند حسن کاکر می گوید که سفر لویس دبلیو دین (سکرتر امور خارجه هند برتانوی) در سال ۱۹۰۵ به کابل نشاندهنده تشویش هند برتانوی بود.

خط دیورند در سال ۱۸۹۳ بالای امیر تحمیل شد. بعد از وفات عبدالرحمن خان گمان می رفت که چون این معاهده با شخص او امضا شده است بناءً امیرحبیب الله خان و وارثان دیگر او آنرا قبول نخواهند کرد و شاید در سرحدات هند برتانوی مشکلاتی را بوجود بیاورند.

چون انگلیسها از روسها مطمین نبودند بناءً برای تثبیت نفوذ خود به عملیات زیاد دست زدند. آنها خواستند که بالای امیر فشار بیاورند تا او به همان قراردادها که با عبدالرحمن صورت گرفته بود، عمل نماید. آنها فکر می کردند که با از بین رفتن عبدالرحمن گروهی بوجود آمده است که مخالف خارجی ها بوده به حضور انگلیس ها خاتمه خواهند داد.

درآن گروه نصرالله خان، برادر، و امان الله خان، پسر امیر حبیب الله شامل بودند. آنها از این بابت مطمین نبودند و خواستند به کابل بیایند و امیر را متقاعد بسازند که شرایط شانرا، مانند عبدالرحمن خان، قبول کند. روی همین ملحوظ بود که دین به کابل آمد. امیر به این مسأله پافشاری می کرد که همان معاهدات امضا شده قابل اعتبار بوده ضرورت به امضای معاهده جدید نمی باشد. آنها برین مسأله قانع شدند و دین سفر خویش به کابل را خاتمه داد.

اگرچه معاهده با لویس دین مانند سابق امضا شد اما مشکلات ومسایل هند برتانوی

خانواده های شان کشته شده اند موجود است و اگر به مکتب بروند شاید سایر شاگردان را تحریك کنند اما هدف آنها این نبود که گویا آنها از تعلیم محروم گردند. مگر در زمان محمد ظاهر شاه وضعیت تغییر نمود و اکثر آنها تعلیم نمودند. فاضل خان و خانواده آنها، آقای واله واشخاصی مانند آنها اکثراً تحصیل نمودند و د ردوره محمد هاشم خان تعلیمات شانرا آغاز کردند.

اداره و شیوه کار

زمانیکه حکومت محمد نادر شاه استقرار پیدا کرد به اصلاحات داخلی توجه جدی بعمل آمد.

داکتر احسان روستامل تره کی در این باره میگوید :

> اعلیحضرت محمد نادر خان همزمان با اینکه در راه تنظیم اداری و مالی و نظامی افغانستان پرداخت در ساحه سیاسی نیز اقدام به خرج داد و در صدد احیای اصول اساسی کشور که در زمان امان الله خان طرح ریزی شده بود کوشید و تدوین اصول اساسی را بدست خویش گرفت.
>
> نادر خان روابط خارجی اش را به بسیار خوبی مستحکم و استوار ساخت و به بسیار زودی اقدامات موثر را در جهت مدرن ساختن افغانستان بکار برد.

در اصلاحات نادر خان تنظیم دو باره اردوی افغانستان و جلب نمودن عساکر نیز شامل بود. دوره خدمت عسکری دو سال تعیین گردید. داوطلبان میتوانستند در سنین مختلف به خدمت عسکری بروند، در آن هنگام سیاست امان الله خان کنار گذاشته شد. اقوام سرحدی مجبور نبودند به خدمت زیر بیرق بروند ولی در هنگام ضرورت قبایل مجبور بودند در عسکری سهم بگیرند. علاوتاً در زمان محمد نادر خان در قسمت قضایی و سیستم اداری نیز توجه صورت گرفت.

محمد عزیز نعیم می گوید که اعلیحضرت نادر شاه با احتیاط و محافظه کارانه در راه اصلاحات قدم بر میداشت.

اعلیحضرت محمد نادر شاه اصلاً شخص محافظه کار بود اگرچه او طرفدار اصلاحات و ریفورم در کشور بود اما بسیار با احتیاط عمل میکرد. دو سال قبل از پادشاهی امان الله خان اولین دسته از شاگردان لیسه حبیبیه فارغ گردیدند اما پوهنتون موجود نبود تا آنها تحصیلات عالی نمایند. امان الله خان قصر دارالامان و بعضی از فابریکه ها را اعمار نموده بود ولی به ضروریات اقتصادی آنها توجه نکرد و هیچ یك از فابریکه ها نتوانستند به تولیدات شروع کنند لاکن در زمان نادر خان به آبادی مملکت توجه صورت گرفت. پوهنتون تاسیس شد، بانك ملی ایجاد گردید، مکتب ها توسعه پیدا کرد، ولایات شمال و جنوب با هم وصل گردیدند و در ظرف چهار سال اساسات آبادی کشور گذاشته شد.

در ساحه سیاست خارجی واقعبین بود، او یك آیدیالست نبود و همیشه میگفت که انگلیسها در منطقه وجود دارند و ما توانایی مقابله با آنها را در هر ساحه نداریم مجبور هستیم با آنها به اصطلاح گذاره کنیم.

در زمان سلطنت محمد نادر شاه علاوه بر مسایل داخلی در روابط خارجی کشور نیز توجه صورت گرفت او برادرش شاه ولی خان را به لندن فرستاد و نامه ای را که به پادشاه انگلیس نوشته بود توسط شاه ولی خان نماینده خاص خویش ارسال کرد. در نامه محمد نادر شاه آمده است :

بسیار مسرورم که طی اولین نامهء خویش به شما که طرفدار صلح جهانی هستید، اطلاع بدهم که در افغانستان انقلاب به پایان رسیده است. من مطمئن هستم که این اعلان باعث خرسندی خاطر شما میگردد. طوریکه به جناب شما معلوم است طی سالیان گذشته افغانستان با حکومت برتانیه روابط نزدیك و دوستانه داشت. حالت بیطرفی افغانستان در جنگ جهانی ثبوت بر ادعای ماست.

به احترام دوستی صادقانه شما برادر خویش شاه ولی خان را که در راه آرامی کشور سهم فراوان گرفته است به حیث نماینده خاص و وزیر مختار به دربار شما معرفی میکنم.

شاه ولی خان به صفت وزیر مختار در لندن قبول شد و از جانب برتانیه ریچاردمیکناکی به حیث نماینده دولت آن کشور همراه با نامه ذیل به کابل آمد :

با مسرت نامه را که توسط برادر و نماینده خاص تان فرستاده بودید دریافتیم. آرامی افغانستان و موفقیت شما را تبریك میگویم. این نامه توسط ریچارد میکناکی که به دربار شما منحیث نماینده تعین نمودم فرستاده شد.

در زمان اعلیحضرت محمد نادرشاه به تعلیم و تربیه توجه صورت گرفت و در کنار تعلیم و تربیه به انجمن های ادبی نیز توجه میشد.

سیدقاسم رشتیا که در آن زمان مصروف نوشتن سالنامه بود می گوید که اعلیحضرت محمد نادر شاه همیشه از کارهای او مراقبت می نمود.

> در انجمن ادبی موظف بودم تا سالنامه را ترتیب بدهم. نادرخان همواره به مطبعه می آمد و به عکس ها و چاپ سالنامه نگاه می کرد. من آنجا مصروف بودم که روزی محمد نادرشاه به مطبعه آمد. صوفی عبدالمجید خان مرا به اعلیحضرت معرفی نمود. او از من پرسید که پدرت کیست؟ من گفتم که سید حبیب خان مستوفی. اعلیحضرت گفت اوهو تو برادرزاده من هستی، خوشحال شدم که به این مرحله رسیدی. به لسان خارجی حرف میزنی، اینجا اصلاحات میکنی و اخبار چاپ میکنی.
>
> در آن سالنامه یك عکس به چاپ میرسید. آن عکس از موسیلینی بود. من زیر عکس نوشته بودم که «موسیلینی دیکتاتور ایتالیا». او به عکس نگاه کرد و از من پرسید که دیکتاتور چی معنی میدهد؟ من گفتم دیکتاتور یعنی صاحب اختیار. او گفت نه این درست نیست. دیکتاتور به شخص خود سر و خود رای گفته میشود این یك دشنام است. او قلمش را گرفته روی جمله خط کشید و نوشت «موسیلینی رئیس الوزرای ایتالیا».

سید شمس الدین مجروح که در دوره سلطنت محمد نادرشاه بحیث مامور کار میکرد میگوید اگر سلطنت او دوام میکرد افغانستان انکشاف بسیار می نمود.

> اگر محمد نادرخان مدت زیاد تر سلطنت میکرد یقیناً افغانستان زیادتر

ترقی میکرد. اصلاحات زیاد می امد زیرا او بسیار محتاط بود و بسیار می فهمید. مثلاً چیزیکه به روحیه قوم برابر نمی بود به آن گونه اصلاحات عجله نمیکرد و از طرف دیگر از محبوبیت خویش نیز استفاده می نمود. او تنها توسط زور یا کشتن و بستن حکومت نمیکرد. البته بعد از مرگ او فشارها، کشتن و بستن ها و زندانی کردن ها زیاد شد اما حکومت اوخوب بود ولی متأسفانه بسیار زود از بین رفت و مؤفق نشد تا تمام اصلاحات را به سر برساند. اما اصلاحاتی را که او طرح ریزی نموده بود بعداً به صورت بسیار تدریجی به پیش می رفت. مثلاً مکاتب دختران آغاز گردید و راجع به حقوق زنان فکر می شد. قوانین نوشته شد، در ساحه خارجی در راه معرفی و بلند بردن حیثیت افغانستان کار شد و معرفی نمایندگان به کشور های مختلف مفید واقع میشد.

علاوه بر مسایل فوق محمد نادرشاه برای از بین بردن مخالفین خویش نیز اقدام نمود. یکتن از مخالفین او غلام نبی خان چرخی یکی از طرفداران و دوستان امان الله خان بود که به امر محمد نادر خان در ارگ کشته شد. بعد از کشته شدن چرخی بین خانواده شاهی و خانواده چرخی مخالفت پیدا شد و این مخالفت به دشمنی تبدیل گردید. مؤرخ امریکایی بنام لیون پالوده می گوید که این کشتن ها بدترین شکل از دشمنی میان دو خانواده به حساب می آید.

سردار محمدعزیزخان برادر نادرخان نیز طی این دشمنی ها کشته شد. عزیز نعیم نواسه سرادر محمد عزیز خان می گوید که خارجی ها به این حوادث جنبه رومانتیکی داده اند.

لیون پولاده به این موضوع یك جنبه رومانتیکی داده است. میان خانواده ما و خانواده چرخی کدام دشمنی وجود نداشت لاکن اختلافات موجود بود و آن اختلافات عبارت از این بود که چرخی با جوانانی ارتباط داشت که از موضعگیری تندروانه پیروی میکردند ولی اعلیحضرت محمد نادرشاه موضعگیری میانه روانه داشت و در آن

شرایط موضعیگیری محافظه کارانه را ترجیح میداد نه تند روانه را. زیرا چاره ای جز آن موجود نبود. تندروی افغانستان را تقریباً حدودسی سال به عقب انداخت. منظور من از محافظه کارانه اینست که در آوردن تحولات شرایط موجود در کشور را سنجیده در چوکات همان شرایط تحول می آمد. روی همین مسأله میتوان گفت که قتل غلام نبی خان یك مسأله خانوادگی نبود. قتل او مانند این بود که شخصی بر ضد حکومت قیام کند او یعنی قیام کننده حتماً کشته می شود ولی او باید بطور عادلانهٔ محاکمه می شد. ما باید اعتراف کنیم که در قسمت قتل غلام نبی خان یك نوع افراط صورت گرفت اما این قتل یك موضوع دشمنی خانوادگی نبود. اما بعد از آن حادثه دشمنی خانوادگی پیدا شد که در نتیجه پدرکلانم سردار محمد عزیزخان و بعداً اعلیحضرت محمد نادرخان به شهادت رسیدند.

اعلیحضرت محمد نادر شاه هنگام توزیع جوایز فارغ التحصیلان مکاتب در کابل توسط عبدالخالق به گلوله بسته شد. عبدالخالق کسی بود که غلام نبی خان او را پسر خوانده بود.

هنگام قتل محمد نادرشاه پسر او محمد ظاهر شاه نیز حاضر بود. او میگوید که این یك خاطره تلخ زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من به شهادت رسید.

تلخ ترین خاطره زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد. او هم پادشاه من بود و هم پدرم و همه چیز من بود. زمانیکه پدرم به شهـادت رسید تکلیف سلطنت بدوش من گذاشته شد و من برای برداشتن چنان مسئولیت بزرگ آمـاده نبودم ولـی با آنهـم آنرا قبول نمودم.

سلطنت محمد ظاهر شاه

زمانیکه محمد نادر شاه بقتل رسید احتمال خونریزی و قتل عام بیشتر در کشور بمیان آمد.

سید قاسم رشتیا میگوید که سردار شاه محمود خان با حوصله کامل از خونریزی جلوگیری کرد:

> زلمی خان نایب سالار که شخص وفادار به حکومت و پادشاه بود پیشنهاد کرد که تمام متعلمین مکتب، اگر چه قاتل نیستند اما کافر بوده دشمنان پادشاه می باشند، باید کشته شوند. اما شاه محمود خان گفت هیچگاه اجازه نمیدهم که این کار صورت گیرد و نمیگذارم که بالای کسی انگشت حواله کنید.

مرجان خان جاجی در آنزمان شاگرد صنف چهارم مکتب بود و تمام حادثات آنروز را به چشم سر دیده است،او میگوید :

> چهار طرف ما عساکر ایستاده بودند. درین هنگام شخصی بنام نایب سالار سربلند خان که از جاجی بود صدا کرد که نگذارید بروند. کسانیکه اینطرف و آنطرف فرار نموده بودند گریختند باقی همه محاصره شدیم. در میان محاصره شدگان من نیز شامل بودم. عساکر ما را به داخل برده در یکی از سالون های قصر دلکشا و در دهلیز های آنجا ایستاده نمودند. در این هنگام سر بلند خان جاجی امر کرد که همه اینان را بیرون کشیده فوراً "چنواری" کنید و از بین ببرید. درین هنگام شاه محمود خان از مساله خبرشده گفت این کار را نکنید همه اینها گناهکار

> نیستند و فقط گناه یك نفر است باقی همه بیگناه می باشند. متعلمین اینجا باشند تا نفر اصلی را پیدا کنیم. تا وقتیکه آن نفر را گرفتار کردند ما در قصر دلکشا زندانی بودیم و حوالی ساعات نه یا ده شب امر آمد که شاگردان مکتب را رها کنید، ما نفر اصلی را پیدا کردیم.

سید قاسم رشتیا میگوید وقتی ثابت گردید که نادر شاه کشته شده است. سردار شاه محمود خان بصورت فوری محمد ظاهر شاه پسر محمد نادر شاه را به حیث پادشاه اعلان کرد.

> درآن زمان سردار هاشم خان با عده ای از وزیران برای افتتاح راه شکاری به شمال رفته بود و شاه محمود خان منحیث وکیل صدراعظم در کابل بود. زمانیکه محمد نادر شاه شهید و ثابت شد که مرده است اکثراً فکر میکردند که شاه محمود خان خویشتن را پادشاه اعلان میکند. اما او برخاسته محمد ظاهر شاه را پادشاه اعلان کرد و به او بیعت نمود او به محمد ظاهر شاه گفت که بتو بیعت نموده ام. محمد ظاهر شاه گفت تو بزرگتر ما هستی. اما شاه محمود خان به او گفت تو پسر نادر شاه میباشی سلطنت حق توست، من بتو بیعت میکنم و ما خدمتگار تو هستیم.

سردار شاه محمود خان درحالیکه قوای عسکری را بدست داشت و وکیل صدراعظم بود، می توانست پادشاه شود ولی او محمد ظاهر شاه را نسبت به خویشتن ترجیح داد.

سلطان محمود غازی پسر سردار شاه محمود خان میگوید که پدر و کاکا های او علاقه بسیار به وطن داشتند.

> پدر من به آرامی کشور علاقه داشت. او یك وطندوست بود. در اثر خود گذری شاه محمود خان و سایر کاکاهای من در افغانستان آرامی آمد. در حالیکه سردار شاه محمود خان وکیل صدراعظم بود و عهده وزارت دفاع نیز به دوش وی بود لاکن آنها قدرت طلبی را کنار گذاشته به محمد ظاهر شاه که وارث اصلی سلطنت بود بیعت کردند.

سردار محمد هاشم خان که در زمان سلطنت محمد نادر شاه صدراعظم بود به همان

پست باقی ماند.

سید قاسم رشتیا میگوید که سلطنت بعد از محمد نادر شاه به پسرش محمد ظاهر شاه رسید. متباقی همه مانند سابق در پست های شان ماندند.

> در تقسیماتی که قبلاً موجود بود تغییرات نیامد. ظاهر شاه به عوض نادر شاه رویکار شد. شاه محمود خان به حیث وزیر حربیه باقی ماند و محمد هاشم خان امور حکومتی را در دست داشت و صدراعظم بود. اما بعداً قدرت محمد هاشم خان روز افزون گردید و در آنزمان گویا تمام امور حکومت را در دست گرفت. شاه محمود خان تجرید شد با وجودیکه قوای عسکری بدست او بود. شاه محمود خان شخص شریف بود و در امور مملکت مداخله زیاد نمیکرد بناءً هاشم خان به حیث یك دکتاتور روی صحنه باقی ماند. از طرف دیگر محمد نادر شاه به قتل رسیده بود و بدگمانی زیاد شده بود و مساله امنیتی مطرح بود بناءً او یك حکومت پولیسی را رویکار ساخته بود.
>
> در کنار مسایل فوق عامل دیگر عبارت از آغاز جنگ جهانی دوم دراروپا بود. باید در مملکت یك انضباط کامل حکمفرما می بود و ازطرف دیگر مفکوره هتلر نظر به سایر مفکوره ها در افغانستان تاثیر افگنده بود. گویا دکتاتوری مود همان روز بود در دنیا دکتاتورانی مانند هتلر، موسیلینی و جنرال فرانکو بوجود آمده بود.

حکومت محمد هاشم خان نه تنها در کابل بلکه در سایر ولایات نیز نظم خاص را بوجود آورده بود. محمد هاشم خان مدعیان قدرت در ولایات را به عناوین مختلف به وظایف دولتی در کابل نگهداری نموده بود.

عبدالاحد کرزی میگوید که پدرش معین خیرو جان جز کسانی بودند که در کابل بسر میبردند.

> سیاست همان زمان تقاضا میکرد که اشخاص با رسوخ ولایات در کابل بسر برند اگر چه پدرم به حیث سناتور با معاش خوب و قدر و قیمت زیاد در کابل زندگی میکرد ولی اصلاً بخاطر تامین امنیت و استقرار

افغانستان آنها در کابل نگهداری میشدند. اشخاصی مانند مشاور سید احمد خان، نایب سالار محمد انور خان، عبدالرشید خان که در وزارت داخله معین بود از هر ولایت چنان اشخاص در وظایف دولتی مقرر شده بودند و بطور اعزازی در آنجا بسر میبردند و حتی اجازه خروج از کابل را نداشتند و هرگاه میخواستند از کابل بر آیند باید از شخص محمد هاشم خان اجازه میگرفتند. مانند پدرم که هیچگاه نمیتوانست بدون اجازه صدراعظم به قندهار بیاید. زمانیکه از محمد هاشم خان اجازه میگرفت برای مدت یکماه یا دو ماه به قندهار می آمد.

همانطوریکه اشخاص صاحب نفوذ ولایات به کابل آورده شدند. متنفذین کابل به سایر ولایات تبعید میشدند. در میان تبعید شدگان استاد خلیل الله خلیلی مامور در حکومت امیر حبیب الله خان کلکانی نیز شامل بود.

معتصم بالله خلیلی پسر استاد خلیلی میگوید که بعد از قیام مردم صافی، پدرش زیر نظارت گرفته شد.

پدرم در زمان محمد هاشم خان حبس شد و بعداً به ولایت قندهار تبعید گردید زیرا در کنر جنگ مردم صافی علیه حکومت آغاز گردید و هاشم خان چنان فکر میکرد که قوم صافی توسط پدرم و وزیر عبدالرحیم خان تحریك شده اند به همان اساس سالار عبدالرحیم خان و پدرم زندانی شدند و بعداً به قندهار تبعید شدیم.

اگر چه محمد ظاهر شاه پادشاه بود ولی امور مملکت را کاکا های وی به پیش میبردند.

عزیز نعیم میگوید چون محمد ظاهر شاه جوان بود لهذا به مشوره کاکا های خویش ضرورت و احتیاج داشت.

این یك حقیقت واضح است. زمانیکه محمد ظاهر شاه به تخت نشست به رهنمائی و مشوره ضرورت داشت و اگر رهنمای قوی نمیداشت آوردن آرامی و امنیت در افغانستان مشکل میبود و انارشی بازهم در کشور مسلط می شد.

در مناطق قبایلی به جای خودش باقی ماند. ملاصاحب چکنوری یکی از علمایی بود که مانند دیگران فعالیت های خویش را در مناطق قبایلی به پیش می برد.

سناتور غلام نبی چکنوری پسر ملا صاحب چکنوری راجع به فعالیت های پدرش می گوید :

> ملا صاحب چکنوری به جهاد خویش ادامه مي داد و در همان زمان با انگلیسها در جنك بود. او قوای قومی را تشکیل داده روحیه جهاد را در بین مردم زنده نگهداشته بود. او با افراد خویش در مناطق دیر، شبقدر، سبحان خور و کرپی با انگلیسها می جنگید. در سال ۱۳۱۲ هجری همراه با پیر صاحب هده و سایر پیروانش به جنگ علیه انگلیسها پرداخت.

با وجودیکه در مناطق قبایلی و سایر نقاط علیه انگلیس عملاً جنگ جریان داشت، مگر در داخل کابل بر ضد امیر حبیب الله فعالیت های مشروطه خواهان نیز دیده می شد. یکی از مشروطه خواهان آن زمان مولوی محمد سرور واصف نام داشت که کاکای عزیز الله واصفی می باشد.

عزیز الله واصفی درین باره می گوید که هدف آنها حکومت شاهی مشروطه بود.

> مولوی محمد سرور واصف از پیش گامان حزب مشروطه خواهان بود. حزب مشروطه خواهان گروهی بود که می خواستند تا شاه مطابق قوانین اسلامی حکومت کرده بالای او شرایطی گذاشته شود. آنها می گفتند که پادشاه اوامر خداوند متعال را بر ملت تطبیق کند و به اساس مشوره ملت کار کند و به شکل مشروطه نظام حکومتش را به پیش ببرد. اکثر مشروطه خواهان به دار آویخته شدند و محمد سرور خان به توپ بسته شد. زمانیکه محمد سرورخان را به توپ می بستند او در میله توپ شعر ذیل را نوشت :
>
> ترک مال و ترک جان و ترک سر
> در ره مشروطه اول منزل است

در همین زمان بود که جنگ اول جهانی آغاز گردید و انگلیس یکی از طرفین جنگ

بعضی میگویند که دوره محمدهاشم خان یك دوره تاریك و استبدادی بود و در این دوره هیچ گونه پیشرفت و ترقی صورت نگرفت. من منحیث یك شاگرد تاریخ میگویم اگر شرایط آن زمان را مد نظر بگیریم ما گفته میتوانیم که آنزمان دوره دیگر اساسات آبادی مملکت بشمار میرود. در آن دوره پوهنتون کابل انکشاف کرد و خدمات معارف دو چند گردید. اینرا قبول میکنیم که در آن زمان یك تعداد مردم پامال شدند ولی اساسات آبادی مملکت نیز گذاشته شد و برای شاه محمود این زمینه مساعد شد که خشت اول دیموکراسی را بگذارد.

علاوه بر این اگر حالات کشور های جهان سوم را در آنزمان مشاهده کنیم به جز از مصر که نیاز پاشاه حکومت میکرد، در سایر کشور ها هیچ گونه نشانه دیموکراسی موجود نبود. یعنی آزادی مطبوعات وجود نداشت و احزاب سیاسی موجود نبودند. این مساله حقیقت دارد که در افغانستان پارلمان وجود نداشت، احزاب سیاسی موجود نبود اما بین حکومت و مردم یك نوع دیالوگ وجود داشت و بصورت غیر مستقیم افکار مردم را درك میکردند و به اساس همان مفکوره نظریات مردم قدم بر می داشتند.

علاوه بر مفاهمه و یا دیالوگ با مردم در سایر موارد نیز توجه صورت میگرفت سید شمس الدین مجروح میگوید که در آن زمان اصلاحات زیاد بوجود آمد.

در این شك نیست که سردار محمد هاشم خان شخص دکتاتور و سخت مزاج و سخت گیر بود ولی در افغانستان خدمات زیاد نمود و اصلاحات بسیار آورد. اصلاحات به این معنی که بسوی ترقی و صنعت و آبادی پیش میرفت، سرك ها ساخت، او مکاتب زنانه را که در زمان امان الله خان تاسیس شده بود دوباره باز کرد علاوه بر آن رفع حجاب زنان، آزادی و حتی جذب زنان در رادیو نیز آغاز گردید. این همه در آنزمان بوجود آمد که در افغانستان قابل قدر است.

یك مسأله را میخواهم بگویم اینکه، شك نیست که در افغانستان

حکومات اگر خوب بودند یا بد لاکن حکومات دیموکراسی نبودند و نباید بگویم که در تمام حکومات اشخاص پاك و منزه جا داشتند لاکن باید بگویم با در نظر داشت تعصب و نادانی و بیسوادی مردم و با در نظرداشت موجودیت روحانیون، خانان و ملکان در کشور، حکومات همیشه مترقی بوده تعداد زیادتر روشنفکران را در خود جا داده بودند و حکومات همیشه کوشش می نمودند که اشخاص منور و تحصیل یافته را با خود همراه بسازند و با خود نگهدارند و میخواستند کارهای مثبت و اصلاحات را در کشور بیاورند. همیشه کوشش نمودند تا اکثراً برای اینکار اشخاص فوق را استعمال نمایند.

جنگ دوم جهانی و افغانستان بی طرف :

زمانیکه جنگ دوم جهانی در اروپا شعله ور گردید، کشور افغانستان با برتانیه و آلمان دارای روابط نزدیك بود و از نگاه استراتیژیکی در بین دو کشور اتحاد شوروی و هند برتانوی موقعیت داشت.

پوهاند حسن کاکر میگوید که در آن هنگام کشور سومی وجود نداشت تا به افغانستان کمك کند.

این مساله باید در نظر گرفته شود که افغانستان در بین دو کشور قدرتمند اروپایی موقعیت داشت. از طرف شمال اتحاد شوروی و از جنوب و شرق هند برتانوی. در آن حالت کشور سومی وجود نداشت و جامعه ملل از موثریت برخوردار نبود. در چنان حالت برای افغانستان سیاست خارجی بسیار اهمیت داشت و این مساله مهم بود که چطور بین دو کشور قدرتمند بی طرفی و آزادی خویش را حفظ کند.

در چنان شرایط موضوع مهمی را که محمد هاشم خان و مشاورینش فیصله کردند این بود که چطور امنیت و حاکمیت افغانستان را نگهدارند و از طرف دیگر درچنان حالت چطور مملکت را انکشاف بدهند

و از سرمایه کشور های خارجی چنان استفاده کنند که حساسیت کشور های دیگر، خصوصاً اتحاد شوروی و هند برتانوی را خدشه دار نسازند. بنابرین چنان تصمیم گرفتند که برای پیشبرد پروژه های انکشافی از کریدت ها و کمک های کشورهایی استفاده شود که همسایه نباشند. این یك موضوع مهم و اساسی بود.

آلمان یکی از کشور های پیشرفته جهان بود که در همسایگی افغانستان قرار نداشت و به همین لحاظ به کمك انکشور بسیاری از پروژه ها در افغانستان فعال گردید.

گل جانان استاد پوهنتون در شهر فرانکفورت آلمان، که مدت زیاد در آنکشور بسر برده راجع به کمك های آلمان معلومات زیاد دارد، میگوید :

قبل از آغاز جنگ دوم جهانی بین افغانستان و آلمان روابط تجارتی و تخنیکی قابل ملاحظه وجود داشت. مواد صادراتی افغانستان در بازار های آلمان به نرخ زیاد فروخته میشد وکشور آلمان دادن کریدیت به مبلغ ٥٥ میلیون مارك به افغانستان را موافقه نموده بود. درسال ١٩٣٦ بیش از ١٧٠ متخصص آلمانی در افغانستان مشغول کار بودند.

پوهاند حسن کاکر به این باور است که کمك های آلمان در ان دوره یك نوع خیرات نبود بلکه اهداف دیگر را نیز در قبال داشت.

آنها کمك فی سبیل الله نمیکردند بلکه در کنار کمك های اقتصادی اهداف سیاسی شانرا نیز پیش می بردند. چنانکه در آن زمان مساله بسیار عمده این بود که در پشتونستان و بعداً وزیرستان با عالم بزرگ میرزا علی خان که به ایپی فقیر مشهور است کمك صورت گیرد و او را علیه انگلیسها تحریك نماید. پالیسی عمده همین بود که اقوام سرحدی را تحریك نمایند تا علیه هند برتانوی قیام کنند.

محمد شریف خان از صاحب منصبان اردوی هند برتانوی که در آن زمان علیه فقیر ایپی در حال جنگ بود، خاطراتش را چنین بیان میکند :

در وزیرستان قدرت مرکزی یا محوری بدست فقیر ایپی بود و برای فقیر ایپی از ایتالیا، جرمنی و جاپان پول می آمد.

زمانیکه جنگ جریان داشت من به آنجا مقرر شده اعزام گردیدم. ما مدت سه ماه (جون، جولای و اگست) در محاصره بودیم. مرکز قوماندانی ما در شهر راولپندی بود و آنها نتوانستند ما را از محاصره نجات بدهند. اکمالات ما از راه هوا صورت میگرفت طوریکه طیارت اشیای خوردنی از قبیل چای و بوره و آرد را از هوا پرتاب میکردند زیرا ما پراشوت کافی نداشتیم و زمانیکه مواد خوراکی به زمین میرسید همه تیت و پاشان میشد. ما مجهز با یك توپ بودیم و فقیر ایپی چهار عدد توپ داشت. علاوتاً او به کارتوس و مهمات زیاد دسترسی داشت. طوریکه در اول عرض کردیم کشور های ایتالیا، جرمنی و جاپان برای وی کمك میرساندند.

در چنان حالات افغانستان از طرف قدرت های بزرگ زیر فشار فراوان قرار داشت. عزیز نعیم میگوید که با وجود فشار زیاد رهبران کشور سیاست بیطرفی افغانستان را به مفاد خویش می پنداشتند.

افغانستان بیطرف ماندن بین دو قوه را به مفاد خویش می پنداشت و در زمان جنگ دوم جهانی سیاست بیطرفی را در پیش گرفت. همسایه های افغانستان که عبارت از اتحاد شوروی و هند برتانوی بودند در جنگ دوم رقیب نه بلکه متحد همدیگر بودند. اگر افغانستان سیاست بیطرفی را در پیش نمیگرفت مانند ایران یك قسمت آن زیر تاثیر شوروی و قسمت دیگر آن زیر تاثیر انگلیس قرار میگرفت. به این اساس افغانستان تشخیص کرد که باید بیطرف باشد. اگرچه ظاهراً افغانستان آرام بود ولی کشور های مختلف کوشش میکردند تا افغانستان را به نفع خویش شامل جنگ سازند. بهانه ای هم وجود داشت و آن اینکه یك تعداد زیاد متخصصین آلمان و ایتالیا در افغانستان کار میکردند ومتحدین به این عقیده بودند که آنها متخصصین نی بلکه کارکنان شبکه های استخباراتی میباشند و شاید به نفع آلمان ها کار نمایند. لهذا تقاضا گردید که باید آنها از افغانستان اخراج شوند.

افغانستان در ابتدا این تقاضا را نپذیرفت لاکن بعد از فشار زیاد موضوع را به لویه جرگه محول نمود. لویه جرگه فیصله کرد که باید تضمین داده شود تا این اتباع بطور مصئون به کشور هایشان برسند. زمانیکه به حکومت افغانستان تضمین داده شد آنها بطور سلامت به کشور های شان بر گشتند.

سید قاسم رشتیا، که در آن هنگام مسئول نشرات رادیو افغانستان بود، می گوید که در اثر همان پافشاری بخاطر مصئونیت اتباع آلمان، افغانستان صاحب نام نیک شد.

افغانستان پافشاری کرد که هیچگاه اتباع آلمان را تسلیم کشور دیگری نمیکند. آن پافشاری افغانستان را در تمام دنیا بلند آوازه ساخت زیرا هیچ کشور دیگر چنین عمل نکرده بود. در حالیکه دو کشور روس و انگلیس در همسایگی ما قرار داشتند. در آخر این دو کشور مجبور گشتند تا پیشنهاد خود را تغییر بدهند.

پروفیسر گل جانان میگوید که تا حال عده ای از مردم آلمان آن خاطره را بیاد دارند و تا امروز مدیون افغانها میباشند.

متخصصین آلمان و ایتالیا از راه هند و ترکیه به کشور های شان بازگشتند. باید گفته شود که هنوز هم آلمان ها در بعضی مجلس های خصوصی و عمومی از این موضوع یاد میکنند و از موقف افغانستان اظهار قدردانی می نمایند. احساس نیک در برابر آن شجاعت و مردانگی که افغانها نشان دادند هنوز هم در بین آلمان ها خصوصاً بین سالخوردگان این کشور دیده میشود.

این موضوع باید علاوه شود که قبل از جنگ بین آلمان و افغانستان روابط نزدیك موجود بود. در ساحه تخنیکی و علمی مانند توامیت پوهنتون کابل به پوهنتون بوخوم و تربیه پرسونل تخنیکی و سهم آلمان در پروژه های مانند پروژه سروبی، ماهیپر و پروژه های پکتیا قابل ذکر است. افزون بر آن اتباع کشور های افغانستان و آلمان بدون داشتن ویزه به کشور های یکدیگر مسافرت میکردند.

انتخاب سردار شاه محمود خان:

حکومت سردار محمد هاشم خان در تمام کشور ریشه دوانیده بود اما سوال اینجاست که چرا وی در چنان حالت تن به استعفی داد ؟

محمد عزیز نعیم میگوید که سردار محمد هاشم خان تکالیف صحی داشت.

حکومت سردار محمد هاشم خان هفده سال دوام کرد. هفده سال برای یك صدراعظم مدت طولانی است. سردار محمد هاشم خان در شرایط بسیار بحرانی صدراعظم بود و در دوران جنگ دوم جهانی تمام امور مملکت بدوش وی بود. او قبل از جنگ به تکلیف قلب مبتلا شد و برای تداوی به آلمان رفت. در آن زمان داکتران به او گفتند تا فشار کار را کم کند. او میخواست قبل از جنگ استعفی بدهد ولی شاه این استعفی را قبول نکرد و از او خواست تا به وظیفه اش دوام بدهد. هنگام جنگ نیز به حمله قلبی گرفتار گردید و مدت شش ماه در شفاخانه بستر شد. من به یاد دارم که هاشم خان میگفت هرگاه جنگ تمام شود من از وظیفه صدارت استعفی میدهم.

سید قاسم رشتیا میگوید که در جهان یك نوع آزادی آمده بود و به همین علت بود که خاندان شاهی فیصله کردند تا محمد هاشم خان از کار دست بکشد.

تغییرات در دنیا ایجاب میکرد که در افغانستان تحول بیاید و آن شیوه و سیستم محمد هاشم خان دیگر گنجایش نداشت. در دنیا آزادی آمده بود، دولت های نو تشکیل شده بودند از حقوق بشر در جهان صحبت میشد. در چنان شرایط آمدن تحول در افغانستان حتمی بود. در آن هنگام در خاندان شاهی مشوره شد که باید محمد هاشم خان از قدرت دست بکشد و شاه محمودخان صدراعظم شود. شاه محمودخان یك پروگرام و برنامه جدید با خود داشت. در آن برنامه آزادی همه زندانیان سیاسی شامل بود.

اگر از یك طرف زندانیان سیاسی از بند رهایی یافتند از طرف دیگر به عقیده سید

شمس الدین مجروح در قسمت عمران کشور رکود آمد و پیشرفت صورت نگرفت.

یقیناً در آن دوره در قسمت آبادانی مملکت یك نوع رکود بوجود آمد. البته این رکود مربوط شخصیت و خلق نیز میباشد اما از طرف دیگر مشکلات اقتصادی مملکت نیز رول بازی میکرد زیرا قبلاً به کمك های خارجی اتکا بیشتر میشد. لاکن در این دوره طوریکه از شخصیت شاه محمود خان توقع میرفت کار مهمی صورت نگرفت. البته درین مساله شك نیست که صدراعظم جدید شخص آرام، نرم خو و مردمی بود. با وجودیکه چند تصادم بین او و منورین صورت گرفت ولی او میخواست با مردم از راه مدارا پیش بیاید. او به آوردن دیموکراسی یك نوع شوق داشت و میخواست تحول بیاید و اخبار چاپ شود و شورا زیاد تر فعال گردیده موثر باشد. چنانکه در دوره اش به اینگونه کارها موقع بیشتر داد.

شاه محمود خان چطور آموخت تا دیموکراسی را در کشور بیآورد؟

عبدالحمید مبارز که در آن دوره شخص فعال بود میگوید که بعد از سفر به آمریکا شاه محمودخان باین مفکوره معتقد گردید.

بعد از سفر هفت ماهه شاه محمود خان به امریکا این نظر نزد وی پیدا شد چنانکه در راه آوردن دیموکراسی تلاش کرد و به همین سلسله جراید به چاپ رسید. مرحوم عبدالرحمن محمودی امتیاز جریده ندای خلق، مرحوم غلام محمد غبار جریده وطن، مرحوم گل پاچا الفت جریده اولس و مرحوم فیص محمد انگار امتیاز جریده انگار را حاصل کردند. این جراید نشرات شانرا در کابل آغاز کردند و خوانندگان بسیار داشتند. هدف همه جراید یاد شده دیموکراسی و شاهی ومشروطه بود. آنها تلاش میکردند تا حکومت از سلطنت جدا شود.

در دوره هفتم شورا آزادی موجود بود. اشخاصی مانند میرغلام محمد غبار و داکتر عبدالرحمن محمودی، محمد کریم نزیهی، محمد علم وردك، سخی امین از دوشی، عبدالحی حبیبی از قندهار و خال محمد خسته از مزار از آزادی طرفداری میکردند و اکثراً با پروژه های حکومت مخالفت مینمودند.

اگر چه با بعضی پروژه های حکومت مخالفت صورت میگرفت، اما هیچ کس مخالف آزادی مطبوعات نبود.

سید قاسم رشتیا که در آن زمان رئیس مستقل مطبوعات بود در راه آزادی مطبوعات سهم فعال گرفته بود.

در سال دوم صدارت شاه محمودخان بعد از صلاح الدین سلجوقی، که به حیث سفیر مقرر شد، من رئیس مطبوعات شدم. من نیز مانند شاه محمود خان آرزو داشتم تا دیموکراسی بیاید و در آوردن دیموکراسی در مطبوعات حصه گرفتم. یکی از پیشنهادهای من این بود که باید قانون مطبوعات بوجود بیاید و نشرات آزاد اجازه طبع را بیابد. صدراعظم پیشنهاد مرا پذیرفت و این موضوع به مجلس وزرا محول گردید. وزرا حیران بودند که چطور امکان دارد نشرات بدون سانسور به چاپ برسد. بدین ترتیب مشکل سانسور قبل از نشر حل گردید.

در همان زمان رئیس بلدیه تعیین میگردید. من پیشنهاد کردم که باید به مردم حق داده شود تا رئیس بلدیه را انتخاب کنند. این کار صورت گرفت و غلام محمد فرهاد به حیث رئیس بلدیه انتخاب شد.

پوهاند دکتور احمد جاوید، سابق رئیس پوهنتون کابل، میگوید که به اساس همان قانون جراید آزاد به نشرات شان آغاز کردند.

به اساس همان قانون جراید بسیار به نشر رسید که یکی هم جریده ندای خلق بود. موسس ندای خلق داکتر عبدالرحمن محمودی و مدیر مسئول آن عبدالحمید مبارز بود. ندای خلق با جریده خلق، که ارگان نشراتی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان بود، هیچ ارتباط ندارد. این جریده بعد از نشر بیست و نه شماره توقیف گردید و جریدهء دیگری بنام وطن جای آنرا گرفت که موسس آن میر غلام محمد غبار و مدیر مسئول آن محمد علی خروش و بعداً میر محمد صدیق فرهنگ بود. این جریده بعد از نشر بیست و هشت شماره مصادره شد.

جریده خلق بسیار تندرو و احساساتی بود لاکن جریده وطن معتدل بود استدلال مینمود و از محافظه کاری کار میگرفت. این دو جریده در زندگی سیاسی افغانستان رول مهم را بازی نمودند.

فعالیت های سیاسی در افغانستان روبه افزایش نهاده بود.

داکتر عبدالصمد حامد، سابق معاون صدراعظم، میگوید که در آن زمان امیدواری زیاد برای دانشمندان افغانستان پیدا شده بود.

برای بار اول امیدواری زیاد در بین دانشمندان و منورین افغانستان پیدا شده بود. این امیدواری که با جذبه همراه بود ناشی از طرز تفکری بود که گویا در افغانستان یك نظام سیاسی می آید که به اساس انتخاب افغانها حکومت تعیین میشود ومردم درباره وطن شان تصمیم میگیرند و وطن خویش را آباد میکنند. به طور مثال ما شاگردان مکتب و سایر مردم داوطلبانه میرفتیم تا سرك جاده میوند را آباد کنیم. همه اینکار را داوطلبانه میکردند و به طور ضمنی وظیفه خود می شمردند. دور هفتم شورا تشکیل شد. نسبتاً آزادی موجود بود. و اشخاص فعال در حلقات سیاسی افغانستان نیز در آن دور شامل بودند. این یك مایه دیگر امیدواری بود. برای بار اول اخبار آزاد به نشرات آغاز کرد و به نظر من نشرات آن دوره نظر به سویه همان روز قابل قدر است.

داکتر احمد عبدالرحیمزی، که بعد از زندانی شدن برادرش عبدالملك عبدالرحیمزی در اتریش بسر میبرد، در آن هنگام محصل پوهنتون کابل بود. او نیز خدمات شاه محمود خان را قابل قدر می داند.

باید بگویم که مرحوم شاه محمود خان خدمت زیاد کرد خصوصاً جوانان را موقع داد تا افکار و نظریات شانرا آزادانه بیان کنند. درین دوره یك تحول آمد و خوشبختانه ما در آن زمان محصل فاکولته حقوق پوهنتون کابل بودیم. زمانیکه رئیس بلدیه انتخاب می شد در بین مردم می رفتیم و توضیح میدادیم که انتخاب رئیس بلدیه چه اهمیت دارد و بعداً انتخابات شورا صورت گرفت. مرحوم غبار و مرحوم محمودی در دور اول انتخاب شدند. یکی حدود چهارده و نیم هزار و دیگری سیزده هزار رأی بدست آوردند. آنها وکیلان شورا بودند. در آن زمان به شاگردان فاکولته موقع داده شد تا در بین مردم تبلیغ کنند.

صدارت شاه محمود

بعد از اینکه شاه محمود خان تصمیم گرفت تا دیموکراسی بیاورد، احزاب سیاسی و اتحادیه های محصلان به فعالیت آغاز کردند. اما گروه ویش زلمیان قبلاً فعال بود.

پوهاند عبدالشکور رشاد، که عضو فعال گروه ویش زلمیان بود، میگوید که مرام آنها وحدت ملی بود.

> نکته مهم در مرام ویش زلمیان عبارت از تأمین وحدت ملی بود و از طرف دیگر کوشش می شد تا منابع اقتصادی مملکت بکار بیافتد، بندها اعمار گردد، نهرها کشیده شود، فابریکه ها آباد گردد و مبارزه صورت گیرد تا مردم از بیکاری و گرسنگی نجات یابند. به همین ترتیب در اهداف آنها مسایل تعلیمی و تحصیلی ذکر شده بود که باید در هر ده و قریه مکتب تأسیس شود. علاوه بر مسایل فوق مواد دیگر نیز شامل اهداف بود که مهمترین آن مساله پشتونستان بود.
>
> این حرکت شدت یافته بود تا آنعده از نقاط کشور که در زمان حکمروایی انگلیس از افغانستان جدا ساخته شده بود دوباره بدست بیاید یا به مردمان آنجا ها حق داده شود که راجع به سرزمین شان تصمیم بگیرند.

عده ای به این باور اند که در تشکیل گروه ویش زلمیان سردار محمد داود خان کمك زیاد نموده بود.

جیلانی خان الکوزی، که عضو آن گروه بوده است، به این عقیده نیست :

> داود خان با ما دارای کدام روابط نبود حتی عده ای از افراد ما زندانی

بود. وایسرای هند ضمن یك نامه امیرحبیب الله خان را از آغاز جنگ اطلاع داد و از او خواست تا در جنگ حالت بیطرفی را اختیار نماید. در نامه وایسرای هند آمده است :

اعلیحضرتا ! میخواهم به شما اطلاع بدهم که در اروپا جنگ آغاز گردیده است. اتریش و هنگری در مقابل صربستان جنگ را اعلان نموده اند و جرمنی دشمنی را علیه فرانسه و روسیه شروع نموده است. چون برتانیه و فرانسه منافع مشترك دارند، بناءً برتانیه نیز در مقابل آلمان دشمنی را آغاز کرده است. به اساس معاهده دین شما قبول نموده اید که در مسایل خارجی توصیه های برتانیه را بپذیرید. من به شما توصیه میکنم که درین جنگ حالت بیطرفی را اختیار کنید.

چون ترکیه در آن جنگ سهیم بود، بناءً سلطان آنکشور امیر حبیب الله را دعوت کرد که وارد جنگ شود و خصوصاً پشتون های مناطق قبایلی را تحریك نماید تا علیه حکومت برتاینه جنگ را آغاز کنند. امیر حبیب الله پیام سلطان ترکیه را جواب واضح نداد ولی به جواب نامه وایسرای هند نوشت که تا زمانیکه در افغانستان صلح و امنیت باشد من به مفاد معاهده امضا شده احترام دارم.

با وجودی که امیر حبیب الله خان بیطرف ماند ولی اشخاصی مانند محمود طرزی علیه انگلیسها به مبارزه می پرداختند.

مؤرخ افغان سیدقاسم رشتیا که دوره حبیب الله خان را به یاد دارد می گوید که این بیطرفی به سود افغانها تمام شد:

تمام افغانها میخواستند که انگلیسها بروند و دور شوند و شکست بخورند. افغانها گویا می خواستند که کشورشان در کنار ترکها و جرمنها بایستد. ولی نتیجه نشان داد که موضعگیری کسانیکه میخواستند افغانستان در جنگ بیطرف باقی بماند، به سود کشور تمام شد، اگر چه آنها در اقلیت بودند.

محمود طرزی و جریدهء او یعنی سراج الاخبار به مخالفت با انگلیس می پرداخت و انگلیسها دستور دادند تا توزیع اخبار در سرحد متوقف شود زیرا مبادا مردم هندوستان را به شورش بکشاند.

شدند. کمیته مرکزی ما در قندهار بود، ما هیچ کاری با داود خان نداشتیم. کسانی را که حکومت تطمیع نموده بود به مقام های بلندتر دولتی در کابل ارتقا یافتند. ما را بعد از چهار یا پنج سال از زندان رها کردند و گفتند در قسمت شما اشتباه صورت گرفته است.

نورمحمد تره کی موسس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ادعا مینمود که حزب ویش زلمیان توسط او پایه گذاری شده است. اما جیلانی خان الکوزی می گوید :

این یك حرف کاملاً بی اساس است. او نه تنها موسس ویش زلمیان نبود بلکه با این گروه بی وفایی نیز نموده بود. در میان چهار شخصیکه به حکومت تسلیم شده بودند او نیز شامل بود چنانکه به حیث آتشه مطبوعاتی به امریکا فرستاده شد.

در کنار ویش زلمیان حزب وطن در کابل و بعض ولایات افغانستان به رهبری میرغلام محمد غبار ریشه دوانید و داکتر عبدالرحمن محمودی زیر نام ندای خلق منورین را بدور خویش جمع نموده بود.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، که عضو اتحادیه محصلین بود و با داکتر محمودی ملاقاتهای زیاد داشت، میگوید :

اول اینکه اساسات آنها محلی بود نه عمومی. گروه ویش زلمیان بیشتر به سوی پشتو گرایش داشت در حالیکه دیگران مسایل را از دیدگاه سوسیالیستی می دیدند و رهبران آنها را خداوند بیامرزد مانند محمودی بسیار احساساتی بودند. زمانیکه در احساسات قضاوت صورت گیرد معمولاً موازنه را نمیتوان نگهداشت. بطور مثال به شما بگویم، ما در مکتب استقلال کنفرانسی را دایر نموده بودیم و در آن کنفرانس مرحوم محمودی سخنرانی کرد. من خودم با او صحبت کردم و با غبار صاحب نیز گفتم که شما وکیلان پارلمان هستید، شما مصئونیت دارید، شما اگر در اول چنین خیزها بزنید به مشکل میتوان به هدف رسید. ما خواستیم تا برای اتحادیه محصلین یك اساسنامه تهیه کنیم، ما پیشنهاد کردیم که باید در جهت تدوین اساسنامه از اساسنامه های

سایر کشورها که درین راه تجربه دارند مانند مصر استفاده کنیم. ما اساسنامه را ترتیب کرده به پوهنتون تقدیم کردیم و زمینه مساعد شد که اتحادیه محصلین را ایجاد نماییم. من محصل و نماینده فاکولته حقوق بودم. از فاکولته طب داکتر حسن شرق و از فاکولته ساینس غلام علی آیین نمایندگان بودند. ما خواستیم روی موضوعات سیاسی بحث کنیم لاکن بعضی از اعضای اتحادیه از کار نبودند. آنها اغراض شخصی شانرا نسبت به مسایل اجتماعی و آرزوهای محصلین ترجیح می دادند و روی همان مسأله بود که موفق نشدیم. مثلاً اعضای پارلمان که وکیلان انتخابی بودند میخواستند که برای خویش گروههای طرفدار بوجود بیاورند طوری که آن گروهها زبان آنها باشد. در زمان صدارت محمد داود خان چنان اشخاص دیده شدند که با صدارت در تماس بودند و از آنجا هدایت می گرفتند و میخواستند که اتحادیه محصلین را میدان عمل خویش بسازند. این موضوعات موقف ما را ضعیف ساخت.

اما عبدالحمید مبارز، که دوست نزدیك عبدالرحمن محمودی و عضو اتحادیه بود، میگوید که اتحادیه آنها با گروههای آزاد تماس میگرفت.

اتحادیه محصلین با اشخاص وگروهها تماس میگرفت. مثلاً با غلام محمد غبار و عبدالرحمن محمودی و کسانیکه در اطراف گروه ویش زلمیان جمع شده بودند. آنها نیز کوشش میکردند که از محصلین و جوانان در راه دیموکراسی کار بگیرند. از پوهنتون مرکز سیاسی ساخته بودند. حکومت از تدویر کنفرانسها به تشویش وترس افتاد. خصوصاً کنفرانس هائیکه در آن از محمودی خواسته می شد تا سخنرانی کند. در همان زمان حکومت بالای احزاب سیاسی قیودات وضع کرد و عده ای محصلین را نیز زندانی ساخت.

پوهاند داکتر احمد جاوید، که درین فعالیت ها سهم داشت، میگوید که سردار محمد داود خان میخواست اتحادیه محصلین را برضد شاه محمود خان استعمال کند و توسط اتحادیه حکومت شاه محمود خان را از بین ببرد.

داود خان با شاه محمود خان مخالف بود. او میخواست از راه تشکیل کلوپ ملی و اتحادیه محصلین شاه محمود خان را از قدرت دور نماید یا او را مجبور سازد که از ادعای دیموکراسی منصرف شود. به این اساس جراید آزاد یکی پی دیگری توقیف و مصادره شد. زمانیکه انتخابات نزدیك شد دولت پالیسی خویش را تغییر داد و مانع انتخاب اشخاص ملی گردید. به همین اساس بود که نه تنها مخالفت با اشخاصی مانند محمودی و غبار صورت گرفت بلکه مانع انتخاب آنها نیز شد. به همین مناسبت در کابل تظاهرات بزرگ براه افتاد. مظاهره کنندگان، که محصلین در میان آنها نیز شامل بود، با شعارهای آزادی خواهی به طرف ارگ براه افتادند.

من شاهد صحنه بودم. از هر زبان نام محمودی و غبار با احساسات و احترام شنیده می شد. من هیچگاه چنان تظاهراتی را که پر از عواطف و احساسات ملی باشد ندیده بودم. مظاهره کنندگان با احساسات زیاد محمودی و غبار را روی شانه های خویش بلند کردند و با دادن شعارهای «زنده باد دیموکراسی» خواسته های شانرا بیان کردند. همه مظاهره کنندگان بطور مسالمت آمیز در نزدیك دروازه ارگ جمع شدند و در آنجا با نمایندگان ارگ صحبت کردند. درین هنگام عساکر و پولیس سوار بر اسپها بالای مظاهره کنندگان حمله نمودند وخواستند که مردم را پراگنده سازند. بسیاری از مردم زخمی شدند و احساسات عامه و محصلین جریحه دار شد. آنروز روز آخر دیموکراسی در کشور بود.

صدارت محمد داود

عبدالحمید مبارز میگوید که در زمان سردار شاه محمود خان دیموکراسی به بسیار خوبی به پیش میرفت اما در اثر فعالیت های داود خان، صدراعظم مجبور به استعفا گردید.

دیموکراسی به بسیار خوبی به پیش میرفت. روشنفکران، منورین و دانشمندان به این عقیده بودند که باید حکومت شاه محمود خان تقویه گردد تا او بتواند دیموکراسی را به مرحله نهایی آن برساند اما داود خان میخواست حکومت را تصاحب کند. یك تعداد محصلان مانند حسن شرق و بعض رفقایش نیز کوشش میکردند تا حکومت شاه محمودخان به زودی سقوط کند و سردار محمد داود خان زمام حکومت را بدست گیرد.

یك حقیقت تاریخی وجود دارد که در کابل وبعضی از ولایات تخریبات صورت میگرفت و والی ها و حکام ادعا میکردند که این تخریبات را محصلین طرفدار محمودی و غبار انجام میدهند. بطور مثال افراد عبدالحکیم شاه عالمی والی کابل پایه های تیلفون را قصداً چپه کردند و این تخریبات به دوش محصلان طرفدار محمودی و غبار انداخته شد. آنها می خواستند در مملکت بی نظمی بیاورند. در آن زمان واقعه دیگر رخ داد که عبارت از به میان آمدن داکتر مصدق در ایران بود. در آن کشور یك نوع تغییر آمده بود. آن تغییر بالای دیموکراسی در افغانستان تاثیر وارد ساخت و نزد مقامات چنان مفکوره پید شد

که مبادا در افغانستان حالاتی مانند ایران به میان بیاید.

حالت ایران در افغانستان بوجود نیامد اما قدرت الله حداد، سابق مدیر مسئول جریده افغان ملت، میگوید که بی باکی شروع شد و عده ای به اتهام کودتا دستگیر شدند.

در هر جا نوعی از بی باکی شروع شده بود. خواجه محمد نعیم خان را در روز نوروز به بهانه کودتا دستگیر کردند، گل جان خان وردك و حتی خانواده مایار هم متهم به دست داشتن در کودتا شدند. ترس آن میرفت که مبادا کودتای دیگری صورت گیرد.

سردار محمد داود خان همه این دلایل را یکجا نموده خانواده شاهی را قناعت داد و چنان وانمود ساخت که جلو کار از شاه محمود خان خطا خورده است شاید امروز یا فردا کودتای دیگری صورت گیرد بناءً باید یك حکومت محکم بوجود بیاید تا مبادا سلطنت از بین برود.

درین هنگام نفوذ محمد ظاهر شاه زیاد شده بود.

سید قاسم رشتیا میگوید که ظاهرشاه نمیخواست تا سردار محمد داود خان صدراعظم شود و شخص بیرون از خاندان شاهی را در نظر داشت.

در دوره شاه محمود خان نفوذ ظاهرشاه زیادتر شده بود. او در تمام مسایل دخیل بود. آنها مشوره کردند که آیا حکومت خاندانی ادامه پیدا کند یا حکومت به شخصی بیرون از خاندان شاهی سپرده شود؟ در قسمت شخصی خارج ازخانواده سلطنتی کاندید وجود داشت که عبارت از آقای ملکیار بود.

اعلیحضرت نمیخواست تا سردار محمد داود خان صدراعظم شود. او فکر میکرد که داود خان مسایل را بسوی پیچیدگی بیشتر خواهد کشانید، خصوصاً مساله پشتونستان را.

اگر چه عده ای به این باورند که سردار محمد داود خان در برطرفی شاه محمود خان سهم داشت اما عزیز نعیم به این نظر موافقه ندارد و می گوید من منحیث عضو خاندان شاهی به اطمینان گفته میتوانم که سردار محمد داود خان هیچگونه توطئه علیه شاه

محمودخان نکرده بود.

من منحیث عضو خاندان شاهی به اطمینان میگویم که محمد داود خانه هیچ گونه توطئه را علیه شاه محمودخان براه نینداخته بود اما با شیوه و طرز کار شاه محمود خان موافقه نداشت. یك عده از عناصر به شاه محمودخان میگفتند که سردار محمد داود خان او را تخریب میکند. سالها گذشت و شاه محمود خان استعفا کرد و محمد داود خان صدراعظم شد.

زمانی میخواستند دختر محمد داود خـان را برای پسر شاه محمودخان خواستگاری کنند سردار محمد داود با همین کلمات که من میگویم به خانم سردار شاه محمود خان گفت «من حیران هستم که چطور سپه سالار صاحب خواهش میکنند، باید آنها امر کنند.»

اگر از یکطرف حالات داخلی شرایط را برای رویکار آمدن داود خان مساعد ساخت، از طرف دیگر اوضاع بین المللی نیز به آمدن محمد داود خان همکاری نمود.

داکتر عبدالصمد حامد میگوید که آغاز جنگ سرد عامل به میان آمدن محمد داود خان به حساب آمده میتواند.

بعد از پایان جنگ دوم جهانی عوامل داخلی، منطقوی و بین المللی موجود بود که ما نمیتوانیم این عوامل را از همدیگر جدا بسازیم.

به تصور من جنگ سرد و مساله پشتونستان در منطقه که بین ما و پاکستان جنجال را بوجود آورده بود وسیاست امریکا که وزیر خارجه آن کشور طرح نموده بود و میخواست حتی المقدور شوروی را در دنیا و خاصتاً در منطقه محاصره کند، همه این مسایل باعث شد که تا یك موضعگیری نو و یك سیاست جدید بوجودبیاید. درین موضعگیری جدید چنان به نظر میرسید که شاه محمود خان شخص مناسب نباشد تا در چنان حالات مملکت را به پیش ببرد. درین موضعگیری نومجالی برای دیموکراسی وجود نداشت و در صورت نزدیکی به شوروی که در آنجا یك نظام دیکتاتوری شامل بود، چنان فکر میشد که در افغانستان

باید یك دست قوی حکومت کند.

من فکر میکنم که عوامل داخلی آنقدر مهم نبوده باشد که به اساس آن حرکات دیموکراتیك معطل شود زیرا با وجود بعض آزادی ها حلقات روشنفکران و اشخاص با نفوذ سیاسی آنقدر زیاد نبودند که خطری را برای مرکز قدرت بوجود بیاورند.

سردار محمد داود خان به قدرت رسید. درین هنگام افغانستان از نگاه نظامی ضعیف بود و به کمك های اقتصادی ضرورت داشت. در مرحله اول قسمت عمده کمك ها از اتحاد شوروی بدست آمد.

عبدالرحمن پژواك، دپلومات افغان که سالها منحیث نماینده افغانستان در ملل متحد ایفای وظیفه میکرد، میگوید که مجموعاً نه بار از ایالات متحده امریکا تقاضای کمك صورت گرفته بود.

اولین بار در زمان مرحوم سردار محمد داود خان از امریکا تقاضا گردید تا برای پروژه های افغانستان کمك کند، کمك در راه آبادی سرك ها و تعمیرات و غیره. علاوتاً در قسمت تسلیحات برای دفاع کشور نیز بایستی کمك نماید.

در آن هنگام من مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه بودم که مجموعاً نه بار تقاضا صورت گرفت و شش بار من از امریکا تقاضا کردم. از طرف سردار محمد نعیم خان برادر محمد داود خان معاون صدراعظم و وزیر خارجه دوبار تقاضا بعمل آمد لاکن از جانب امریکا کمك صورت نگرفت. افغانستان مجبور شد که از منبع دیگری کمك بدست بیاورد. در همان زمان بود که از روسها تقاضا صورت گرفت و آنها موافقه کردند.

عده ای به این باور اند که سیستم پلان گذاری محمد داود خان تقلیدی از اتحاد شوروی بود؛ اما داکتر صمد حامد میگوید :

قبل از آنکه محمد داود خان صدراعظم شود، عبدالمجید خان زابلی که رئیس اقتصاد ملی بود یك سلسله مقالات راجع به اهمیت سیستم پلان

گذاری به نشر رسانید. نزد وی چنان نظر وجود داشت که برای بوجود آوردن یك قدرت مرکزی قوی، سیستم اقتصاد قوی ضرور است. این نظر توجه داود خان را جلب کرد. من فکر میکنم که اتحاد شوروی تاثیر مستقیم نداشت لیکن یك نوع تقلید وجود داشت. در کنار اتحاد شوروی، هند و بعداً در مصر زمانیکه جمال ناصر رویکار آمد، یك نوع تاثیر داشتند. آنها نیز یك نوع برنامه سوسیالیستی را تعقیب میکردند که خصوصیت آن نه اتحاد شوروی منحیث نمونه بلکه همان کلب بود که افغانستان در آن شامل بود چون کشورهای عضو کنفرانس باندونگ یا کشور های غیر وابسته که افغانستان از جمله موسسین آنها نیز بود، آنها همه پالیسی چپی یا اقتصاد سوسیالیستی را تعقب میکردند مانند هند، مصر، افغانستان، اندونیزا به رهبری سوکارنو ویوگوسلاویا به رهبری مارشال تیتو.

کارهای عمرانی

زمانیکه سردار محمد داود خان صدراعظم شد در قسمت عمران مملکت توجه صورت گرفت.

سید شمس الدین مجروح میگوید که سردار محمد داود خان در قسمت آبادی کشور توجه جدی نموده بود.

او یك شخص کاریگر بود. در قسمت آبادی مملکت کار زیاد نمود لاکن از نگاه خوی و خواص با کاکای خویش کمی تفاوت داشت یعنی شخص سخت گیر و عسکر مزاج بود. درمیان همه کارهای خود بعضی کارهای قابل افتخار را نیز انجام داد.اردوی افغانستان را نظم بیشتر بخشید، نظامیان را قوت بیشتر داد ماشین عسکری موثری بوجود آورد، سرکها و عمارتها را آباد نمود و بعض اصلاحات اداری را رویکار کرد.

داکتر محمد حسن شرق، که در دوره صدارت سردار محمد داود خان بحیث مدیر قلم مخصوص ایفای وظیفه میکرد و از دوستان نزدیك سردار محمد داود خان بشمار میرود، از فعالیت های داود خان آگاهی بیشتر دارد و میگوید :

به طور مثال به شما گفته میتوانم زمانیکه داود خان در سال ۱۳۳۲ صدراعظم شد در تمام افغانستان یازده کیلومتر سرك قیرریزی وجود داشت و زمانیکه در سال ۱۳٤۱ استعفاء داد حدود دو هزار کیلو متر سرك قیرریزی شده بود. در قسمت تعلیم و تربیه بگویم زمانیکه سردار محمد داود خان صدراعظم شد تعداد محصلین پوهنتون کابل به چهار صد تن رسید و در ختم دوره صدارت محمد داود خان تعداد

محصلین به سه هزار نفر رسید. در ساحه اقتصاد او توانسته بود نرخ دالر را به ۳۸ افغانی فی دالر امریکایی پایین بیاورد.

سردار محمد داود خان امور مالی و اقتصادی را به عبدالملك عبدالرحیمزی، شخصی که در ترکیه تحصیل نموده بود، سپرده بود. او توانست امور مالی مملکت را به خوبی سروسمان بدهد اما وزارت او زیاد دوام نکرد و به جرم دست داشتن در کودتا به زندان افگنده شد.

یعقوب کاکر قبل از برکناری عبدالرحیمزی او را در لندن دیده بود و میگوید : آقای عبدالملك عبدالرحیمزی همراه با معاونش آقای حکیمی از امریکا به افغانستان میرفتند. من در بانك بودم که برایم تیلفون نمودند و گفتند که مدت دو روز در لندن اقامت نموده بعداً راهی کشور میشوند. من به هوتل شان رفتم آقای رحیمزی از من خواهش نمودند تا ایشان را به جاهای تاریخی انگلستان ببرم و آرزو داشت تااز بانك انگلستان دیدن نمایند.

آنها خواهش نمودند تا اول ایشان را به رستورانت ترکی رهنمایی کنم. ما به یك رستورانت ترکی که بنام رستورانت استانبول شهرت داشت رفتیم و بعد از صرف غذا به هوتل آمدیم. زمانیکه به هوتل برگشتیم دیدیم که داکتر نجیب الله سفیر افغانستان به دیدار شان آمده است. آنها گرم مذاکره شدند و نتوانستند جاهای تاریخی انگلستان را ببینند و زمانیکه انگلستان را ترك کردند آقای حکیمی به من گفت که شاید به مجرد رسیدن به کابل، آقای عبدالرحیمزی چوکی وزارت شانرا از دست بدهد و همانطور هم شد.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، برادر کوچك ملك خان که در اتریش مشغول تحصیل بود میگوید که سردار محمد داود خان او را نیز شامل برنامه کارش ساخته بود.

زمانیکه محمد داود خان اینجا آمد برایم گفت که در برنامه کارم در رشته پولیسی ترا در نظر گرفته ام. او در ملاقات خصوصی به من اضافه نمود که تنها تعقیب رشته پولیسی کافی نیست زمانیکه به

سراج الاخبار رول بزرگی را بازی میکرد و میخواست تا مردم طرفداری ترکها و جرمن ها را نمایند. ولی حکومت همان سیاست را که طرح ریزی نموده بود پیش می برد اما در اخیر همان سیاست حکومت مؤفقانه بود زیرا جرمن ها شکست خوردند وافغانستان سلامت باقی ماند.

در برابر امیر مخالفت زیاد وجود داشت وآن مخالفت ها باعث شد که امیر حبیب الله در کله گوش ولایت لغمان به قتل برسد.

سید شمس الدین مجروح که آن زمان را به خاطر دارد می گوید که قتل امیر یك قتل سیاسی بود.

مرگ امیر واقعاً یك قتل سیاسی و پلان شده بود. امیرشهید افغانستان را در جنگ جهانی از صحنه جدال دورنگه داشت. عده ای از مردم، خصوصاً جوانان و روشنفکران، می خواستند که افغانستان داخل جنگ شود و باید استقلال خویش را از انگلیس بگیرد. بعضی شایعات که در قسمت صحت و سقم آن متیقن نیستم وجود دارد و آن اینکه حتی امیر امان الله خان -پسر امیر- نیز جز گروهی بود که میخواست افغانستان داخل جنگ شود.

علاوه از امان الله خان، سپه سالار محمد نادرخان، محمود بیگ طرزی و سردار نصرالله خان نیز میخواستند که جنگ صورت گیرد و افغانستان استقلالش را حاصل نماید.

افغانستان برگشتی باید به مسایل اداری افغاستان و امور وزارت داخله کشور آشنایی داشته باشی.

زمانیکه یحیی خان طرزی منحیث سفیر در اتریش مقرر شد به من گفت که تو بخیر به افغانستان میروی. من سالها وزیر بودم و سفیر هم مقرر شده ام به شما قسم میخورم که تمام مسایل را به اعلیحضرت نوشته میکنم من با محمود حبیبی هم حرف زده ام او هم آماده است شما هم بروید برای شما چوکی های بلند تر مد نظر گرفته شده است.

من برایش گفتم که وقتی در شهر مونشن بودم برایم گفتند که شما به ویانا بروید زیرا پادشاه از شما احساس خطر میکند چطور شد که به صورت عاجل افغانستان به من ضرورت احساس میکند در حالیکه در مونشن خطر احساس میکرد؟ سوال دوم من اینست که در صورتیکه برادر من به افغانستان خدمت زیاد کرد او به زندان افگنده شد در حالیکه من به خاك پای او هم نمیرسم. از کارهای او چنین تقدیر شد از کارمن چگونه قدردانی صورت خواهد گرفت؟ طرزی را خداوند بیامرزد، اشك در چشمانش جاری شد و به من گفت این بدبختی افغانستان است نه از شما که به چنین حال در آمده اید. من گفتم مسئولین این بدبختی نزد خداوند جوابده هستند.

در همین زمان بود که روابط افغانستان با اتحاد شوروی بهتر گردید و به کمك آن کشور بسیاری از پروژه ها به فعالیت شروع کردند. در کنار پروژه های اقتصادی کمك های اتحاد شوروی در ساحه نظامی نیز افزایش یافت.

مخالفان محمد داود خان به این عقیده اند که نفوذ شوروی در همین زمان زیاد گردید اما قدرت الله حداد به این باور است که محمد داود خان مجبور بود و راه دیگری نداشت.

در همین زمان کمك های نظامی و اقتصادی امریکا به پاکستان بیشتر گردید و راهی برای افغانستان باقی نگذاشت. زیرا مساله آبادی مملکت از یکطرف و مساله کمك های اقتصادی از طرف دیگر داود خان را مجبور ساخت تا بدون قید و شرط از روس کمك طلب کند. به این

منظور داود خان لویه جرگه را دایر نمود. در لویه جرگه مساله کمك بدون قید و شرط مطرح شد. روسها این پیشنهاد را پذیرفتند و گفتند ما بدون قید و شرط کمك میکنیم و از همان زمان کمك ها آغاز گردید. اینرا باید اضافه کنیم که ظاهرخان و داود خان نمیخواستند تا روسها به افغانستان حمله کنند. من آنها را ملامت نمیکنم، طوریکه نیکسن معاون رئیس جمهور امریکا زمانیکه به افغانستان آمده بود گفت : تمام مردم افغانستان دزد هستند ، این گفته نیکسن تا حال درخاطره افغانها باقی است. به این ترتیب امریکا نخواست کمك کند.

درین جای شك نیست که ظاهرخان و داود خان اشتباهات فراوان داشتند لاکن آنها آرزو نداشتند که روسها به افغانستان بیایند اما مجبوریت و بسته شدن راه ترانزیت پاکستان و توقف تمام اموال افغانستان در بندر کراچی و مسدود شدن راه صادرات افغانستان که طی آن هزاران تن کشمش و سایر مواد از بین رفت و تجارت سقوط کرد و حتی دهقانان بیکار ماندند، همه مسایل حکومت را مجبور ساخت.

میتوان حکومت را به شخصی تمثیل کرد که تمام دروازه ها برویش بسته شده باشد، او مجبور است از راه کلکین به بیرون خیز بزند.

در زمان سردار محمد داود خان روابط با اتحاد شوروی خوب بود ولی با پاکستان روبه وخامت می گذاشت.

پروفیسر صبغت الله مجددی، رئیس جمهور سابق افغانستان، میگوید که او هم به اثر مخالفت با اتحاد شوروی به زندان افگنده شد.

داود خان صدراعظم شد و در همان زمان نفوذ روس نیز روبه افزایش نهاد. متخصصان، انجنیران، داکتران و نمایندگان آنکشور به افغانستان سرازیر شدند. من از رفتار کمونیستان در مقابل مسلمانان در محافل و دیگر جاها یاد آوری میکردم. در اوایل سال ١٩٥٩ از طرف ببرك کارمل و میر اکبر خیبر برایم احوال آوردند و گفتند که تو در تمام افغانستان یگانه شخصی هستی که مخالف ما تبلیغات میکنی اگر تو

با ما کنار بیایی ما حاضر هستیم هرچه بخواهی برای تو بدهیم. چون آنها جواب رد شنیدند همان بود که به دسیسه سازی شروع کردند و به حکومت گفتند که خروسچف به افغانستان می آید و صبغت الله مجددی اوْ را به قتل میرساند. همان بود که حکومت بدون محاکمه و تحقیقات در ماه حوت همان سال مرا از خانه ام گرفتار نمود و به زندان افگند. سه و نیم سال در زندان بودم، اولادهایم اجازه نداشتند تا به دیدن من بیایند. مدت یك و نیم سال در اتاق کوچك به اصطلاح کوته قلفی بودم چنانکه مدت یك و نیم سال آفتاب را ندیدم.

سید قاسم رشتیا، که عضو کابینه سردار محمد داود خان ورئیس مستقل مطبوعات بود، میگوید که در زمان وی به امور اجتماعی توجه چندانی صورت نگرفت.

من در سالهای آخر رئیس مستقل مطبوعات و وزیر در کابینه محمد داود خان بودم. داود خان به مسایل اقتصادی توجه میکرد و به مسایل اجتماعی چندان دلگرمی نداشت. تنها در قسمت حجاب زنان ابتکار کرد و بدون آنکه با کسی مشوره نماید، همان پلان هایی را که تقریباً سی سال قبل امان الله خان میخواست عملی کند، عملی نمود. لاکن در قسمت اصلاحات اجتماعی در حکومت ده ساله داود خان کدام کار مثبت صورت نگرفت که بتوان از آن نام برد.

مؤرخ افغانستان لویی دوپری در کتابش مینویسد، که در تاریخ افغانستان دوره محمد داود خان یك دوره بسیار مهم بود و این دوره خصوصاً سال ۱۹۵۹ قابل یادآوری است. در مراسم جشن همان سال خانواده شاهی و اعضاي حکومت با خانم های شان یکجا برون برآمده بودند و به زنان اجازه داده شده بود که چادری های شان را دور سازند.

آن برنامه در کابل موفقانه بود ولی در کندهار با مخالفت روبرو گردید و سبب قیام مردم شد که طی آن بسیاری مردم کشته و زخمی و عده ای زندانی گردیدند.

استعفای صدراعظم

داکتر صمد حامد میگوید که مردم افغانستان مزه دیموکراسی را چشیده بودند بناءً دیگر تحمل دیکتاتوری را نداشتند.

در افغانستان تحولات آمده بود. پس از آنکه دوره کوتاه شاه محمودخان به پایان رسید بالای داود خان این اتهام وارد آمد که او مسئول از میان برداشتن دیموکراسی است و کسانیکه به دیموکراسی عقیده یا به آزادی سیاسی دلبستگی داشتند آنها در اطراف داود خان جمع نمی شدند تا تحول دیگری بیاورد. در سیاست خارجی هم تغییرات آمده بود که عبارت از آغاز جنگ سرد و محاصره شوروی در منطقه بود. آن دوره نیز نسبتاً به پایان رسید و شوروی دوباره فعال گردید و در افغانستان نیز به شخصیتی مانند داود خان ضرورت احساس نمیشد. مساله دوم آن بود که از نگاه اداری نیز امور حکومتی رو به خرابی می گذاشت. چند واقعه رخ داد که عبارت از مساله سرحدی و مساله باجوړ بود که طی آن یك عده مردم کشته شدند و امنیت خراب شده بود. این گونه مسایل پیهم رخ میداد.

از طرف دیگر فکر میکنم که شخص پادشاه نیز علاقه داشت تا در زمان سلطنتش نسبتاً آزادی بیاید و مردم آزادی سیاسی شانرا بدست بیآورند و او به این عمل افتخار کند. معلومات شخصی من همین است که شخص شاه با مردم تماس های فراوان می گرفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان درین باره میگوید :

باید به شما بگویم که نه تنها در دوره من بلکه در هر زمان، خاصتاً در زمان های آخر، نزد پادشاهان افغانستان این فکر بود که باید در کشور اصلاحات و دیموکراسی بیاید لاکن شرایط برای آنها مساعد نبود. در دوره پادشاهی من تعداد جوانان تحصیل یافته در کشور زیاد شد و آنها توانستند تا در راه انکشاف این نظریه کار کنند و به این ترتیب قانون اساسی کشور ترتیب یافت و دوره دیموکراسی آغاز گردید و قوای سه گانه کشور از هم جدا شد. این یك اقدام نیك بود بعضاً خاطر نشان می سازند که آن شرایط آمدنی بود لاکن اگر در اثر تحریکات خارجی یك اقدام نیك از بین برود آن یك مساله جداگانه است.

سید قاسم رشتیا میگوید که در اواخر حکومت محمد داود خان نا رضایتی به میان آمده بود.

در اواخر صدارت محمد داود خان افکار جدید و نهضتهایی بوجود آمده بود و مردم می پرسیدند که چرا در افغانستان اصلاحات نمی آید؟ چرا انتخابات آزاد صورت نمیگیرد؟ چرا در افغانستان آزادی نمی آید؟ این حرکات و افکار به صورت دوامدار موجودبود لاکن این عقاید و نظریات به طور علنی اظهار نمیشد. در آن وقت دو قضیه صورت گرفت که ظاهر شاه را مجبور ساخت تا داود خان را از قدرت برکنار کند. اول اینکه در مساله پشتونستان او چنان قدم ها برداشت که منجر به قطع مناسبات میان افغانستان و پاکستان گردید. دیگر اینکه در ساحه داخلی وضعیت به مرحله ای رسیده بود که میتوان آنرا حساس و خطرناك خواند و شکایات مردم مبنی بر اینکه داود خان در محاصره چند نفر قرار دارد و به دیگران موقع نمیدهد، زیاد شده بود.

در کنار سیاست داخلی، روابط با کشورهای همسایه مهم بود.

سید شمس الدین مجروح می گوید که میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و این مساله دیگر قابل برداشت نبود.

دو دلیل موجود بود. یکی اینکه میان افغانستان و پاکستان جنگ

سرد جریان داشت و نشرات و رادیو پاکستان تبلیغ میکردند که در افغانستان یك نظام خانوادگی بر سر اقتدار است. این تبلیغات یك نوع عکس العمل را در بین مردم بوجود آورده بود. از طرف دیگر روابط با دنیا زیرشعاع قرار گرفته بود. ما خواستار کمك ها و قرضه ها بودیم اما اینطور وانمود می گردید که کمك های ملل متحد برای کشورها و مردمان کشور صورت میگیرد نه با اشخاص و حکومت ها. به این دلیل از نگاه خارجی و داخلی ضرورت به یك تحول موجود بود. این ضرورت تشخیص شد و شخص ظاهرشاه این ضرورت را تشخیص نموده بود و داود خان به چنان تشخیص ملتفت شده بود.

در آن زمان من وزیر بودم. چند نفر از وزیران از جمله داکتر محمد یوسف خان، علی احمد خان پوپل وزیر معارف، علی محمد خان و چند تن از وزیران دیگر بعضاً به منزل سردار محمد نعیم خان که معاون صدارت و وزیر خارجه و برادر کوچك محمد داود خان بود می رفتیم و یا به خانه داود خان جمع می شدیم و روی موضوعات بحث میکردیم که بایدتحول بیاید. داود خان میگفت باید لویه جرگه را ترتیب بدهیم و در لویه جرگه این مساله را به میان بگذاریم و از مردم بپرسیم که چه میخواهند آیا پادشاهی میخواهند یا ریاست جمهوری؟ به چه ترتیب می خواهند؟ هرچه مردم گفتند همانطور میکنیم.

چنان معلوم میشد که فیصله لویه جرگه در راه آوردن جمهوریت عملی نبود. سید شمس الدین مجروح نیز به این عقیده است و می گوید که این حرف ها از یك نگاه جنبه عملی نداشت. تنها راه عملی این بود که حکومت شاهی مشروطه روی کار آید و قانون اساسی ترتیب شود.

من به یاد دارم و اکثر دوستان این حرفهای مرا تائید میکنند که من برای بار اول گفتم که این حرفها کاملاً صحیح نیست اگر شما میخواهید که صرف کارهای ظاهری کنید مساله علیحده است اگر لویه جرگه را ترتیب بدهید مردم خواهند گفت : «تخت و بخت ات برقرار» از لویه

جرگه چیزی حصول نمی شود. اگر چه این تنها نظر من نبود، سایرین نیز به این عقیده بودند لاکن من اینرا بیان کردم و گفتم اگر شما واقعاً می خواهید که حرکت کنید باید مسوده قانون اساسی را ترتیب بدهید که در آن بطور مثال صلاحیت های شورا معلوم باشد، صلاحیت ها و مسئولیت های صدراعظم تعیین شود و صدراعظم باید از شورا رای اعتماد بگیرد، اگر رای اعتماد نگرفت برطرف شود، پادشاهی از حکومت جدا شود، خلاهای قانونی که موجود است باید پر شود و آنطور قانون اساسی ترتیب گردد که قابل قبول مردم باشد و بعد از ترتیب قانون اساسی اصلاحات آغاز گردد.

کمیته مسوده قانون اساسی وجود داشت و من رئیس کمیته بودم. در آن کمیته متخصصین، حقوقدانان حتی یك مشاور خارجی که ما از فرانسه دعوت نموده بودیم شامل بود. آن شخص بالای قانون اساسی الجزایر نیز کار نموده بود و با بعضی کشورهای اسلامی آشنایی داشت.

قانون اساسی ترتیب گردید.یك هدف قانون اساسی این بود که باید صدراعظم از اعضای خانواده شاهی نباشد زیرا اگر صدراعظم از نزدیکان پادشاه باشد باز به مردم مشکل است تا او را محاکمه نمایند یا برکنار سازند. سردار محمد داود خان فکر نمی کرد که او به حیث عضو خاندان شاهی تعریف می گردد. داکتر یوسف و همکارانش به میان آمدند و من به حیث وزیر عدلیه و رئیس کمیته قانون اساسی تعیین شدم و تکمیل قانون اساسی دو سال را دربر گرفت.

سردار محمد داود خان استعفا کرد.

عبدالحمید مبارز، که در آن هنگام مامور بلند پایه وزارت اطلاعات و کلتور بود، می گوید که یك روز بعد از آن همراه با همکارانم به خانه سردار محمد نعیم خان رفتیم.

فردای آنروزیکه سردار محمد داود خان از صدارت استعفی کرد به اثر پیشنهاد عبدالرشید لطیفی، من، مولانا ارشاد، محمد ابراهیم عباسی و لطیفی به منزل سردار محمد نعیم که وزیر امور خارجه بود رفتیم. در

آن زمان وزارت اطلاعات و کلتور زیر اداره وزارت خارجه بود. سردار محمد نعیم خان روی تمام موضوعات روشنی انداخت و برای ما گفت که تمام دنیا افغانستان را به چشم یك کشوریکه نظام شاهی فیودالی در آن حکمروایی دارد می بیند. ما خواستیم تا به این نظام که به اساس فیودالی استوار است خاتمه بدهیم و استعفا کنیم و این استعفا را در چوکات قانون اساسی خلاصه کردیم تا در کشور یك نوع دیموکراسی بیاید.

دوره انتقالی

اگر چه در زمان اعلیحضرت امان الله خان و بعد از آن در دوره محمد نادر شاه قانون اساسی ترتیب گردیده بود ولی همان قوانین در همـان دوره ها محدود باقی ماند. عزیز نعیم می گوید که قوانین اساسی قبلی به تقاضاهای همان زمان مطابقت نداشت.

در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی برای یك مدت ترتیب شد ولی آن قانون به شرایط همان وقت مطابقت نمیکرد. به همین ترتیب نزد محمد داود خان همیشه این فکر موجود بود که باید یك حرکت از جانب بالا آغاز شود اگر از پایین شروع گردد به مشکل غیر طبیعی دچار خواهد گردید. به این دلیل بود که سردار محمد داود خان به اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پیشنهاد نمود که باید نظام شاهی مشروطه به میان آید و حکومت از سلطنت جدا شود. مدت زیاد به این پیشنهاد جواب داده نشد. به همین اساس سردار محمد داود خان استعفی کرد و استعفایش قبول شد. راجع به صدراعظم جدید از سرادر محمد داود خان نظر خواسته شد تا جانشینش را معرفی کند. او داکتر محـمد یوسـف را شخـص مناسب می دانست و متیقن بود که محمد یوسف خان از عهده این کار برآمده میتوانست. بعد از آنکه داکتر محمد یوسف خان به این کار گماشته شد حکومت پالیسیش را تغییر داد. در تبلیغات علیه داود خان حرف زده میشد و دوره گذشته، دوره استبدادی خوانده می شد و دوره داکتر یوسف خان عصر دیموکراسی گفته میشد.

عبدالحمید مبارز که از دوستان نزدیك داکتر یوسف است میگوید که او یعنی داکتر

یوسف خان نظر به لیاقتش به این مقام رسید.

داکتر محمد یوسف در دوره اول حکومت سردار محمد داود به حیث یك وزیر دانا و لایق معرفی شد. از طرف دیگر او شخص قابل قبول برای پادشاه و سردار محمد داود به شمار میرفت. در آن زمان فکر میشد که صدراعظم از میان دو شخصیت، یکی داکتر محمد یوسف و دیگری داکتر محمد ظاهر خواهد بود. فکر میکنم که داکتر محمد ظاهر دعوت را نپذیرفت اما داکتر محمد یوسف دعوت را پذیرفت و صدراعظم شد.

داکتر محمد یوسف می گوید که صدراعظمان قبلی همه از اعضای خانواده سلطنتی بودند و این مساله به مشکل کار وی افزود بود.

برای من دوره انتقالی کار آسان نبود. قبل از من صدراعظمان مملکت اعضای خانواده سلطنتی بودند که این ارتباط منبع اصلی قدرت شان به شمار می رفت. زمانی که به اساس قانون اساسی حکومت از خانواده شاهی جدا شد باید صدراعظم از طریق حزب و یا پشتیبانی مردم به میان می آمد که در آن زمان احزاب وجود نداشت و پشتیبانی ملی به شکل منظم میسر نبود.

منبع اصلی قدرت حکومت انتقالی، اعتماد سلطنت بود. این را باید بگویم که درین راه مشکلات زیاد موجود بود در این دوره پادشاه تجویز نمود که باید قانون اساسی تهیه شود و مسئولیت اینکار را به دوش من انداخت. لویه جرگه را که به پادشاه مربوط بود دعوت نمود.

پوهاند داکتر جاوید می گوید که مردم خوشحال بودند زیرا صدارت از انحصار خانواده شاهی بیرون شده بود.

مردم از آمدن دوره انتقالی خوشحال بودند زیرا نظر به قانون اساسی نو صدارت از خانواده شاهی خلاص و به مردم سپرده شد. یعنی دولت از حکومت جدا شد. طوریکه شما خبر دارید در نهم میزان سال ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید در افغانستان تصویب شد.

داکتر صمد حامد که عضو کمیته ترتیب قانون اساسی بود، میگوید که در این قانون

امان الله و افغانستان مستقل

بعد از مرگ امیر حبیب الله، در همان روز، جلسه ای در شهر جلال آباد دایر شد. عزیز نعیم که عضو خاندان شاهی است و با یکی از اشتراک کنندگان همان جلسه صحبتی داشته است، می گوید :

> سلطان احمد خان شیرزوی که مدتها وزیر خارجه بود، درین جلسه حضور داشت و واقعات آنروز را به چشم سردیده است. او به من گفت که بعد از کشته شدن امیر حبیب الله خان درباریان در باغ شاهی شهرجلال آباد گردهم آمدند. درین گردهم آیی نائب السلطنه سردار نصرالله خان و معین السلطنه سردار عنایت الله خان نیز حضور داشتند. آنها نشسته بودند که ناگهان خبر رسید که جنازه امیر از پل درونته عبور نمود. در آن مجلس این موضوع مطرح گردید که به اساس حکم اسلامی، قبل از تدفین پادشاه باید جانشین او انتخاب شود. سلطان احمد خان گفت که او و سایر جوانان تعلیم یافتــه می خواستند تا عنایت الله خان پادشاه شود زیرا او وزیر معارف و دارای نظریات عصری بود اما شاغاسی علی احمد خان وزیر داخله برخاسته دست های نائب السلطنه نصرالله خان را بوسید و به او بیعت کرده گفت ترا بحیث پادشاه قبول نموده ام و به دنبال او دیگران نیز به نصرالله خان بیعت کردند.

در آن هنگام امان الله خان در کابل و امور پایتخت را در دست داشت. او به نصرالله خان بیعت نکرد و خویشتن را پادشاه خواند.

رسم و رواج افغانی و تقاضای های عصر در نظر گرفته شده بود.

در این قانون اساسی کوشش شد که از یك طرف فرهنگ افغانستان، علایق مردم و واقعیت های که هر نظام باید به اساسات اسلامی استوار باشد در نظر گرفته شود و از طرف دیگر عنعنات افغانی مانند سیستم شاهی مشروطه و لویه جرگه در آن جا داده شود، و یك چوکات تشکیل گردد که این خصوصیات در آن گنجانیده شود. از طرف دیگر باید در این قانون به اوضاع جهانی و ضروریت های فردا جواب مثبت داده شود و چنان یك راه جدید پیدا شود که به اساس اصول اسلامی مردم سهم فعال در فعالیت ها سیاسی بگیرند بدون اینکه بهانه ای بوجود بیاید که حکومت و قدرت در انحصار یك طبقه خاص است. این منبع اصلی تفکر ما بود و نتیجه این شد که باید از یك طرف آزادی بیاید و از طرف دیگر خانواده شاهی در سیاست سهم نگیرند و به شخص پادشاه وظایف سپرده شد.

قانون اساسی در همان لویه جرگه تصویب شد که در ماه میزان سال ۱۳۴۳ دعوت شده بود.

داکتر محمد یوسف خان می گوید که در آن لویه جرگه آزادی موجود و مداخله صورت نگرفته بود.

به شما معلوم است که لویه جرگه موسسه عنعنوی ما است و باید کار های مهم و بزرگ در آنجا فیصله شود و امروز نیز من طرفدار لویه جرگه هستم که باید لویه جرگه در افغانستان دایر شود و مسایل در آنجا حل و فصل گردد. در آن زمان یك لویه جرگه آزاد انتخاب شد، مداخله حکومت بسیار کم بود، درحقیقت ما هیچ نوع مداخله نداشتیم. اگر مداخله صورت گرفته باشد من از آن اطلاع ندارم.

در آن لویه جرگه راجع به مسایل مملکت صحبت های بسیار آزاد صورت گرفت. در آن لویه جرگه قوانین را اکثریت رای تصویب شد.

نظر به قانون اساسی جدید انتخابات صورت گرفت و ولسی جرگه دایر شد. داکتر

محمد یوسف خان رای اعتماد بدست آورد.

خانم معصومه عصمتی که در ولسی جرگه یك زن فعال بود میگوید :

در شورا کوشش میشد که رای علنی و مستقیم باشد. مگر بعضی عناصر چپی وجود داشتند و میخواستند تا رای سری باشد زیرا آنها قبلاً با حکومت تماس گرفته و گفته بودند اگر شما کوشش کنید که ما وکیل شویم در آنصورت ما به شما رای میدهیم اما در ظاهر با شما مخالفت میکنیم. موضوع سری بودن و علنی بودن رای سبب کشمکش در تالار شورا شد و پولیس و عسکر داخل تالار شدند. وکیلان گفتند که به پولیس و عسکر ضرورت نیست باید عساکر خارج شوند. بعداً فیصله شد که باید رای سری باشد و حکومت بیاید اما سامعین وارد تالار نشوند. بیرون تالار شورا بلند گوها گذاشته شد و مردم حرکت می زدند. فردا در حالیکه ما در داخل شورا نشسته بودیم، آواز فیر شنیده شد وحادثه سوم عقرب بوجود آمد.

داکتر محمد یوسف خان میگوید که در مقابل او کمونیستان به فعالیت آغاز کردند و این مسالهٔ به مفاد قانون اساسی نبود.

زمانیکه من از طرف پادشاه به حیث صدراعظم انتخاب شدم باید از شورا رای اعتماد حاصل میکردم. نظر به قانون اساسی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه ترتیب یافته . در آن هنگام دست درازی ها و تحرکات در شورا آغاز یافت. این تحریکات از طرف کسانی صورت گرفت که قانون اساسی به ضرر آنها بود یا اینکه من به ضرر شخصی یا خانوادگی شان بودم. بشما باید بگویم که همان روز حکومت من از ولسی جرگه رای اعتماد می گرفت. دروازه های ولسی جرگه باز بود. آن عده محصلینیکه توسط کمونیست ها اغوا شده بودند تالار را اشغال کردند و به حکومت موقع ندادند تا رای اعتماد بگیرد. اما یك روز بعد من به ولسی جرگه رفتم و برنامه ام را تقدیم کردم و لست کابینه را اعلان نمودم. به جز از چند کمونیست تمام ولسی جرگه رای

اعتماد دادند.

داکتر محمد یوسف خان در تالار شورا برای حکومتش رای اعتماد بدست آورد اما در خارج آن مظاهره صورت گرفت و حادثه سوم عقرب به میان آمد که طی آن چند تن کشته شدند.

محمد اسحق نگارگر در آن زمان استاد پوهنتون بود و می گوید :

زمانیکه حادثه سوم عقرب رخ داد حکومت داکتر محمد یوسف خان از پا در آمد و میوندوال به تشکیل کابینه موظف گردید. در آن هنگام در پوهنتون کابل اوضاع متشنج بود. میوندوال خودش به پوهنتون کابل آمد و دریشی سیاه به تن داشت و با احساسات پرشور جوانان روبروشد. او در خطابه اش گفت که مسئولین سوم عقرب را محاکمه مینماید اما بعد ها محاکمه مسئولین صورت نگرفت.

عده ای از استادان پوهنتون نزد میوندوال رفتند تا با او حرف بزنند. بعداً مناسبات میان پوهنتون وحکومت تیره شد ومظاهرات و اعتصابات آغاز یافت.

قانون اساسی :

قانون اساسی سال ۱۳٤۳ سندی است که در آن دیموکراسی و نظام شاهی مشروطه تضمین شده است. در این قانون قوای اجرائیه، مقننه و قضائیه از همدیگر جدا و پادشاه ممثل حاکمیت ملی شناخته شده بود.

داکتر احسان روستامل تره کی که حقوقدان و زمانی وزیر عدلیه بود، می گوید :

با در نظر داشت مقتضیات و شرایط یك کشور روبه انکشاف، قانون اساسی اکثر اصول دیموکراسی و حقوق بشر را در خود جا داده بود لاکن از بعضی جهات نسبت به تکامل شعور سیاسی جامعه در سطح بلند تر قرار داشت و در آن وقت تا حدی از حوصله هیات حاکمه خارج بود. طوریکه در میدان عمل این ناسازگاری به مقابل تعرضات و صدمات که

بر او وارد آمد مقاومت کرده نتوانست. یا به عباره دیگر قانون اساسی سال ۱۹٦٤ در شرایطی نافذ شد که جامعه افغانی عملاً در دیموکراسی و آن حدودیکه در قانون آمده بود آشنائی نداشت. عدم موجودیت آزادی بیان، عدم اجازه جراید آزاد، منع اجتماعات، نبودن جمعیت های سیاسی و صنفی، محدودیت حقوق انسانی، نبودن مصئونیت شخصی و قضائی و فضای جامعه مدنی و سیاسی قبل از انفاذ قانون نشان دهنده تصویر مختصر آن است.

بنظر من قبل از به میان آمدن قانون که بعضی مواد آن تا ده سال جنبه عملی پیدا نکرد لازم بود در چوکات قانون اساسی سال ۱۹۳۰ آمادگی لازم و مناسب گرفته می شد و آن آزادی ها و حقوق که در قانون سال ۱۹۳۰ در نظر گرفته شده بود به شکل عملی رعایت می گردید. بر عکس آن موادیکه به مقتضات عصر برابر نبود حذف می گردید.

علاوه بر ناسازگاری ها عده ای بر این عقیده اند که در ماده نهم قانون اساسی صلاحیت های زیاد به پادشاه داده شده است.

داکتر عبدالصمد حامد به این باور است که راهی جز این وجود نداشت.

بعضی مردم به ماده نهم قانون اساسی انتقاد می کنند اما نظر به شرایط همان وقت که احزاب و نهاد های سیاسی موجود نبود تا اراده مردم را تمثیل کند، راه دیگری وجود نه داشت جز اینکه به مقام سلطنت که ریشه عنعنوی داشت بعضی صلاحیت ها از قبیله اعلان جنگ، انحلال شورا و دعوت به لویه جرگه سپرده شود. مخصوصاً حالا دیده می شود که چه مشکلاتی در این راه وجود دارد که هر مرجع نو باید تجربه شده باشد و مورد قبول مردم واقع گردد. بنابرین دلایل قانون اساسی یك قانون مناسب بود. لیکن بدبختانه درقسمت تطبیق قانون اساسی کار های که باید می شد انجام نیافت. مشکل اول این بود که در افغانستان سازمان های مدرن منظم وجود نداشت مانند احزاب و اتحادیه هایی که برای تطبیق مرام سیاسی تلاش کنند و اگر در قسمتی انحراف صورت

گیرد در مقابل آن مقاومت کنند و نقطه دیگری که در قانون وجود داشت و متأسفانه در لویه جرگه حذف شد این بود که باید قانون احزاب بعد از فرمان تقنینی در حکومت دوره انتقالی مانند قانون مطبوعات و عده ای از قوانین دیگر تصویب می شد که انتخابات به اساس موجودیت احزاب بوجود می آمد. بدبختانه هر عاملی که بود این قانون حذف شد و اینطور گفته شد که باید قانون احزاب اول از طرف شورا تصویب شود. طوریکه دیده شد شرایط طوری پیش آمد که این قانون تصویب نشد. به نظر من نتیجه طوری شد که عده ای از گروهائیکه بصورت پنهانی و غیر مشروع روابط خارجی داشتند فعال ماندند و فرصت آن پیدا نشد که احزاب دیگر بوجود بیایند. در اخیر حرکات اخوانی نیز آغاز یافت. آنها هم در عدم مشروعیت و بنابر عکس العمل های موجود به میان آمدند.

اما پوهاند داکتر جاوید که با عده از مواد قانون اساسی موافقت دارد می گوید :

در ماده بیست و چهارم قانون اساسی آمده است که پسر، دختر، خواهر، برادر خانم و همسران ایشان، اولادهای آنها و پسران کاکای شاه اعضای خانواده شاهی می باشند و آنها در تشریفات رسمی دولت بعد از شاه و ملکه جا دارند. مصارف خانواده شاه زیر عنوان بودجه شاهی سنجیده می شود. القاب و عناوین برای خانواده شاهی معین می باشد. اعضای خانواده شاه در احزاب سیاسی شرکت نمیکنند و وظایف حکومتی از قبیل صدارت یا وزارت، عضویت شورا و عضویت در دادگاه عالی را به عهده گرفته نمیتوانند. اعضای خانواده شاه حیثیت خویش را به صفت اعضای خانواده شاهی تا زمانیکه زنده هستند نگهمیدارند. این مواد نقاط مترقی و دیموکراتیک بود که در داخل و خارج استقبال گرم شد. متأسفانه سردار محمد داود خان از تصویب این قانون خوشحال نبود.

عزیز نعیم به این ماده قانون اساسی بنظر شك میبیند و می گوید که این ماده بخاطر منزوی ساختن سردار محمد داود خان و نعیم خان آورده شده بود.

از بعضی شایعات و اخبار چنین بر می آید که شاید اعلیحضرت زیر تأثیر تلقینات عده ای آمده باشند و از سردار محمد داود خان و طرفداران او احساس خطر می کردند یا از پیشرفت و ترقی در دوره، داود خان حسادت نموده باشند. به هر صورت بعداً معلوم شد که آنهائیکه قانون اساسی را ترتیب داده بودند کوشش میکردند تا سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان را منزوی سازند.

در یکی از مواد قانون اساسی آمده است که پادشاه یك شخص غیر مسئول و واجب الاحترام است.

داکتر صمد حامد میگوید که درین ماده یك اشتباه لفظی وجود دارد. انتقاد صورت میگرفت زیرا از نظر اسلام هیچ انسان مصئونیت کامل ندارد و هر که مسئول عمل خویش میباشد و مخصوصاً شخصی مانند یك پادشاه که صلاحیت زیاد دارد باید مسئولیت نیز داشته باشد.

به نظر من اینجا یك اشتباه لفظی وجود دارد زیرا مسئولیت ها دو نوع است : یکی مسئولیت های سیاسی و دیگری مسئولیت های اخلاقی، ایمانی و قسما جزائی. اینجا مقصد از مسئولیت های سیاسی است زیرا مسئولیت سیاسی معمولاً به حکومات راجع می شود که بعضی سبب سلب اعتماد آنها می گردد و حکومت دیگری به میان می آید. اما این ماده در باره، سلطنت تطبیق نمی گردد زیرا یك پادشاه سلب اعتماد شده نمی تواند و به عوض اوپادشاه دیگری برای حل مشکلات آمده نمیتواند. لاکن در قانون اساسی ذکر شده که پادشاه با استفاده از صلاحیت های ماده نهم که گفته شده چطور میتواند اعلان حزب بدهد؟ لویه جرگه را دعوت نماید؟ چطور صدر اعظم را تعیین کند؟ همه اینها آمده و دارای محدودیت بود اما با آنهم به نظر من که حالا اعتراف میکنم بهتر می بود که اصلاً این ماده وجود نمی داشت.

عزیز نعیم می گوید که درین قانون اساسی اختیارات پادشاه زیاد بود و در عمل دیموکراسی وجود نداشت.

نظر به قانون اساسی پادشاه صلاحیت تعیین صدر اعظم، انتصاب یك سوم مجلس بزرگان، تعیین قاضی القضات و قاضیان دادگاه عالی و انحلال شورا را داشت. هرگاه صلاحیت ها تا این حد باشد باید مسئولیت نیز وجود می داشت. اما در قانون اساسی پادشاه شخص غیر مسئول و واجب الاحترام و با صلاحیت بود. اما صدر اعظم صلاحیت نداشت. از طرف دیگر قانون مطبوعات، قانون احزاب، قانون جرگه های ولایتی و بلدیه تصویب شد ولی شاه توشیح نکرد. دیده می شود که دیموکراسی نه در عمل موجود بود نه در فرضیه.

انتخابات شورا

عبدالرحیم هاتف که وکیل ولسی جرگه بود می گوید در انتخابات ولسی جرگه تا اندازه زیاد آزادی بود و مداخله مستقیم در آن وجود نداشت.

> آن انتخاباتی را که من در شهر ها دیدم تقریباً تا اندازه زیاد برون از مداخله بود و حکومت آن زمان مستقیماً در آن دخالت نداشت البته سفارشات غیر مستقیم صورت می گرفت و آن سفارشات بالای حکومات محلی سنگین تمام میشد. اینك در خارج شهر ها در اطراف انتخابات چه نوع صورت می گرفت در آن قسمت انسان نمیتواند تضمین کند که ایا در آنجا بدون مداخله صورت گرفته یا نه. با آنهم اگر انسان قضاوت کند شکل انتخابات این دوره نسبت به دوره، های قبل بسیار مترقی بود.

اما گفته میشود که بعضی وکیلان مانند معصومه عصمتی وردك نماینده ولسوالی معروف قندهار در شورا به اثر همکاری حکومت انتخاب شده بود ولی خودش این اتهام را قبول نداشته رد میکند و می گوید :

> برخلاف حتی مقامات بلند حکومتی سفر مرا به قندهار خطرناك می پنداشتند. آنها می پرسیدند که چطور به قندهار می روید؟ خصوصاً آنوقت در قندهار علیه به اصطلاح روی لچی مظاهره و عده ای زندانی شده بودند. ازین ناحیه حتی حکومت نیز هراس داشت که مبادا کدام خطر برایم متوجه شود اما خوشبختانه ارتباطات قومی من در قندهار وجود داشت من آنجا رفتم و روی بعض مسایل با مردم حرف زدم و آنها

زیر تأثیر سخنان من قرار گرفتند. چون من در بین مردم نفوذ داشتم و ارتباطات قومی با آنها داشتم به این ترتیب من به ولسی جرگه انتخاب شدم. اما حکومت از اینکه چطور به قندهار می روم و مبادا مردم عکس العمل نشان بدهند، تشویش داشت.

به این ترتیب پارلمان افغانستان از ولسی جرگه، که اعضای آن انتخابی، و مشرانو جرگه، که یك سوم ان از طرف پادشاه بشکل انتصابی آمده بودند، تشکیل شد.

صلاحیت های ولسی جرگه زیاد بود و حکومت مجبور بود تا از شوری رأی اعتماد را بدست بیاورد و تمام امور مهم را زیر نظر شوری انجام دهد.

عبدالاحد کرزی که عضو ولسی جرگه بود می گوید :

شوری که بنام ولسی جرگه یاد می شد دارای شورا های کوچك دیگری بود که از بین اعضای پارلمان انتخاب می شدند. مثلاً شورای تقنین، کمیسیون قوانین، کمیسیون مالی و کمیسیون وزارت خارجه وغیره که در هر کمیسیون از ولایات مختلف نمایندگان شامل بودند. به این ترتیب اگر کدام قرارداد یا لایحه به شورا راجع می شد آن کمیسیون ها مطابق قانون آنرا بررسی می نمودند و وزیران مربوطه را می خواستند و از آنها پرسش می کردند. مثلاً کمیسیون بودجه وزیر مالیه را می خواست و از او معلومات می خواست یا هر وزیر دیگر را خواسته طالب معلومات راجع به بودجه همان وزارت می شدند. وزیران هم حاضر می شدند و به بسیار احترام از آنها پرسش به عمل می آمد و آنها جواب می دادند. زمانیکه موضوعات مهم مطرح می شد شخص صدر اعظم می آمد و هرگاه موضوعات نسبتاً عادی مطرح می بود وزیر همان وزارت خانه آمده جواب و از پلان و طرحی که داشت دفاع می نمود. یعنی هر مسأله به اساس دیموکراتیك و به اصول دیموکراسی برابر بود.

در شوری دو نوع سوالات صورت میگرفت :۱یکی اینکه از حکومت می خواستند که جواب بدهد. در آنصورت ضرورت به رای گیری نبود و دیگری استیضاح بود که در آنصورت روی موضوعات مهم رای گیری

صورت می گرفت. قانون طوری بود که اگر جوابات حکومت درست و پارلمان آنرا تائید می کرد، مسأله حل بود. در غیر آن اگر جوابات تائید نمی شد، حکومت سلب اعتماد میگردید.

داکتر عبدالصمد حامد وزیر پلان و معاون صدر اعظم می گوید که به خاطر آرام به ولسی جرگه نمی رفت:

هر حکومت و هر وزیر به خاطر جمعی به شورا رفته نمتیوانست. احساس نا آرامی و تشویش میکرد. بنظر من این یك کار خوب بود زیرا حکومت خود را مقتدر فکر نمیکرد تا قاطعانه تصمیم بگیرد. زمانیکه ما هم می رفتیم بالای ما انتقاد صورت می گرفت و در استدلال به مشکلات مواجه می شدیم. اگرچه اکثر وکیلان سواد و سویه کافی نداشتند ولی در امور خانه و دهکده خویش تجربه فراوان داشتند و می دانستند که تصمیم یك اداره در نهایت چه نوع نتیجه خواهد داد و چه نقایص دارد. بناءً وقت زیاد را می گرفت تا متوجه عاقبت کار های می شدیم که می خواستیم انجام دهیم.

من شخصاً در وزارت پلان بودم و خصوصیت وزارت پلان طوری بود که همه وکیلان شوری به آن علاقه می گرفتند و می خواستند بدانند که به منطقه شان چه داده می شود و چرا کم است. قناعت دادن آنها نیز مشکل بود اما با وجود آنهم تجربه داشتیم که در مجلس عمومی چانس حرف زدن برای وزیران کم است و معمولاً رئیس حکومت حرف می زند اما وقتیکه در کمیسیون ها می رفتیم در آنجا فضا مساعد بود.

وکلای شورا علاوه بر مسایل قانونی در امور مملکت نیز توجه داشتند.

ننگ یوسفزی وکیل پارلمان می گوید که محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور از طرف وکلای شورا سلب اعتماد گردید.

در روزنامهء اصلاح که یك نشریه دولتی بود و محمود حبیبی وزارت اطلاعات را در اختیار داشت یك کاریکاتور به چاپ رسید که در آن به پیغمبر بزرگ اسلام توهین شده بود این مطالب بالای وکلای پارلمان بد

محمد حسن کـاکـر در مورد اینکه امان الله خان چگونه توانست قدرت را از سردار نصرالله خان در حالیکه او از حمایت روحانیون و شهزادگان برخوردار بود بگیرد، می گوید :

> او قبلاً درین باره فکر نموده بود. به مجردیکه خبر کشته شدن امیر حبیب الله به کابل رسید او اعلان کرد که قاتل پدرش را گرفتار و استقلال افغانستان را از انگلیس خواهد گرفت. او اعلان نمود که استقلال افغانستان را که در زمان پدرکلان او امیرعبدالرحمن خان از دست رفته بود دوباره می گیرد و برای این منظور معاش عساکر را شش روپیه اضافه نمود طوریکه معاش آنها را از چهارده روپیه به بیست روپیه رساند. این مسایلی بود که دفعتاً محبوبیت او در بین مردم کابل زیاد شد و سردار نصرالله خان در مقابل امان الله مقاومت نکرد. از طرف دیگر نصرالله خان اساساً شخص ماجراجو و طرفدار قتل و قتال نبود.

مقاومت صورت نگرفت و امان الله خان بعد از استعفای نصرالله خان در مسجد عیدگاه شهرکابل بحیث پادشاه اعلان گردید و حضرت صاحب شوربازار مشهور به شاه آغا دستار را به سرش بست.

امان الله خان به مجرد نشستن به تخت پادشاهی محاکمه آنانی را آغاز کرد که در قتل امیر حبیب الله خان مظنون بودند. سردار نصرالله خان متهم به دست داشتن در قتل به حبس ابد محکوم شد و شاعلی رضا متهم به قتل اعدام گردید. نادرخان و برادرانش مدتی کوتاه در زندان بسر بردند ولی به زودی رها گردیده با عزت و احترام در مقام های حکومتی قرار گرفتند.

امیرامان الله خان نامه ذیل را به وایسرای هند نوشت و آنها را از شهادت پدرش اطلاع داد.

> بعد از ادای احترام، میخواهم به شما حکومت هند برتانوی و وایسرای با تأسف اطلاع بدهـم که پدرم اعلیحضـرت سراج الـملـة والدین امیرحبیب الله خان به طور غیر قانونی وغیر عادلانه در لغمان درهژدهم

تأثیر کرد و محمود حبیبی را از کار برکنار نمودند و او را اخراج کردند.
عبدالصمد حامد می گوید که در پارلمان حرف زیاد بود و فیصله کمتر صورت می گرفت.

واقعاً حرف زیاد و تصمیم کمتر گرفته می شد. مثلاً زمانیکه برای حکومت رای اعتماد گرفته می شد بیست روز مباحثات جریان داشت یا اینکه بعضاً قوانین تصویب نمیشد و قرار دادها امضاء نمیگردید اما اینرا باید بگویم که در یك اجتماع تمرین دیموکراسی نیز یك سرمایه است که در وجود خودش با ارزش می باشد. اگرچه دانستن و پی بردن به آن سنگین تمام میشود ولی مجبوریت بود زیرا شخصی نمیتواند هم غازی شود و هم شهید و هم زنده و سلامت به منزلش باز گردد. بناءً مشکل بود که هم قرار دادها و هم قوانین زود تصویب شود. بنظر من قانون اساسی و دیموکراسی نیز از اراده مردم نشئت نکرده بود بلکه سیاست خارجی درین مسأله نیز دست داشت.

اگرچه در سایر کشور ها نیز این مشکلات موجود است ولی رأی اعتماد برای صدر اعظم تا این اندازه وقت را نمیگیرد.
عبدالرحیم هاتف بار این نواقص را به دوش قانون اساسی می اندازد و میگوید :

یك مسأله اینست که بعض نواقص از زمان تصویب قانون اساسی بجا مانده بود. مثلاً احزاب سیاسی وجود نداشت. در پارلمان افغانستان دو صدو شانزده نماینده شامل بود که از جمله سه تن عضو حزب دست چپی بود. باقی دو صد و سیزده حزب دیگر را تشکیل میدادند یعنی اینکه هر شخص یك حزب بود. آنها نظریات شانرا مستقلانه بیان می کردند. اینکه آنها با کسی هم نظر می شدند یا معامله می کردند یا گذشت می نمودند کار مشکل وبرای حکومتی که میخواست از طریق چنان شورا ها کار خویش را به پیش ببرد، دشوار بود.
یك فقره گنگ دیگر مسأله اهمیت دو زبان بود که حدود هر دو زبان

(دری - پشتو) معلوم نبود که بعداً سبب جنجال ها و معرکه های بزرگ شد و حتی تا حال آثار آن دیده می شود.

با وجودیکه احزاب وجود نداشت با آنهم یکعده مردم این مسأله را رعایت نکردند و منتظر عواقب نشدند که قانون احزاب بوجود بیاید. به این ترتیب جبراً احزاب دست چپی بوجود آمد و در نتیجه احزاب دست راستی مذهبی خارج از شورا ایجاد شد و هر دو انکشاف نمود. همچنان در اثر نبودن قانون احزاب، احزاب نشنلست، لیبرالیست، ملی و متعدل به وجود آمد. آنها به اشاره های پادشاه نگاه می کردند و آن خلاها تا امروز باقی مانده است و شما جنجال ها و جنگهایی را که امروز بین دو قطب مخالف مشاهده می کنید از همان جا نشئت نموده است.

حزب دیموکراتیک خلق

باوجودیکه در افغانستان قانون احزاب وجود نداشت اما در سال ۱۳٤۳ در قانون اساسی از احزاب سیاسی حرف زده شده بود. نظر به این قانون حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زیر نظر نور محمد تره‌کی به فعالیت آغاز کرد و اولین کنگره اش در سال ۱۳٤۳ تأسیس شد.

سلطان علی کشتمند، صدر اعظم سابق افغانستان که در آن کنگره شرکت نموده بود، می گوید :

> کنگره موسس در اول جنوری سال ۱۹٦٥ تشکیل شد. در آن کنگره از سی نفر دعوت بعمل آمده بود ولی بیست و هفت نفر که منهم از جمله اشتراک کنندگان بودم، شرکت نمودیم. در آن کنگره هفت نفر به حیث اعضای اصلی و چهار نفر به حیث اعضای علی البدل تعیین شدم. من عضو اصلی کمیته مرکزی بودم و از همان روز تأسیس تا زمانیکه از حزب استعفی کردم همواره عضو کمیتهء مرکزی باقی ماندم.

حزب دیموکراتیک خلق افغانستان زمانی تأسیس شد که امکانات عینی و زمینه برای تأسیس احزاب بمیان آمده بود. در قانون اساسی سال ۱۹٦٤ یك اندازه آزادی و دیموکراسی آمده بود که به اساس همان آزادی و یك اندازه کار های مقدماتی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان پایه گذاری شد. طوریکه در اساسنامه حزب آمده است هدف از تأسیس حزب خدمت به مردم، دفاع از حقوق طبقه زحمتکش، دفاع از حقوق ملی مردم، پیشرفت اقتصادی وبلند بردن سطح زندگی مردم و امثال اینها بود.

درین کنگره نور محمد تره‌کی به حیث منشی عُمومی و ببرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین شدند. عده ای به این باورند که در همان اول روی مسأله رهبری اختلافات ظهور کرد.

سلیمان لایق که عضو کنگره موسس است، این نظر را رد میکند و می گوید :

ما در آن وقت کدام اختلافات را نمیدیدیم. نور محمد تره‌کی در همان کنگره، که آنرا کنگره موسس میگویم، به اتفاق آرا به حیث منشی عمومی و ببرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین گردیدند. در همان روز شخص محترمیکه حالا در میان ما نیست بنام طاهر بدخشی رای سوم را بدست آورد. اشخاصی که در آن کنگره شرکت داشتند عبارت بودند از : دستگیر پنجشیری، صالح محمد زیری، داکتر شاه ولی، نور احمد نور، سلطان علی کشتمند و شخص خودم و...

عبدالکریم میثاق عضو کنگره موسس میگوید که در همان اوایل بر سر رهبری حزب رقابت آغاز گردید.

زمانیکه حزب دیموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید بین سه نفر بز سر مسأله رهبری رقابت ظهور کرد. این سه شخص عبارت بودند از نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل و طاهر بدخشی.

رقابت طوری بود که هر که میخواست اعضای کمیته مرکزی را طرفدار خوذ بسازد و موقف خویش را در حزب قوی تر نماید.

اساساً اختلافات بر سر مسأله رهبری بود و در اصول کدام اختلاف وجود نداشت. البته نور محمد تره‌کی به تدریج ادعا میکرد که او به ببرک کارمل اعتماد سیاسی ندارد بناءً نمیتواند با او یکجا در سطح رهبری کار کند. نور محمد تره‌کی در آن وقت منشی عمومی حزب بود و به اثر همان بی اعتمادی بود که در ماه ثور سال ۱۳۴۶ حزب به دو بخش خلق و پرچم تقسیم شد.

اگر چه حزب به دو شاخه تقسیم شد اما آیدیالوژی و مرام شان یکی بود.

سلیمان لایق میگوید که آیدیالوژی آنها ملی دیموکراتیک بود.

حزب یك سیاست ملی دیموکراتیك را در پیش گرفت. اگرچه بعداً تعلیمات مارکسیستی لینینیستی در حزب زیاد گردید و در درس های حوزه های حزبی که هر حزب دارای چنین فعالیت ها است، و در فعالیت های کلتوری به شیوه مارکسیستی تبلیغ میگردید لاکن مرام حزب که از روز اول باقی مانده یك مرام کمونیستی نیست بلکه در آن راه رشد غیر سرمایه داری به حیث مبدا اقتصادی قبول شده بود. طبیعی است که این یك مرام کمونیستی بوده نمیتواند.

همچنان در عرصه سیاسی یك حکومت ملی دیموکراتیك ملی یعنی ضد استعمار و ضد امپریالیستی و دیموکراتیك ضد فیودالی که در آن زمان مظهر استبداد تلقی میشد، بود. بناءً سیاست ملی دیموکراتیك پالیسی ما بود. در آن زمان حکومت جبهه وسیع که در آن حکومت کارگران، دهقانان، تجار ملی، و روحانیون وطنپرست، روشنفکران، کسبه کاران و بالاخره حکومت تمام اقشار جامعه را پیشبینی میکرد.

اما عبدالکریم میثاق می گوید که از همان روز تأسیس معلوم بود که این حزب چپی است و از سوسیالیزم طرفداری میکند.

در کنگره موسس صحبت آغاز گردید و اشتراك کنندگان بیانیه دادند. زمانیکه نوبت به نور محمد تره‌کی رسید او از خانهء میزش دستمال سرخ رنگ را کشیده روی میز هموار کرد. زمانیکه نورمحمد تره‌کی دستمال سرخ رنگ را هموار کرد از طرف اعضای کنگره با احساسات گرم تشویق شد. از این مسأله معلوم میشود که در اول ایدیالوژی حزب یك آیدیالوژی چپی و خواهان یك نظـام سوسیالیستی برای افغانستان بود.

پروفیسور رسول امین از نور محمد تره‌کی خاطره ای دارد و میگوید:

زمانیکه برای بار اول نور محمد تره‌کی را دیدم از خاصیت های وی خوشم آمد زیرا وی در بین صحبتش فکاهی نیز میگفت و من نیز همینگونه عادت دارم و در بین صحبت از طنز و فکاهی کار میگیرم.

بعداً روی مسایل سیاسی حرف زدیم.به زودی معلوم شد که او از مسایل بسیار کهنه حرف میزند، من برایش گفتم که اگر شما فکر میکنید آن کار هایی که در اتحاد شوروی صورت میگیرد علمی و اگر در سایر نقاط جهان صورت میگیرد غیر علمی است این نظر خودش یك حرف غیر علمی و غیر منطقی می باشد.

باز یك خاطره دیگر را بیاد دارم که روزی روی مسأله ای با هم صحبت میکردیم من گفتم مارکس در کتابش گفته است که عنعنات و رسم و رواج های یك جامعه به نسل نو انتقال میکند و رهایی از آن رسم و رواج ها کار آسان نیست. او برایم گفت اینرا در کجا خوانده ای؟ من گفتم در کتاب مارکس و نام کتاب را برایش گفتم. او پرسید که این کتاب در کجا چاپ شده است؟ من گفتم در لندن. او گفت کتابهای امپریالیستی را خوانده ای و دماغت خراب شده است. ازین حرف او فهمیدم که بسیار زیر تأثیر حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد.

سلیمان لایق می گوید که پالیسی ما بر اساس ضدیت با کشور های امپریالیستی و همکاری با کشور های سوسیالیستی به پیش برده می شد.

درین قسمت سیاست ما علیه استعمار و امپریالیزم توجیه می شد. در آن زمان این شعار ها بازار گرم داشت. بناءً طبیعی بود که نزدیکی با کشور های سوسیالیستی سبب جلب همکاری و همدردی و حمایت آنان می شد. لیکن در طرح های ما کدام نقطه وجود نداشت که بالای آن انگشت اتهام گذاشته شود که گویا ما بصورت عمدی با جناحی اختلاف و با جناحی دیگری وابستگی داریم. مگر طبیعی است که در آن زمان تضاد کلی بین سرمایه داری و سوسیالیزم موجود بود و طبیعی است که از مرام سوسیالیزم حمایت و مخالف نظر دنیای سرمایه داری افاده شده بود. به این سبب بود که عده ای عجله کردند تا حزب ما را بحیث یك حزب کمونیستی نشانی کنند.

بدبختانه اکثراً حتی همین انگلستان زمانیکه حزب ما موضعگیری ضد

امپریالیستی را در پیش گرفت اینها حزب را خلاف منافع ملی خویش تشخیص دادند صرف نظر از اینکه بدانند که این حزب در یك کشور فقیر بوجود آمده است. حزب می خواهد در کشور خویش به منافع ملی خویش فکر کند و منافع طبیعی اش را بکار بیاندازد. اینها به بهانه نزدیکی با اتحاد شوروی حزب ما را دشمن خویش می پنداشتند و حزب ما تا آخر نتوانست خود را از این اتهام برهاند و نشان بدهد که حزب ما یك حزب کمونیستی نه بلکه یك حزب است که ریفورم های اقتصادی آن نسبت به سرمایه داری به سوسیالیزم نزدیك تر است.

جنبش های اسلامی

اگرچه قبلاً حرکات منظم اسلامی وجود داشت ولی شکل منظم سیاسی را بخود نگرفته بود.
مولوی محمد یونس خالص درین باره میگوید :

یك تنظیم بنام حزب التوابین را ساختیم و در آن تنظیم مرحوم گهیح صاحب، مرحوم هدایت صاحب و دیگران با ما شامل بودند. هدف اصلی ما این بود که باید در معارف تسلط پیدا کنیم. طوریکه این تسلط در چوکات حکومت نباشد بلکه مدارس بسازیم و در آنجا پسران را تدریس کنیم و با همدیگر آشنا بسازیم تا بین خود و با جوانان محلی آشنا شوند و جوانان محلی به مرحله رشد اسلامی برسند و از آن طریق به وطن و مردم خدمات قابل قدر را انجام دهند.

در این زمان بود که نظریات تازه اسلامی در نقاط مختلف کشور پیدا شد.
پروفیسر برهان الدین ربانی می گوید که او در مکتب متوسط در ولایت بدخشان بود که اندیشه اسلامی در او راه پیدا کرد و زمانیکه به لیسه ابوحنیفه آمد در آنجا با دنیای دیگر روبرو شد.

البته ما در آنجا با یك دنیای دیگر و کتابهای زیاد روبرو شدیم. در آن زمان جنبش های چپی و کمونیستی در افغانستان آغاز یافته بود. زمانیکه به صنف دهم و یازدهم رسیدیم با جوانان نو و افکار جدید روبرو شدیم. در این زمان حرف های مارکسیزم لینینیزم بگوش ما کم کم میرسید. این زمان بود که افکار اسلامی و افکار مارکسیستی در مقابل همدیگر قرار گرفتند. ما در آن وقت با معلومات محدود خویش

می کوشیدیم تا با مارکسیزم مقابله کنیم. در آن زمان نظام الدین تهذیب و عبدالحکیم شرعی جوزجانی ظاهراً افکار اسلامی داشتند و در صنوف بالاتر از ما قرار داشتند. در این زمان بود که ما فعالیت های اسلامی را آغاز کردیم. مارکسیستها بصورت علنی فعالیت میکردند در حالیکه ما مخفی بودیم. زمانیکه به صنف اول فاکولته رسیدیم درین هنگام استاد غلام محمد نیازی با اندیشه های نو و افکار نو به وطن برگشت و ما به این فکر شدیم که باید بطور منظم فعالیت کنیم.

انجنیر گلبدین حکمتیار می گوید که او متعلم لیسه بود که با شاگردان چپگرا به مناقشه و بحث می پرداخت.

بیاد دارم زمانیکه شاگرد لیسه امام صاحب بودم با یکی از اعضای حزب پرچم به مناقشه پرداختم. آن شخص در مناقشه و تمام قضایا عقب نشینی کرد و در پایان گفت زمانیکه به پوهنتون آمدی وضعیت دیگری را خواهی دید و این افکار و نظریاتی را که در این محیط با تو است رها خواهی کرد. نزد من این تشویش پیدا شد که شاید پوهنتون محیطی باشد که در آنجا برای ما مشکلات بوجود بیاید و در آنجا بود و باش کرده نتوانیم.

زمانیکه به پوهنتون داخل شدم دیدم که در سراسر پوهنتون تقلید از بیگانگان مسلط است و این تقلید ها در لباس، گفتار، کرکتر، شخصیت و حتی حرف زدن دیده میشود و تقلید کنندگان به آن افتخار میکنند و تقلید از بیگانگان کمال تلقی می گردد و دیدم که احزاب کمونستی در پوهنتون فعال استند. آنها جوانان را بطرف الحاد و بی دینی می کشاندند. قمار و شراب نوشی را ترویج می کردند . محفل ها می ساختند و در آنجا فساد و بی بندوباری برپا می نمودند. آنها برنامه نداشتند صرف چند کتاب که توسط حزب توده ایران منتشر شده بود با خود داشتند و بدون درنظر داشت شرایط کشور آنرا طوطی وار می خواندند و زمزمه می کردند.

حالات پوهنتون چنان بود اما متأسفانه تا آن زمان یك قوت منظم که بتواند علیه افکار وارداتی مقابله کند وجود نداشت.
ما با آن جوانان که در مسجد با همدیگر آشنا شده بودیم و می دانستیم که آنها احساس داشتند و از اوضاع متنفر بودند، بالای نظام حاکم اعتراض داشتند و به گروهای چپی نپیوسته بودند تصمیم گرفتیم که باید یك کار منظم را شروع کنیم.
یك روز در اتاق درسی فاکولته با هم نشستیم و حرف زدیم و یك شب که باران میبارید و ماه حمل بود ما دوازده نفر با همدیگر تعهد کردیم که بعد از آن در راه اسلام به شکل منظم مبارزه کنیم. از جمله همان دوازده نفر یازده تن آنها به شهادت رسیدند و تنها من از آن سعادت بهره نبردم لاکن در نقش قدم آنها روان استم.

پروفیسر صبغت الله مجددی می گوید زمانیکه محصلین پوهنتون کابل فعالیت را آغاز کردند با وی همکاری نموده بود.

شاگردان پوهنتون کابل یك نوع حرکت را آغاز کردند. آنها را من تحریك نموده بودم. خداوند شاهد است که تحریك من طوری بود که یك مسجد در نزدیکی پوهنتون وجود داشت و روز های جمعه من برای نماز آنجا می رفتم. آنجا محصلین پوهنتون می آمدند. آنها را راجع به اسلام درس میدادم. آنها می گفتند این حرف های را که تو می زنی برای ما نو است. بعداً آنها ده ده نفر یا دوازده دوازده نفر به خانه ما می آمدند و معلومات میگرفتند. من به آنها اسلام درس می دادم و راجع به اسلام حرف میزدیم.
یکی از آنها انجنیر احمد شاه بود که من برایش کتابها می دادم و دیگری صوفی قربان نام داشت. (انجنیر احمد شاه احمد زی معاون اتحاد اسلامی افغانستان و وزیر امور داخله اولین حکومت اسلامی بود و صوفی محمد قربان قاصر عضو شورای اجرائیه جمعیت اسلامی افغانستان که در سال ۱۹۹۳ در اثر حادثه هوایی در ولایات بدخشان

جمادی الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری کشته شد. کاکای من سردار نصرالله خان که به طور ناحق در جلال آباد قدرت را غصب کرد و خود را امیر اعلان نمود حالا به من بیعت کرده، از تاج و تخت دست کشیده است.

سردار عنایت الله، سردار حیات الله و تمام اعضای خانواده شاهی که به سردار نصرالله خان بیعت کرده بودند او را غیر قانونی خوانده حالا به من بیعت کرده اند و مرا بحیث پادشاه و امیر انتخاب کردند.

اگر چه حکومت هند برتانوی و وایسرای هند نامه امان الله خان را به زودی جواب ندادند ولی بعد از مشوره با لندن نامه ذیل را به جواب امیر ارسال کردند.

بعد از ادای احترام، نامه شما رسید، از شنیدن خبر مرگ نابهنگام پدر شما سراج الملة والدین حبیب الله خان پریشان شدیم. حکومت هند برتانوی که در دوستی با شما یکجا بود درین غم شریك شما می باشد و از شما تشکر که به ما اطلاع دادید که از طرف مردم کابل به پادشاهی انتخاب شده و سردار نصرالله خان نیز به شما بیعت نمود.

گفته میشود که روحانیون و عده ای از دوستان سردار نصرالله خان ناراض شدند و عده ای بر این عقیده هستند که اعلان فوری استقلال از طرف امان الله خان به این سبب بود که حمایت مردم را حاصل کند.

مؤرخ افغان سید قاسم رشتیا به این نظر موافقت ندارد و می گوید:
این یك تبلیغات بی اساس است امان الله خان با مردم تماس فراوان داشت و نظریات مردم برای او واضح بود و به قوت و زور انگلیسها نیز پی برده بود. با وجود آنهم مشاوران او معلومات دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر وقت دیگر ضعیف تر شده است زیرا تازه از جنگ خلاص شده روحیات مردم به طرف صلح متوجه است و عساکر رخصت شده اند و در هندوستان به تعداد زیاد عساکرموجود نیست عساکر به اروپا رفته بودند. گویا این یك عمل حساب شده و پلان شده بود اما باآنهم امان الله خان یك حرکت شجاعانه را انجام داد.

شهید شد). آنها می آمدند و من به پروفیسر ربانی گفتم که تو هم بیا و تو می توانی رهبری این جوانان را به عهده بگیری زیرا در پوهنتون درس میدهی، اما او نیامد.

در آن زمان لیبیا از من دعوت کرد و برایم گفتند هر که را میخواهی با خود بیاور، ما مصارف سفر آنها را میدهیم. من اسم استاد ربانی را دادم زیرا با وی آشنایی دیرینه داشتم علاوه بر اسم استاد ربانی اسم های دیگر را نیز به آنان دادم که آنها عبارت بودند از غلام نبی نوشاد، عبدالاحد عشرتی، ربانی خان که در مکتب ابوحنیفه بود و غلام محمد نیازی که در فاکولته شرعیات درس میداد. چون آن دعوت از طرف حکومت نبود، همه آنها ترسیدند و از رفتن خود داری کردند. تنها ربانی خان که در مکتب ابوحنیفه امام بود همراه با نماینده گهیخ و غلام نبی نوشاد با من رفتند. من میخواستم تا این جوانان و محصلین دنیا را بشناسند و در دنیا شناخته شوند و معرفی گردند. به صورت عموم گفته میتوانم که این حرکت را من تقویه کردم و اینها پیوسته نزد من می آمدند. زمانیکه اینها زندانی شدند من رفتم و عده ای از آنها را از زندان خلاص کردم. همین انجنیر گلبدین حکمتیار زندانی شد، من رفتم و او را خلاص کردم.

در کنار مجددی صاحب سایرین نیز این حرکت اسلامی را حمایت کردند.

انجنیر گلبدین حکمتیار میگوید که همه این حرکات شکل انفرادی داشت و منظم نبود.

شما بمن بگویید که یك دوره قبل از من آیا شما در پوهنتون کابل کدام تحریك را مشاهده کرده بودید؟ آیا بنام اسلام فعالیت وجود داشت؟ مظاهره، میتنگ، اجتماع، پخش کتب، دعوت به تشکیل اجتماعات به شکل منظم دیده می شد؟ زمانی که ما به پوهنتون آمدیم چنین چیزی را مشاهده نکردیم اگر چنان یك تحریك وجود می داشت ما مجبور به تهداب گذاری حزب نمی بودیم. من کدام حرکت نمی دیدم و نشنیده ام. اگر ادعا میشود که چنین تحریکات وجود داشت شاید حرکات انفرادی بوده باشد یا اگر بوده شاید تعداد آن از یك یا دو نفر اضافه نباشد و

فعالیت های آنها محسوس نبود. نه آنها تظاهرات می نمودند نه اجتماعات و نه به شکل منظم کار میکردند. البته در نزد بعض اشخاص بطور انفرادی این نظر وجود داشت، از وضع ناراض بودند و میخواستند تا برای اسلام کار کنند و درمقابل گروههای چپی مقابله نمایند و در اجتماع تغییر بیاورند. البته این احساس نزد بسیاری بود ولی بصورت انفرادی. احساس انفرادی را نباید چنین تعبیر کرد که اساس یك تحریك گذاشته شد.

اگرچه فعالیت های سیاسی به شکل منظم وجود نداشت ولی حرکات بر ضد کسانیکه با اسلام مخالفت می نمودند وجود داشت. یکی آنهم مظاهره ملایان برضد آن نوشته منتشره جریده پرچم به مناسبت صدمین سالگره لینین بود.

پروفیسر صبغت الله مجددی درین باره می گوید :

زمانیکه آنرا دیدم به جانم آتش گرفت و گفتم میروم مردم را جمع میکنم و مظاهره میکنم. ملا ها جمع شدند و مظاهره صورت گرفت.

پدرم گفت کجا میروی و چه میکنی؟ من گفتم میروم تا مظاهره کنم.

اگر همین هفت فرزند من درین راه کشته شوند من از این کار نمیگذرم تا کمونیست ها مجازات نشوند. باید آنها زندانی گردند و محاکمه شرعی صورت گیرد.

من تا آخر مظاهره بودم. حدود هفده تن از عالمان زندانی شدند و من با عبدالولی که رئیس قوای مرکز بود گفتگو کردم. بعد از نیم ساعت جر و بحث او برایم گفت تا چند روز صبر کنم زیرا پادشاه به خارج رفته بود. جنرال ولی گفت زمانیکه اعلیحضرت از خارج آمد اینها رها میشوند. بعداً من شخصاً به زندان دهمزنگ رفتم از دست های آنان گرفته آنان را رها ساختم. زمانیکه زندانی بودند برای آنها کمك می رساندم و در آن مظاهره من سر قافله بودم از اول تا آخر.

نمایندگان شورا اکثر حالا زنده هستند و شاهد می باشند که من در شورا در بس های شهری در راه عام و در اجتماعات حرف می زدم و تبلیغ می کردم. من به نمایندگی علما به شورا رفته بودم و با وکیلان حرف میزدم و بر ضد کمونیست ها تبلیغ می کردم.

پوهنتون کابل

در همین زمان پوهنتون کابل یك موسسه علمی بود که در آنجا دیموکراسی وجود داشت.

پوهاند عبدالحی نظیفی در باره روش و فعالیت های پوهنتون کابل می گوید :

در اواخر سلطنت، ریاست پوهنتون و فاکولته ها انتخابی بود چنانکه رئیس پوهنتون و روسای فاکولته ها در اثر انتخابات رویکار می شدند و هر یك برای مدت چهار سال یا کم و زیاد کار می کردند.

برای شمولیت به پوهنتون کانکور اخذ می گردید و من در جمله کسانی بودم که درین راه کار میکردم. برای امتحان گرفتن معیاری سنجیده شده بود که به اساس آن یك شاگرد لیسه از ترین کوت و یك شاگرد از لیسه حبیبیه کابل در یك صنف شامل میشدند. ما طوری عمل می کردیم که شاگردان مرکز را با شاگردان مرکز و شاگردان ولایات را با شاگردان ولایات مقایسه می کردیم و شاگردان لایق ولایات که در بین همصنفان از ذکاوت خوبتر برخوردار بودند با شاگردان با استعداد مرکز یکجا انتخاب می شدند. بعداً تجربه نشان داد که این شاگردان می توانستند در کنار همدیگر بار دروس را که به دوش شان گذاشته می شد به آسانی به پیش ببرند. تا جائیکه بمن معلوم است در انتخابات پوهنتون حکومت هیچگونه مداخله نمیکرد.

توریالی اعتمادی، یکی از روسای پوهنتون کابل، می گوید که آن دوره یکی از مشکل ترین دوره های پوهنتون بود.

روزهای دشوار برای پوهنتون کابل و معارف بود. بدبختانه همه جوانب

در پوهنتون دست درازی می کردند. زیرا میدان سیاست در افغانستان وسیع نبود و یگانه جای فعالیت آنان پوهنتون کابل بود و احزاب سیاسی آنجا را مرکز فعالیت های خویش ساخته بودند. آنجا احزاب راست و چپ، افراطی وغیر افراطی همه موجود بودند و در چنان حالات کار کردن در پوهنتون آسان نبود. در تجربه اداری من بدترین دوران ریاست پوهنتون بود. بعضاً زمانیکه آن دوره را در خواب میبینم پریشان میشوم.

درین زمان تظاهرات ادامه داشت و اتحادیه محصلین به مبارزه اش ادامه میداد و پوهنتون کابل به مرکز فعالیت های سیاسی تبدیل گردیده بود.

تازه خان ویار عضو حزب دیموکراتیك خلق افغانستان و شارژدافیر حکومت داکتر نجیب الله در لندن در آن زمان کاندید اتحادیه محصلان بود ولی حزب خلق برایش اجازه نداد تا در اتحادیه شامل شود.

من منظماً به منزل نور محمد تره‌کی می رفتم. او با من محبت زیاد می نمود. یکروز به منزل او رفتم و گفتم میخواهم به اتحادیه کاندید شوم. او بمن گفت باید خط بدهی که بعد از عضویت به اتحادیه به حزب وفادار می باشی در غیر آن ما در نظر داریم تا کاندید دیگری را معرفی کنیم.

من برایش گفتم که رفیق محترم این عجب است. من عضو حزب استم و در سالهای گذشته همواره کار هایی نموده ام که طرف تائید حزب و حتی شخص شما قرار گرفته است. حالا چطور شد که میگوئید خط بدهم؟ ادامه داده گفتم که از دادن خط چه فایده در حالیکه خط بدهم و وفادار نباشم؟ اگر خط ندهم و وفادار باشم بهتر است یا خط بدهم و وفادار نباشم؟ تنها یك حرف میزنم و آن اینکه به وضاحت میگویم که به دیموکراسی خلقی وفادار نیستم و این شعار را در جامعه فعلی افغانستان قابل تطبیق نمیدانم و صرف حزب دیموکراتیك خلق افغانستان را یك حزب ملی و دیموکراتیك می پندارم.

در همین زمان دو حزب قدرتمند پرچم و شعله جاوید در صحنه سیاسی پوهنتون ظهور کردند و در اتحادیه محصلان نفوذ زیاد داشتند اما در کنار این دو حزب، گروههای اسلامی نیز در پوهنتون راه یافتند.

انجنیر گلبدین حکمتیار میگوید در اوایل تعداد آنها کم بود ولی بعداً توانستند تا نفوذ خویش را گسترش دهند.

در اوایل زمانیکه این تحریك ایجاد شد تعداد ما درتظاهرات واجتماعات از پنجاه یا شصت نفر تجاوز نمیکرد. شما شاید شاهد آن صحنه ها بوده باشید. احزاب کمونیستی بر اوضاع پوهنتون مسلط بود. آنها مدتها قبل، حدود چهار یا پنج سال قبل از ما، به کار شروع نموده بودند و در موسسات علمی نفوذ داشتند. درعقب آنها احزاب و حکومت و قدرتهای خارجی قوی وجود داشت و از بیرون تغذیه میشدند. در طرف مقابل آنها چند تن محدود از جوانان قرار داشتند که نه پشتیبان خارجی و نه در عقب آنها قوت قرار داشت. آنها می خواستند مملکت را تغییر بدهند و رژیم از آنها احساس خطر نمیکرد بلکه از گروههای احساس خطر می کرد که قوی بنظر می رسیدند. اما به عقیده من همین احزاب کوچك به زودی در بین مردم ریشه دوانیده ملت را منظم ساخته می تواند و به چنان قوتی تبدیل میشود که مهار کردن آن کار اسان نیست. آنها در بین روشنفکران محدود می ماند ولی این گروه در بین مردم طبقات مختلف نفوذ میکند و بسیار زود اینها به گروه خطرناك تبدیل می شود. همین مسأله بود که ظاهر شاه صریحاً می گفت «خطر از بیرق سبز هاست نه از بیرق سرخ ها، جلوگیری از بیرق های سبز بعداً مشکل می شود» شما دیدید که در همان زمان هیچ یك از کمونیستان به زندان نرفتند. اگر هم زندانی شدند برای چند روز بطور نمایشی بود. ولی از اعضای حزب ما اکثراً زندانی شدند و حتی در تمام دوران ظاهر شاه در زندان بودند.حالت چنان بود که شرایط مردم با تحریك اسلامی در تضاد قرار نداشت و همان بود که الحمد لله خلاف تصور در مدت بسیار کم

نهضت اسلامی توانست در اکثر موسسات تعلیمی راه پیدا کند و پشتیبانی آنها را جلب نماید.
شما بیاد دارید که در انتخابات اول ما نه چوکی داشتیم و در انتخابات دوم در اتحادیه محصلین دوازده چوکی بدست آوردیم و در انتخابات سوم دو ثلث چوکی های اتحادیه را بدست آوردیم. قوت و نفوذ این تحریک روز افزون بود.

فعالیت های سیاسی از پوهنتون به لیسه ها سرایت کرد.

عزیز نعیم، استاد سابق پوهنتون کابل، شاهد حمله پولیس به لیسه ابن سینا بوده است و میگوید :

در سال ۱۳٤۸ در پوهنتون تظاهرات صورت گرفت. این مظاهرات به لیسه ابن سینا سرایت کرد و سبب شد که در آن لیسه اعتصابات صورت گیرد. در لیسه ابن سینا که در جوار پوهنتون قرار داشت شاگردان، معلمان آن لیسه را گروگان گرفتند تا آنکه بعد از دو هفته پولیس مداخله کرد.

ساعت دوی بعد از ظهر بود که من بطرف پوهنتون روان بودم دیدم پولیس در لیسه ابن سینا مداخله نموده است، من بطرف پوهنتون آمدم و به تدریس شروع کردم. چون این واقعه تازه رخ داده بود محصلین پوهنتون کابل از آن آگاهی نداشتند. چند لحظه بعد شاگردان ابن سینا به پوهنتون رسیدند به صنف من آمدند و شاگردان را به مظاهره دعوت کردند. من در یك موقف دشوار قرار داشتم. به شاگردان گفتم اگر مظاهره را به فایدهء تان می پندارید، مظاهره کنید و اگر ترجیح میدهید در صنف باشید، بنشینید. به هر صورت بسیاری از محصلین در صنف ماندند.

روز بعد در پوهنتون مظاهرات دایر شد، پولیس مداخله کرد و یك تعداد استادان از طرف پولیس لت و کوب گردیدند. استادان عکس العمل شدید نشان دادند تا در نتیجه استادان مجلسی ترتیب دادند و

فیصله صادر کردند که منهم آنرا امضاء کردم.در آن فیصله نامه از حکومت خواسته شده بود که به موضوع جواب بگوید.

پوهاند رحیم الهام استاد پوهنتون کابل آن صحنه را به چشم دیده است و می گوید که استادان لت و کوب گردیدند و نتیجه چنان شد که در مقابل این عمل عکس العمل نشان داده شود و اتحادیه استادان تشکیل شود.

ما به اتاق شورای علمی پوهنتون رفتیم چون احزاب سیاسی نیز فعال بود اکثر استادان که شامل آن احزاب بودند نیز آمدند و جمع شدند. در آن زمان برای اولین بار انجمن استادن تشکیل شد. چون این ابتکار را من نموده بودم بناءً در همان مجمع از طرف استادان به حیث منشی تعیین شدم.بعدا از هر فاکولته استادان آمدند و ما با هم یکجا شدیم. پوهاند علی محمد زهما را به حیث رئیس تعیین نمودیم و داکتر سید خلیل هاشمیان منشی هیأت رئیسه تعیین شد، بعداً مبارزه را شروع کردیم و هدف ما حفاظت حقوق شاگردان و استادان بود و می کوشیدیم تا بار دیگر به پوهنتون چنان حمله صورت نگیرد.

جنرال عبدالحکیم کتوازی قوماندان ژاندارم پولیس آن زمان بود و همین مظاهرات را بررسی میکرد و می گوید :

حرکت از طرف مظاهره چیان آغاز یافت. آنها بالای پولیس حمله کردند و زمانیکه پولیس مقاومت کرد آنها به دویدن شروع نمودند و به پوهنتون حمله بردند و در آنجا شیشه ها را شکستاندند و دروازه ها را خراب کردند و بعضی دختران را اذیت رساندند و خواستند تا همه بدنامی ها به پای حکومت تمام شود.

بعضاً مظاهره چیان بطرف پولیس سنگ و چوب پرتاب می کردند. چون عده ای از افراد پولیس بی سواد بودند، اگر از طرف کدام پولیس سنگ یا چوبی پرتاب شده باشد یا کسی را با چوب لت و کوب نموده باشند گفته نمیتوانم ولی اینرا می گویم که ما از قانون کار می گرفتیم.

همین داکتر نجیب الله (رئیس جمهور قبلی) چندین بار زندانی شد و من او را سه بار گرفتار نمودم و به زندان افگندم. بعد از اینکه داکتر نجیب رئیس جمهور شد او را دیدم و صحبت روی قانون بود من به صراحت گفتم که سه بار امر زندانی شدن ترا من داده ام. او گفت بلی. من گفتم حالا حاضر هستم که بگویم آن کار قانونی بود یا نه و برایش گفتم حالا هم حاضر هستم اگر در آن زمان کار خلاف قانون نموده باشم و یا اگر کدام بی قانونی از طرف پولیس صورت گرفته باشد جواب بگویم. او در جواب برایم گفت نه به هیچ صورت کار خلاف قانون از شما سر نزده است.

مطبوعات و جراید

در دوره ده ساله دیموکراسی نشرات و جراید آزاد اجازه نشر یافت.

محمد حسن ولسمل، گرداننده جریده مجاهد ولس در ناروی‌می گوید که در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه بر مطبوعات آزاد موقع تنفس داده شد.

در دهه اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه به مطبوعات آزاد و ملی اجازه تنفس داده شد و این موقع بدست آمد تا یك تعداد جراید اجازه نشر یابند مانند جریده افغان ملت، مساوات، گهیځ، ملت، کاروان، پیام امروز، سبا، پیام وجدان، افکار نو، خلق، پرچم، شوخك، ترجمان، روزگار و جریده افغان که مدیر مسئول آن بودم. این جراید در آن زمان به طبع می رسید.

در میان این جراید جریده خلق ارگان نشراتی حزب دیموکراتیك خلق افغانستان نیز شامل بود. نور محمد تره‌کی به حیث رئیس و بارق شفیعی به صفت مدیر مسئول آن میکردند. جریده خلق از سکتور دولتی و اصلاحات ارضی طرفداری می کرد. زمانی که حزب دیموکراتیك خلق افغانستان تقسیم شد، جریده پرچم نیز شروع به نشرات نمود. در جراید چپی شعله جاوید نیز شامل بود. این جریده مهم و خواننده بسیار زیاد در کابل داشت.

قدرت الله حداد مدیر مسئول جریده افغان ملت می گوید که هدف جریده آن ها جلوگیری از توفان ایدیالوژی های بیگانه بود.

افغان ملت از جمله اولین جراید بود که در سال ۱۳٤٥ نشر شد. صاحب امتیاز آن دپلوم انجنیر غلام محمد فرهاد و مدیر مسئول آن من بودم.

البته در ابتداء پنج شماره آن به مدیریت مسئول احمد علی ملتیار به نشر رسید. بعداً او استعفی کرد و من مسئولیت آنرا به دوش گرفتم.
ما در آن زمان احساس می کردیم که طوفانی از ایدیالوژی های بیگانه بطرف افغانستان می آید. زیادتر این طوفان از طرف شمال و یك تعداد از طرف غرب آمدنی بود و خواستیم تا مردم افغانستان هویت تاریخی و شخصیتهای ملی شانرا فراموش نه نمایند. برای این منظور چراغی مبنی بر عقاید ملی و تاریخی شان همیشه روشن باشد. درین میان هدف ما این بود که مردم افغانستان رهبران خود را بشناسند ودنباله رو آنها باشند نه از بیگانگان. ما معتقد بودیم که اعلیحضرت احمد شاه بابا چنان یك فلسفه عالی داشت و آنطور فلسفه ملی داشت که ما را محتاج هیچ کسی در دنیا نمی ساخت که ما از آنها چیزی را میگرفتیم. ما باید از دامن او چیزی حصول می کردیم نه از دامن های دیگران.

در کنار جریده افغان ملت، مساوات نیز یك جریده میانه رو و ارگان نشراتی گروه دیموکراتیك مترقی صدر اعظم محمد هاشم میوندوال بود.

مدیر مسئول این اخبار، پوهاند محمد رحیم الهام، می گوید که روشنفکران با آن جریده همکاری می نمودند.

زمانیکه میوندوال امیدوار شد که صدر اعظم میشود، چند تن از روشنفکران را یکجا نموده به آنها گفت تا برای کار وی برنامه عمل تهیه کنند. برای بار اول یك برنامه معین تهیه کردیم که بعداً آن برنامه به لسان های مختلف ترجمه گردید و برای بار اول به شکل یك کتاب در آمد. بعداً میوندوال آن برنامه را در شورا خواند و بر اساس همان برنامه از شورا رای اعتماد گرفت و صدر اعظم شد. ما چند تن روشنفکر خواستیم توسط یك اخبار بالای حکومت فشار بیاوریم تا برنامه اش را تطبیق کند و به این ترتیب ما خواستیم تا این اخبار را منحیث یك قمچین برحکومت استعمال کنیم تا کسی درحکومت خلاف ورزی نکند.
در مرحله اول تمام آن فلسفه ای که در آن انکشاف داخلی از ساحه کلتور

این حرکت اول در تورخم و لندی کوتل آغاز شد.

علاقه دار عبدالودود خان ساکن شینوار آن زمان را به یاد دارد و می گوید :

زمانیکه انگلیس ها به لندی کوتل رسیدند از کنر مرحوم مسریاخان پاچا، از چکنور ملا صاحب چکنوری، از مهمند ماصل خان بالای انگلیسها حمله کردند. همزمان با احضارات قوای انگلیس ها در تمام افغانستان سفربری آغاز شد. سپهٔ سالار محمد نادرخان به جنوبی، سپه سالار صالح محمد خان به مشرقی و سردار عبدالقدوس خان به کندهار اعزام شدند تا در مقابل انگلیسها بایستند. در محاذ جنوبی سپه سالار محمد نادرخان با برادرانش انگلیسها را مجبور ساختند که عقب نشینی کنند و قوای شانرا از مناطق تل و وانه بیرون نمایند. به این ترتیب در محاذ جنوبی موفقیت نصیب افغانها گردید. در محاذ قندهار نیز علیه انگلیسها مقاومت صورت گرفت و جلو پیشروی آنها گرفته شد ولی در محاذ مشرقی صالح محمد خان و قوت های او نتوانست در مقابل قوای هوایی برتانیه مقاومت کند.

سناتور غلام نبی چکنوری می گوید با وجودیکه شیرازه نظامی از هم گسیخت ولی مقاومت مردمی ادامه داشت.

در آنجا شیرازه نظامی از هم گسیخت لاکن ملاصاحب چکنوری و عده ای دیگر از روسای قبایل و علما و روحانیون ننگرهار جمع شدند. چون در مهمند جنگ جریان داشت، ملاصاحب که نزد مردم محبوبیت زیاد داشت نامه های فراوان به سران اقوام و قبایل نوشت. درین هنگام انگلیسها به طرف تورخم پیشروی نموده ساحات دکه را گرفتند. ملاصاحب با سایر غازیان در منطقه چوکی بودند وعقب نشینی کردند و به قریه هزارناو که به طرف غرب دکه واقع است و چند میل از آنجا فاصله دارد رفتند و در آنجا مردم را جمع نمودند.

در مناطق کنر و چترال افغانها تحت ریاست میر زمان خان توانستند بعضی مناطق را از انگلیسها بگیرند و مقاومت خویش را دوام دادند و تا مدت زمانی ان مناطق را در

یادداشت مترجم

کتابی را که به دری برگردانده و در دسترس شما گذاشته ام مجموع خاطرات، چشم دیدها و تحلیل های شاهدان عینی، حادثه سازان و صاحب نظران در باره گوشه ای از تاریخ معاصر افغانستان است که با خاطره هایی از سلطنت امیر حبیب الله خان آغاز و به پناهنده شدن داکتر نجیب الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل خاتمه می یابد.

این کتاب، که نخستین تاریخ شفاهی افغانستان به شمار میرود، به همت داکتر عبدالعلی ارغنداوی - تهیه کننده، بخش پشتوی رادیو بی بی سی- از لابلای مصاحبه ها ترتیب و از طریق همان رادیو به نشر رسید.

ارغنداوی برای جمع آوری این مصاحبه ها به سفر های طولانی در سراسر دنیا مبادرت ورزید و گاهی در کابل و گاهی در اردوگاه های مهاجران و شهر های پاکستان و زمانی در خیابان های پر جمعیت اروپا بدنبال حادثه سازان و شاهدان عینی شتافته از بین صدها چشم دید، نظر و تحلیل برنامه اش را در چهل و سه فصل تهیه نمود و آنرا با دقت تمام و بیطرفی کامل بدست نشر سپرد.

تهیه کننده در شرایط بس دشوار، در سرمای یخبندان و جنگ های داغ به کابل آمد و با مترجم، که در آن زمان خبرنگار رادیو بی بی سی در کابل بود، به دیدار رهبران دولت اسلامی افغانستان رفت. من شاهد بودم که تهیه کننده با چه مشکلات توانست حقایق و نظر ها را برای نشر جمع آوری کند.

تهیه کننده برنامه توانسته است حادثات بس بزرگ تاریخ معاصر کشور را از

حافظه حادثه سازان و شاهدان عینی بیرون بکشد وثبت تاریخ پر افتخار کشور ما نماید. هرآئینه قسمت هایی از این یاد داشت ها برای پژوهشگران تاریخ معاصر کشور ما بس ارزنده و مفید است و نشر این برنامه در شرایطی که ده ها حادثه تاریخ معاصر ما ناگفته مانده و صدها حادثه ساز از جهان رفته یا در کشور های مختلف دنیا پراگنده شده اند، یك اقدام بسیار بجا و نیك بوده است.

در کنار ویژه گی هایی که این برنامه و کتاب دارد، مانند اکثر کتابها و برنامه های تاریخی دیگر، خالی از اشتباهات و نواقص نیز نیست. بنده منحیث مترجم ضرور میدانم تا خوانندگان گرامی را به آن اشتباهات و نواقص، که بنظر من باید اصلاح میشد، متوجه سازم.

اگر چه برنامه رادیویی که توسط این اثر عرضه شده دارای فصل های مختلف است اما حوادث کمتر با هم ارتباط دارد و بسا از حادثات مهم تاریخ معاصر کشور ما ثبت این دفتر نگردیده است.

از نگاه ترتیب زمانی وقایع کتاب حاضر دارای نواقص بزرگ می باشد و حوادث تاریخی کشور پیهم ذکر نگردیده و فصل های کتاب را نمیتوان بصورت پیهم و در ارتباط با همدیگر شمرد.

جملاتی که دو نظر را با هم ربط میدهد و در اصطلاح ژورنالیزم رادیویی لنك Link نامیده میشود ضعیف و سطحی است و نمیتواند نظر قبلی را با بعدی ربط شایسته ای بدهد.

تهیه کننده توانسته است بدنبال حادثه سازان و شاهدان عینی به چهار گوشه دنیا برود اما نتوانسته یا نخواسته حرف های مهم، جالب و ناگفته تاریخی را از حافظه عده ای از تاریخ سازان بیرون بکشد، مثلاً : با محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان مصاحبه صورت گرفته ولی سوالاتی که مطرح شده کاملاً بی مورد و خلاف انتظار است. اگر چه تهیه کننده برنامه مسئول مصاحبه نیست و شخصی دیگر آن مصاحبه را انجام داده اما عیب برنامه شمرده میشود. به همین سان مصاحبه های رهبران مجاهدان و بلند پایگان حکومات سابق افغانستان نیز دارای کاستی هایی می باشد.

راجع به چگونگی ترجمه این برنامه باید به عرض برسانم که این خاطرات را در همان

زمانی که از رادیو پخش میشد روی نوار ثبت و به ترجمه آن آغاز کرده بودم و میخواستم تا آنرا به نشر برسانم. برای این منظور با آقای شکرالله پیروزمند کهگدای، گرداننده جریده وزین کاروان در ایالات متحده امریکا، داخل تماس شده چند بخش آنرا به نشر رساندم. مگر بعداً مقامات بی بی سی گفتند که باید تا چاپ کتاب پشتو منتظر باشم و از نشر ترجمه آن بپرهیزم. ماهها گذشت تا رادیو بی بی سی موفق شد تمام برنامه ها را به شکل کتاب در آورد. زمانیکه کتاب پشتوی برنامه ها به چاپ رسید تمام فصل ها و گفتارهایی را که قبلاً ترجمه نموده بودم با اصل مقایسه کرده آنرا مطابق کتاب ساختم. بنابران با اطمینان کامل اظهار نموده میتوانم که این ترجمه از نگاه موضوع و محتوی با اصل برنامه صد در صد مطابقت دارد.

زمانیکه کتاب بی بی سی به نشر رسید در قسمت آخر آن ضمایمی گنجانیده شده بود. این ضمایم شامل معرفی نام ها، روزشمار وقایع افغانستان در نود سال اخیر، اسناد تاریخی و فهرست اعلام است.

در قسمت ترجمه ضمایم تصمیم گرفتم تا معرفی نام ها را ترجمه نکنم زیرا اکثر اسم ها در متن معرفی گردیده، از طرف دیگر صاحب نظران و شاهدانی که با آنها مصاحبه ها صورت گرفته اشخاص گمنام جامعه ما نیستند که ضرورت به معرفی آنها بیافتد. بناءً از ترجمه این قسمت صرف نظر کردم.

روزشمار وقایع افغانستان، که به حیث ضمیمه در کتاب پشتوی آن به کار رفته، دقیق نیست و اشتباهات زیادی در آن موجود است. بنابرین با مشکلات فراوان آنرا از روی کتب ومنابع مختلف، ازجمله کتاب معتبر رویداد های سیاسی ونظامی افغانستان، تالیف پدر بزرگوارم پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی، تکمیل و ضمیمه نموده ام.

ضمیمه زیر عنوان اسناد تاریخی، چند سند از قبیل بیانیه امیر امان الله خان و فرمان پادشاهی آن مرحوم، اعلان جمهوریت افغانستان توسط مرحوم محمد داود خان، معاهده دوستی بین افغانستان و برتانیه و قوانین اساسی افغانستان در زمان های مختلف را در خود جا داده است. درین رابطه باید به عرض برسانم که اسناد یاد شده ارتباط مستقیم با متن کتاب ندارد، و از طرف دیگر اسنادیست که به کثرت در لابلای

ده ها کتاب تاریخی و سیاسی دیده میشود و بعضی از آنها به صورت مستقل به چاپ رسیده است. بنابران بنده از ترجمه و ذکر آن درین کتاب خود داری نموده ام.

چون شکل نخستین کتاب یك برنامه رادیویی است، نثر آن نیز رادیویـی میباشد. چنانکه در اکثر جاها موضوعات تکرار شده است و در انشای آن اشتباهات وجود دارد. ولی من کوشیده ام تا اصل امانت داری ترجمه را حفظ کنم و جملات را طوری که بیان شده ترجمه نمایم و حتی بعضی لغات پشتوی را که در لسان دری قابل فهم است مستقیماً ذکر نموده ام و در بعضی جاها برای وضاحت بیشتر کلمات و جملات خویش را در بین دو قوس جا داده ام تا از اصل متن جدا شده باشد.

زمانیکه کتاب به نشر رسید بسا از حقایق دیگر تاریخ معاصر ما توسط حادثه سازان و شاهدان عینی روشن تر گردیده چند کتاب معتبر از طرف بازیگران تاریخ معاصر ما به چاپ رسید. بنده می خواستم با استفاده از همین آثار و یادداشتهایی که در زمان مدت خبرنگاری ام در کشور برداشته ام کتاب را کامل تر سازم. چند تن از دانشمندان و صاحب نظران نیز برنامه ام را تائید کردند. زمانیکه از برنامه کارم مقامات بی بی سی را مطلع ساختم آنها اظهار داشتند که تنها حق ترجمه کتاب را دارم و در قسمت اضافه نمودن حقایق حتی در خارج متن کتاب باید منتظر اجازه دومی شان باشم. بنابران از اضافه نمودن ضمایم خودداری کرده آنچه را که بود ترجمه کردم. امیدوارم صاحب نظران و شاهدان عینی حوادث کشور ما با نوشتن مقاله ها و یادداشتها و دادن وضاحت بیشتر و یا رد یا تایید ادعا ها در تکمیل این اثر بکوشند.

در اخیر از تشویق دوستان و صاحب نظران در راه ترجمه و چاپ این اثر صمیمانه تشکر میکنم و از دانشمند گرامی، استاد گرانمایه آقای عزیز نعیم سپاسگزارم که متن ترجمه شده را خوانده نظرات مفیدی ارائه کردند و زحمات آقای کریم میثاق را در راه خواندن متن ترجمه و اصلاحات آن قابل یادآوری میدانم. همچنان رهنمایی های لحظه به لحظه پدر بزرگوارم و تشویق های فراوان استاد فرزانه پوهاند داکتر جاوید همیشه چراغ راهم بوده است و مدام ممنون احسان شان میباشم.

همچنان از خانم صفیه حلیم، مسئول بخش پشتوی رادیو بی بی سی، و داکتر علی ارغنداوی، تهیه کننده برنامه تاریخ شفاهی، صمیمانه تشکر میکنم که اجازه ترجمه و

نشر آنرا به حیث کتاب مستقل برایم اعطا فرمودند.

در پایان، از برادرم سید احمد فرید علمی، که با وصف گرفتاری های سرسام آور دینی و دنیایی، مسئولیت چاپ این اثر را در پشاور به عهده گرفته یك عالم سپاسگزارم و زحمات محترم حمید نـور را در بخش صفحه آرایی کتاب قابل ستایش میپندارم و از مرکز نشرات اسلامی صبور تشکر میکنم که کتاب را چاپ و به دسترس علاقه مندان قرار داده است.

حرمت فراوان

سید حامد محمود علمی

لندن - انگلستان

زمستان ۱۳۷۷ هجری خورشیدی

برنامه تاریخ شفاهی رادیو بی بی سی

خاطره ها
و
تحلیل ها

تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر

(۱۹۰۰ - ۱۹۹۲)

ناشر : مرکز نشرات اسلامی صبور

مترجم : حامد علمی

سخنی با خوانندگان

افغانستان کشوریست که در دل آسیا قرار دارد. این کشور آسیای مرکزی و شرق میانه را با نیم قاره هند وصل می نماید. افغانستان بر سر شاهراه تجارتی قرار داشته علاوه بر اهمیت تجارتیُ و ترانزیتی، از نگاه استراتیژیکی نیز بسیار مهم بوده به همین سبب در طول تاریخ بنام دروازه هند شهرت یافته است.

قبل از انگلیس ها تمام متجاوزین از همین راه به کشور هند حمله نموده اند. به همین سبب افغانستان میدان مداخله قدرت های بزرگ بوده است و در اثر همین مداخله ها نا آرامی بوجود آمده و جنگ های داخلی آغاز گردیده است.

در اواسط قرن نزدهم حکومات مرکزی افغانستان یا بکلی از بین رفته یا تا اندازه ای ضعیف شدند که در نقاط مختلف حکومت های جداگانه وجود داشت. این حالت راه را برای مداخله خارجی هموار نموده بود و افغانستان میدان پیشقدمی امپراتوری برتانوی و روسیه تزاری گردید. هر دو امپراتوری جنگ را بر افغانستان تحمیل و افغانستان را جزء امپراتوری خویش ساختند.

حکومت هند برتانوی به تشویش بود تا مبادا روزی روسیه تزاری از راه افغانستان به هند حمله کند. بالاخر بر اثر همین تشویش، هند برتانوی فیصله کرد تا قسمت های شرقی افغانستان را از پیکر این کشور جدا و به خود ملحق نماید.

راجع به آن دوره کتب مختلف نوشته شده امل اکثر آنها به زبان انگلیسی است از طرف افغانها نیز نوشته هایی صورت گرفته و تا حال نوشتن آن وقایع ادامه دارد.

در نتیجه تجاوز شوروی در بیست و هفتم دسامبر سال ۱۹۷۹ حالات و اوضاع قرن نزدهم یکبار دیگر به میان آمد و بعد ازخروج شوروی ها اختلافات داخلی اوج گرفت.

اما این بار نشرات مانند قرن نزدهم نبود بلکه بسیار پیشرفته و سریع کار میکرد و جهانیان* از طریق رادیو، تلویزیون، اخبار، مجلات و کتب خبر میشدند که در افغانستان چه میگذرد. این نوشته ها خالی از احساسات نبود و بیانگر دلچسپی کشورهای خارجی بود.

به همین اساس بی بی سی فیصله کرد تا برنامه تاریخ شفاهی افغانستان ترتیب گردد و نظرات تمام طرف ها در آن انعکاس یابد و به صورت یك سریال به نشر برسد و در اخیر بگونه یك کتاب چاپ شود.

قرار بود برنامه تاریخ شفاهی افغانستان از زمان امیر حبیب الله خان آغاز و تا رویکار شدن ببرك کارمل دوام نماید ولی بعداً وقت برنامه زیادتر گردید و حوادث افغانستان تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله را به بررسی گرفت.

در برنامه تاریخ شفاهی افغانستان تمام واقعات از زبان آن عده افغانها بیان شده که در حوداث شامل بودند و یا جریانات و وقایع را از پدران یا خویشاوندان شان، که در سیاست داخل بودند، شنیده اند.

چون افغانها در تمام دنیا در حال مهاجرت بسر میبرند، این برنامه بنظر شان نا آشنا بود بناءً عده ای از آنها با دل ناخواه حاضر شدند تا درین برنامه اشتراك کنند.

قبل از آغاز ثبت نمودن برنامه تصمیم گرفته شد تا جمع آوری مصاحبه ها از کشور هند آغاز شود زیرا روابط هند و افغانستان همیشه دوستانه بوده اکثر افغانها درهند زندگی میکردند. صدراعظم سابق فضل الحق خالقیار و معاون داکتر نجیب الله هم اجازه یافته بودند تا در هند زندگی کنند و در حفاظت مسئولین امنیتی آنکشور باشند. هردو شخصیت در امور افغانستان اشخاص فعال و در پروسه انتقال قدرت سهم بسزایی داشتند.

به همکاری ودیر صافی سابق وزیر هوانوردی افغانستان توانستم با آنها ملاقات کنم. آنها حاضر نشدند تا گفتار شانرا ثبت کنم اما قصه های فراوان راجع به مذاکرات مخفی حکومت با مخالفان و تسلیم دهی قدرت نمودند.

زمانیکه در هند مشغول جمع آوری مصاحبه ها بودم، پروفیسر صبغت الله مجددی که فقط چند ماه قبل مدت ریاست جمهوری اش به پایان رسیده بود، به دهلی آمدند.

اگر چه حضرت صاحب وظیفه رسمی نداشتند و به سفر شخصی برای زیارت اجداد شان که در سرهند زیارتگاه دارند آمده بودند، لاکن مقامات هند سفر شانرا رسمیت بخشیده به همین سبب اعضای کابینه هند به دیدن شان می آمدند و ایشان مصروف بودند.

پروفیسر مجددی در یك هتل بزرگ اقامت داشت و در دهلیز جداگانه ایکه برایشان اختصاص داده شده بود، وسایل الکترونیکی نصب و کسانی که به دیدن شان میرفتند با دقت تلاشی میگردیدند. اگرچه برایم یك روز قبل وقت تعیین شده بود، با آنهم زمانیکه آنجا رسیدم از طرف مقامات امنیتی هند معطل گردیدم.

حضرت صاحب را قبلاً ندیده بودم لاکن از راه تلفون با هم آشنا بودیم. زمانیکه ایشان را دیدم چنان بر خورد نمودند که گویا سالها با همدیگر آشنا بوده ایم. ایشان به برنامه تاریخ شفاهی علاقه فراوان گرفتند و تمام قصه ها و حکایات زندگی شانرا بیان کردند، تا حدیکه مصاحبه بیش از حد طولانی شد.

رهبران مجاهدین افغانستان در اوایل در شهر پشاور اقامت گزیدند و بعد ها جهاد را از همین شهر رهبری مینمودند. آنها کمك های تسلیحاتی شانرا در همین شهر دریافت میکردند. گفته میشود که جمعیت اسلامی و حزب اسلامی بیشترین کمك های تسلیحاتی را بدست می آوردند. این ارسال اسلحه تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله جریان داشت و بعد از سقوط حکومت نجیب الله اکثر رهبران مجاهدین به افغانستان رفتند و مسئولیت وظایف بزرگ حکومتی را بدوش گرفتند.

زمانیکه من مصروف جمع آوری مواد برای تاریخ شفاهی افغانستان بودم پوهاند ربانی در کابل رئیس جمهور و حزب اسلامی در جنگ با حکومت بود و در چهارآسیاب اقامت‌داشت.

انجنیر حکمتیار در اوایل به تحریك اخوان المسلمین وابستگی داشت. او نخست با برنامه تاریخ شفاهی افغانستان آماده مصاحبه بود ولی زمانیکه من به پاکستان رسیدم مناسبات میان حکومت و حزب اسلامی خوب نبود و در حالت جنگ بسر میبردند و هر روز برخورد شدید انتظار میرفت. در آن حالت دیدن آنها و ثبت برنامه برای تاریخ شفاهی کار دشوار بود.

هیات های مصالحه میان دو شخصیت در حال رفت و آمد بوده میکوشیدند تا آنها را

با هم نزدیك بسازند. یکی از این هیات ها به رهبری قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و یك هیأت تاجکی بود که به جلال آباد آمده بودند و حکمتیار برای دیدن آنها از چهاو آسیاب به آنجا آمده بود.

یك روز قبل از امدن هیات به جلال آباد قریب الرحمن سعید سخنگوی حزب اسلامی افغانستان برایم وعده داد که مرا فردا صبح به دیدن حکمتیار میبرد. فردای آنروز قبل از نماز صبح سعید صاحب با موتر به منطقه صدر پشاور آمده مرا با خود به جلال آباد برد.

جلال آباد آن شهر سابق نبود که من شانزده سال قبل دیده بودم. در مقابل خانه های مفشن، که اکثر ثروتمندان کابل در زمستان به آنجا می رفتند، بوری های ریگ گذاشته شده بود و سربازان حکومت داکتر نجیب الله از آنها به حیث سنگر استفاده میکردند.

من تمام روز منتظر مصاحبه با حکمتیار بوده این طرف و آن طرف شهر میگشتم و چنان معلوم میشد که او بسیار مصروف است ولی حوالی شام در داخل فرقه با حکمتیار مصاحبه کردم. مصاحبه بسیار طولانی شد زیرا در هنگام مصاحبه ای حکمتیار مخابره ها و پیغام های مهم می رسید.

بعداً خبر شدم که در همان روز همایون جریر داماد حکمتیار و نماینده او در کابل، از طرف حکومت دستگیر شده بود و شاید در همان لحظات برای حکمتیار احوال آمده باشد. اما در سیمای او نا آرامی و تشویش دیده نمیشد.

در کابل اوضاع نارام بود و راه کابل نیز پر مخاطره. مگر برای تا خ شفاهی مصاحبه با پروفیسر ربانی ضروری بود، بخاطر این مصاحبه روانه کابل شدم. از جلال آباد سوار بر یك بس کوچك با سایر مسافران به کابل رفتم. راه کابل - جلال آباد خراب و در طول راه تانکهای تخریب شده و موترهای نظامی به کثرت دیده میشد.

راه خراب بود و روزها کوتاه. بنابران حوالی شام به کابل رسیدم. چهره کابل تغییر فراوان نموده بود و دیگر آن کابل قدیم که پانزده سال قبل دیده بودم نبود. آن کابل که سیاحان و همسایگان مانند پاکستانی ها به دیدن آن می آمدند. بازارهای کابل خالی بود و تنها در اطراف دریای کابل جمع و جوش دیده میشد. رنگ از چهره مردمان کابل پریده و هر لحظه انتظار جنگ را می کشیدند. در اول فکر میکردم که دیدن اشخاص

آسان است و در مدت کم میتوانیم با آنها مصاحبه نمایم. اما آنطور نبود. کابل مانند بیروت شهر تقسیم شده و اشخاصیکه مصاحبه هایشان برای تاریخ شفاهی ضروری بود به آسانی دیده نمی شدند.

اکثر اعضای حکومت داکتر نجیب الله درکابل نبودند و اگر بودند، حاضر به مصاحبه نمی شدند. در کابل به همکاری اعضای دفتر بی بی سی هر یك مرحوم میرویس جلیل و حامد علمی توانستم با بسیاری از رهبران مصاحبه نمایم لاکن دیدن استاد ربانی کار آسان نبود.

پروفیسر ربانی در آن روزها از طرف شورای اهل حل و عقد به حیث رئیس جمهور انتخاب شده بود و کارهایش فراوان بود. بعد از مشکلات فراوان به کمك حامد علمی توانستم که از دفتر ریاست جمهوری وقت بگیریم.

صبح روز دیگر به دروازه قصر ریاست جمهوری رفتیم. محافظین قصر ریاست جمهوری بما گفتند تا در بیرون انتظار بکشیم. هوا سرد بود و از طالع ما در همان روز بین قوای حکومتی و یکی از قوماندانهای جنرال دوستم بنام اسدالله مارخور، که قوایش در بالاحصار مستقر بود، زد و خورد صورت گرفت و راکت ها و گلوله های توپ به چهار طرف اصابت میکرد. بعد از انتظار فراوان به ما اجازه داده شد تا در داخل ارگ به طرف قصر دلکشا برویم.

گلوله ها به اینطرف و آنطرف ما اصابت میکرد. در داخل ارگ سربازی بما گفت که مگر گلوله ها را نمی بینید که در درختان ناجو اصابت میکند؟ او به اشاره دست دستور داد تا در کنار دیوار برویم.

در دفتر رئیس جمهور بعد از انتظار کوتاه در حالیکه راکت به هر طرف اصابت میکرد به ما گفته شد که بعد از ظهر به ما وقت ملاقات داده شده است.

در عصر همان روز با آقای عزیز مراد، سخنگوی رئیس جمهور، نزد پروفیسر ربانی رفتیم. اگر چه ایشان وقت کافی نداشتند ولی به برنامه تاریخ شفاهی علاقه فراوان گرفتند و راجع به ایجاد تحریك اسلامی و مشکلات شان با حکومت قبلی چنان معلومات جالب بیان کردند که حاضرین به شمول عزیز مراد با دلچسپی تمام آنرا شنیدند و عزیز مراد خاطر نشان ساخت که از این معلومات تازه و جالب قبلاً آگاهی نداشته است.

داکتر نجیب الله در آن هنگــام در دفتر سازمـان ملل متحـد پناهنده شده بود. میخواستیم با او مصاحبه نمایم ولی حکومت به هیچ کس اجازه ملاقات را نمیداد.

برای اعضای کابینه داکتر نجیب الله که در کابل بودند مشکل بود تا با بی بی سی مصاحبه کنند اما اکثر آنها از کشور خارج شده بودند که در میان آنها سلیمان لایق نیز شامل بود.

سلیمان لایق در نزدیکی پشاور در منطقه چهارسده در منزل خان عبدالولی خان زندگی میکرد. با همکاری اجمل ختك، رهبر حزب ملی عوامی توانستم با سلیمان لایق مصاحبه نمایم. اگر چه او با مشکلات فراوان خویش را از راه مناطق قبایلی به پاکستان رسانید ولی روحیه اش قوی بود و در کنارش چند کتاب همراه با کتابچه اشعارش، که در جلاوطنی شعر گفته بود، دیده میشد.

سلیمان لایق برای نامه تاریخی، خاطراتش را از تأسیس حزب دیموکراتیك خلق افغانستان تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله، بیان کرد و راجع به اختلافات داخلی میان نورمحمد تره کی و ببرك کارمل سخن گفت. او عقیده داشت که اختلافات بین حزب نتیجه اختلافات شخصی میان نورمحمد تره کی و ببرك کارمل بوده است. او راجع به تبلیغات کشور های غربی نیز اشاره نموده چنان وانمود ساخت که پروپاگند آن کشور ها به زیان آنها تمام میشد.

در غرب و اروپا عده زیادی از افغانها، به شمول محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان، زندگی میکنند که در حکومات سابق به صورت فعال سهم گرفته بودند. با شاه سابق و داماد شان سردار عبدالولی چندین بار صحبت شد تا در یك وقت مناسب راجع به تجارب شان صحبت کنند. بعد از مدتها نبی مصداق همکار بخش پشتو به روم رفت در حالیکه سردار عبدالولی حاضر به مصاحبه نشد، شاه ســابق برای برنامه ما صحـبت کرد لاکن صحبت های او، آنگونه که ما توقع داشتیم، طولانی و همه جانبه نبود، با آنهم برای برنامه ما با ارزش تمام شد که بعداً در برنامه فارسی نیز از آن کار گرفتند.

راجع به کودتای ثور و مرگ حفیظ الله امین گزارش های گوناگون موجود بود، اما زمانیکه در آلمان مشغول جمع آوری مصاحبه ها بودم، برایم اطلاع رسید که خـانم

برنامه تاریخ شفاهی رادیو بی بی سی

خاطره ها

و

تحلیل ها

تاریخ مختصر افغانستان در نود سال اخیر

(۱۹۰۰ - ۱۹۹۲)



مترجم : حامد علمی



حفیظ الله امین رئیس جمهور سابق افغانستان به آلمان آمده است. به صورت فوری راه و چاره سنجیدم که با او مصاحبه نمایم. نظر به ملاحظات امنیتی دیدن وی مشکل بود اما با همکاری یکی از دوستان نزدیك وی بنام علی گل پیوند، که قبلاً معین وزارت اطلاعات و کلتور بود، توانستم خانم رئیس جمهور سابق را دیده با او مصاحبه نمایم.

خانم امین در مصاحبه اش خاطرات روز ٦ ثور، را که بعد از زندانی شدن نور محمد تره کی و ببرك کارمل امر قیام افسران اردو توسط حفیظ الله امین صادر شد، برایم بیان کرد. او راجع به آن شب که بعد از مدت سه ماه ریاست جمهوری حفیظ الله امین قوای شوروی به قصر ریاست جمهوری داخل شدند، حکایت نمود.

ریاست جمهوری به اساس مشوره روسها از ارگ به قصر تاج بیگ در دارالامان انتقال یافت و در پایان روزیکه جلسه بیروی سیاسی انجام گرفت به مجرد غروب آفتاب گلوله باری روسها آغاز گردید. خانم امین مقاومت محافظین افغانی قصر را قصه کرد، و زمانیکه کشته شدن حفیظ الله امین و پسرش عبدالرحمن امین را بیان.میکرد، اشك هایش سرازیر شد و به سخنانش ادامه داده نتوانست.

در آلمان با داکتر عبدالصمد حامد، معاون سابق صدارت و وزیر پلان، مصاحبه ها نمودم سخنان وی طولانی و دلچسپ بود. وی در تهیه مسوده قانون اساسی سال ١٣٤٦ و در دوره ده ساله دیموکراسی بحیث یك شخص فعال ایفای وظیفه میکرد. وی حالا هم فعال بوده در تماس نزدیك با افغانها میباشد و از تمام جریانات افغانستان آگاهی کامل دارد.

او پشتیبان دوره دیموکراسی سلطنت محمد ظاهر شاه میباشد و در ضمن صحبت از بعضی خلاهای قانون اساسی یادآوری نمود و گفت باید چنین خلاهای وجود نمی داشت. او به همان ماده قانون اساسی که در آن گفته شده بود شخص پادشاه غیر مسئول و واجب الاحترام است اشاره نموده میگفت که هر شخص مسئول اعمال خویش می باشد و پادشاه هم باید مسئولیت داشته باشد.

در کنار آلمان، در سویس وزرای حکومات سابق در حال هجرت بسر میبرند که مؤرخ نامور افغان، سید قاسم رشتیا، نیز در انجاست. خانواده رشتیا قرنها با خانواده شاهی

افغانستان ارتباط داشته و خود سید قاسم رشتیا نیم قرن درحکومات افغانستان خدمت نموده است. او در جوانی کار را در مطبوعات آغاز کرد و تامقام وزارت رسید. رشتیا صاحب در ژینوا زندگی میکند و تا حال به کارهای تحقیقاتی مصروف است. در تاریخ شفاهی تمام مصاحبه هایش مستند و چشم دید او میباشد. ایشان از زمان حبیب الله خان تا حال خاطرات را به یاد دارند. به همین سبب مصاحبه با وی آنقدر طولانی شد که ساعات متوالی را دربرگرفت.

موضوع آب هلمند موضوعی بود که اکثر افغانها از آن بی اطلاع اند و برای بسیاری به خوبی واضح و روشن نیست. رشتیا صاحب تمام پروژه را تشریح کرد و آنرا یك پروژه کامیاب و مفید خواند.

به واسطه رشتیا صاحب توانستم با سردار احسان الله خان، پسر امان الله خان که در ژینوا سکونت دارد، ببینم. او تمام خاطرات دوره پدرش را بیاد دارد. او در سویس نام کوهی را ذکر نموده گفت هرگاه پدرش به سویس می آمد به آن کوه بالا می شد و می گفت که ارتفاع این کوه و کابل یك برابر است. او همچنان از زندانیان پشتون یاد نمود که در جنگ دوم جهانی از طرف آلمانها در بحیره مدیترانه همراه قوای انگلیسی اسیر گردیده بودند و در ایتالیا به حیث زندانیان سیاسی بسر میبردند و امان الله خان هر هفته یك تعداد شانرا به خانه خویش دعوت می نمود و با آنها راجع به وطن صحبت میکرد. سرادر احسان الله خان به تاریخ شفاهی افغانستان علاقه گرفت و گفت کتابی راجع به زندگانی پدرش و تاریخ افغانستان مینویسد.

عبدالوکیل، وزیر خارجه حکومت داکتر نجیب، نیز در سویس زندگی میکند. او در پروسه ملل متحد، که قدرت را به مجاهدین انتقال داد، سهم فعال گرفته بود. او چند بار به پنجشیر رفته با احمد شاه مسعود ملاقات و با مجاهدین سازش کرد. او در پروسه انتقال حکومت به مجاهدین نقش زیادی بازی کرد بنابران من بسیار کوشش کردم تا با او مصاحبه نمایم، او وعده نمود که برای مصاحبه نمودن آماده است ولی زمانیکه به نزدیکی ژینوا، شهری که او زندگی میکند، رفتم حاضر به مصاحبه نگردید.

در برتانیه نسبت به سایر کشورهای اروپایی تعداد وزرای حزب دیموکراتیك خلق افغانستان بیشتر است. عبدالکریم میثاق، سابق وزیر مالیه و عضو بیروی سیاسی حزب

دیموکراتیک، نیز در لندن زندگی میکند. او با خُرسندی حاضر شد تا برای این برنامه مصاحبه نماید. میثاق راجع به تاریخ حزب دیموکراتیک و سایر موضوعات صحبت نمود و مصاحبه های ثبت شده وی سه ساعت را در برگرفت. او راجع به اختلافات میان حفیظ الله امین و نورمحمد تره کی، که منجر به قتل تره کی و به قدرت رسیدن امین گردیده معلومات داد. صحبت های میثاق نیز مانند لایق طولانی و انتقادی بود و به تمام موضوعات روشنی انداخت.

از جمله اعضای خانواده شاهی سردار عزیز نعیم، داماد محمد ظاهر شاه و برادر زاده محمد داود خان، در لندن سکونت دارد. ایشان در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان سکرتر اول سفارت افغانستان در لندن بود ولی زمانیکه حکومت محمد داود خان از بین رفت او در اینجا پناهنده شد.

عزیز نعیم از همان نخست منحیث یك مؤرخ در جلسات تاریخ شفاهی افغانستان اشتراك نمود. ایشان عضو فعال خانواده شاهی افغانستان بودند و مطالبی را که برای برنامه بیان کردند خوب، دلچسپ و خواندنی بود و در تمام برنامه مفید واقع شد.

باید اضافه کنم که بسیاری از افغانها در سراسر دنیا با برنامه تاریخ شفاهی افغانستان علاقه گرفتند و به مصاحبه حاضر شدند. عده ای از این مصاحبه ها به صورت مستقیم و شماری از راه تلفون صورت گرفت.

در اخیر باید خاطر نشان سازم که همکاری نبی مصداق، معاون سابق بخش پشتوی بی بی سی، و همکاران بخش پشتو در کابل، پشاور و مسکو هر یك مرحوم میرویس جلیل، حامد علمی، رحیم یوسفزی و داود جنبش در راه برنامه تاریخ شفاهی قابل قدر است.

تلاش های صفیه حلیم رئیسه بخش پشتو قابل یادآوری است؛ بنابر سفارش وی این کتاب تحت چاپ قرار گرفت.

از دیوید مورتن، آمر بخش آسیای جنوب غربی و اتحاد شوروی سابق رادیو بی بی سی، تشکر میکنم که برای نشر کتاب بودجه اختصاص داده سهولت لازم فراهم نمود.

توصیه های باقر معین، رئیس بخش های پشتو، فارسی و مجله آسیای میانه رادیو

بی بی سی در راه چاپ و شکل کتاب بسیار با ارزش بوده است.

از حبیب الله رفیع نویسنده توانای زبان پشتو تشکر میکنم که متن کتاب را تصحیح و برای چاپ آماده ساخته است.

در اخیر باید از زحمات جان بت، رئیس، و شیراز الدین صدیقی، معاون، و اجمل سنگریار، مسئول کمپیوتر، دفتر درامه های تعلیمی و تربیتی رادیو بی بی سی در پشاور یاد نمایم. زحمات شان قابل یادآوری است چنان که به اثر کوشش های آنان این کتاب تایپ و آماده نشر شد.

داکتر عبدالعلی ارغنداوی
بخش پشتوی رادیو بی بی سی
لندن

بسم الله الرحمن الرحیم

ویژه گی ها

- نام کتاب : خاطره ها و تحلیل ها
- تهیه کننده برنامه : داکتر عبدالعلی ارغنداوی
- پخش کننده برنامه : رادیو بی بی سی (بخش پشتو)
- ترجمه به دری : حامد علمی
- صفحه آرایی : حمید نور
- تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
- تاریخ چاپ : زمستان ۱۳۷۷ هجری خورشیدی
- ناشر : مرکز نشرات اسلامی صبور

۱۲۲، گل حاجی پلازا، ارباب رود. تیلفون : ۸۴۳۳۸۲

E-mail : slccfar@psh.brain.net.pk.



فهرست

عنوان	صفحه
سلطنت امیر حبیب الله	۱
امان الله و افغانستان مستقل	٦
ریفورم های امان الله	۱۱
سقوط حکومت امانی	۱٦
امیر حبیب الله کلکانی	۲۱
سلطنت محمد نادر شاه	۲٦
اداره و شیوه کار	۳۱
سلطنت محمد ظاهر شاه	۳٦
صدارت شاه محمود خان	٤۹
صدارت محمد داود خان	٥۳
کارهای عمرانی	٥۸
استعفای صدراعظم	٦۳
دوره انتقالی	٦۸
انتخابات شورا	۷۷
حزب دیموکراتیك خلق	۸۲
جنبش های اسلامی	۸۷
پوهنتون کابل	۹۲
مطبوعات و جراید	۹۸
ساختار قومی	۱۰۳

عنوان	صفحه
جمهوریت	۱۰۸
جمهورت و مخالفین	۱۱۳
سیاست اقتصادی و اصلاحات ارضی	۱۱۸
پروژه آب هیرمند	۱۲۲
حزب انقلاب ملی	۱۲۷
مسأله پشتونستان	۱۳۲
سیاست خارجی افغانستان	۱۳۸
کودتای ثور	۱۴۳
اختلافات داخلی حزب خلق	۱۴۹
اصلاحات ارضی	۱۵۵
جهاد و مقاومت	۱۶۰
سقوط نور محمد تره کی	۱۶۵
حکومت حفیظ الله امین	۱۷۰
تجاوز شورروی بر افغانستان	۱۷۵
چرا به افغانستان تجاوز شد؟	۱۸۰
قیام علیه نیروهای شورروی	۱۸۵
مقاومت داخلی	۱۹۰
اختلافات داخلی حکومت کابل	۱۹۵
معاهده ژنـو	۱۹۹
کودتای شهنواز تنی	۲۰۴
ناکامی برنامهء ملل متحد	۲۱۰

اهدأ :

به مادر مهربانـم که سخت علاقـه مند بود تا خـوانـنده و نویسنده شوم ولی افسوس که نشدم.

«مترجم»